

# مجمع التّفامیس

تذکرہ شعرائِ فارسی

سده دوازدہم

مولفہ

سراج الدین علی خان آرزو



570 227/90

تصحیح و ترتیب:

عابد رضا بیدار  
مدیر کتابخانہ خدا بخش پٹنہ



# پیشگفتار

نسخه خطی تذکره مجمع النفایس مؤلف سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹-۱۱۶۹ هـ) که در کتابخانه خدابخش محفوظ است کامل ترین نسخه ایست که دارای ۳۵۰ سخنوران زبان فارسیست، از آدم الشعر تا شعرای زمان مؤلف. چون بخشی که کار آمد و مفید ازین تذکره چنانکه از هر تذکره میباشد بخش است که محتوی بر احوال و اشعار معاصر است یا سخنوران نزد معاصر ۱۰۹۰ معاصر درین ترتیب انتخاب شده و بسبب این که عصر مؤلف سده دوازدهم است، این الفاظ تحت عنوان هم اضافه شده.

ناگفته نماند که در انتخاب اشعار این امر ملحوظ شده که نقل کردن تمام و کمال ابیات انتخاب کرده مؤلف حالا چندان مفید نیست لهذا بیتی که نویی دارد یا خصوصیتی دارد یا شعریکه مورد اعتراض مؤلف بوده تبدیل احوال شعر ا نقل شده. و منتخبی از اشعار که آرزو پس از شرح خود نوشته است در حدود هفت صد و پنجاه اشعار میباشد از آنکه به ۴۴۰ اکتفا کرده شد.

درین تذکره مجمع النفایس شرح حال مؤلف بتفصیل مندرج است و سپس ناهای تصنیفات خود ابیات منتخبه خود نیز میدهد. چون شرح احوال و تفصیل تصنیفات محتویست تا سال تصنیف تذکره بطور تئمه از منابع مأخذ دیگر که استناد آنها مسلم است، کمکی گرفت این سلسله را تکمیل داده ایم.

(۲)

## تقریب تالیف تذکره : در دیباچه مجمع النفایس، آرزو مینویسد:

”میگویند فقیر... که از تباشر صبح طفلی تا الان که آفتاب زرد پیر نیست شوق تمام و محبت ملاکلام به خواندن اشعار فارسیه دارد... سابق مدتی برین دوا دین و تذکره ها و سفاین و غیره کتب بزرگان نمود... روزی در پیش آشنای قدح این حال بر زبان گزشت که خوانده و نخوانده از نسیان ما برابر گشت. اتفاقاً آن عزیز بعد دوسه روز سفینه فغیمی... پیش فقیر آورده تکلیف کرد که حالا هر چه از اشعار اسانده انتخاب شود برین ثبت باید فرمود... شروع در انتخاب نمود تا آنکه یک صد دیوان متوسطین و متاخرین... با انتخاب رسید و در سفینه مذکور اجزاء دیگر قلمی گردید. و درین بین بجا رسید که پاره از حالات این عزیزان هم اگر مرقوم شود دور نباشد. لهذا بعضی از تذکره ها مثل تذکره تقی اوحدی و تذکره نصر آبادی و کلمات الشعر و تحفه سامی و غیره نیز دیده هر چه از آنها خوش آمد بنوشتن آن پرداختم و به مجمع النفایس موسوم ساختم. و چون غرض اصلی نوشتن اشعار دلپسند خود است و نوشتن حالات صمیمی لهذا در تحقیق آن چندان نکوشیده و در تلاش آن چندان ندویده... بیدار تخلصی از تلامذه فقیر تالیف اختتام این تذکره چنین گفت:

این تذکره سخنوران گیهان بی مثل چه نوشت سراج الدین خان

بیدار یار زو چنین کرد در قم گلزار خیال اهل معنی جهان

۱- نسخه ای خطی دیگر در اندیا آفس، بولین، پشاور، پاکستان، دانشگاه پنجاب، پتینه، رضلا بوری راپور، و در نسخه در شیر نگر نیز مذکور شده. کتابخانه خدابخش دو نسخه در دست دارد یکی از کتابخانه خدابخش ۱۱۷۹ هـ است و دومین مورد ۱۱۹۶ هـ.



## شرح حال مؤلف بقلم خود:

آرزو، سرخ الدین علی خان: بنده عصیان شعار بفضل حق امیدوار سرخ الدین غلیان  
آرزو تخلص از بدو شعور تحصیل علوم اشتغال داشته تا چهارده سالگی داخل جرگه طلبه علم بود. بعد از آن بمقتضای  
شور جوانی و طغیان نادانی میلی بگفتن اشعار پیدا کرده یکسال بعد از آن بمیر صاحب سخن رحمه الله تعالی افکار  
خود گذرانیده. یک دو ماه برین نگذشته بود که مفارقت بمیان آمد، ناچار تنهایی را استاد خود مقرر نمود  
بدرس خاموشی اشتغال داشت. اتفاقاً سیادت و شرافت مرتبت میر غلام علی احسنی تخلص که سابق احوال  
ایشان قلمی گردید، خود بخود بفقر خانه تشریف میفرمودند و بیو همی و غرضی در تربیت احقر می کوشیدند، و در آن  
ایام که سن شانزده سالگی بود، اول این غزل را از نظر ایشان گذرانید که مطلعش این است:

تا دیده ام بزلطف پریشان ادگره دارم چو گرد باد نفس در گلو گره  
و این مطلع نیز از نظر ایشان گذشت:

این حلقه حلقه زلف سیاه تو دام کیست این شوخ شوخ آهوی چشم تو رام کیست

بعد از اندک مدتی، گرفتار اشتغال دیگر گردیده و دکان سخن گویی را بر چیده. پس از آن اتفاق رفتن لشکر  
ظفر اثر حضرت محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه فازی بسمت دکن شد. و بعد از ماه سفر و رسیدن  
بشکر مذکور، همراه بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه که بعد فوت پدر تحت سلطنت نشسته از دکن روانه  
هندوستان شده بود، العودا حیدر گوالیار رسید و حکم حضرت والدۀ مرحومه چندی در آن شهر فروکش کرده.  
تا آنکه در میان پادشاهزاده مذکور و برادر کلانش قطب الدین محمد معظم بهادر شاه جنگی عظیم واقع شد. محمد اعظم  
کشته گردید و بهادر شاه بسلطنت رسید. درین بین فیر از گوالیار با کبر آباد آمد و بسبب برهزگی زمانه  
و قدر شناسی خانه زادان قدیم پیش آمدن نو دولتان، چند سال بمسب علوم پرداخت و کتب متداوله  
ندارد حضرت استاد العقول و واقف فرغ و اصول حضرت مولانا عماد الدین المشهر بدرویش محمد قدس الله  
اسرارہ گذرانید. پیش حسب الطلب حضرت والدۀ گوالیار رفت. چند گاه مانده بود که باد گردش سلطنت که  
انفوج قیامت است، رو نمود و بهادر شاه مستیخ عالم جاودانی کوچ نمود و پسرانش با هم در افتادند تا آنکه  
محمد عظیم الشان پسر دومی و محمد رفیع الشان پسر سومی و جهان شاه پسر چهارم مقتول گشتند و معز الدین جهاندار



اولین پسر فتحیاب شده بر تخت پادشاهی جای گرفت و این احقر در سلطنت جهاندار شاه باز از گوالیار  
 بکبر آباد آمد، تا در میان جهاندار شاه مذکور و محمد فرخ سیر مرحوم پسر دوم محمد عظیم الشان جنگی واقع شد و  
 جهاندار شاه بطرف دہلی گریخت و محمد فرخ سیر مالک تخت شاهی گشته، روانه دارالخلافه شاه جهان آباد  
 دہلی گشت و در آنجا رسیده عمومی خود را ظاہراً با انتقام پدر و برادر بقتل رسانیده چند سال بعیش و کامرانی  
 و سخاوت رفتاری گذرانید. و فقرا و اہل سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بتقریب خدمتی بدہلی رفتہ چند  
 سال خوشدلی کہ نتیجہ غفلت است، بسر برد. درین میان گاہی بمشوق شعر ہم مشغول بود. و چون سادات  
 بادہ بادای حق نمک پادشاه شہید محمد فرخ سیر را گشتند، پای عزل خدمتی کہ داشتیم بمیان آمد و چہ روز  
 بر کار ماندم. پس از اتفاقات زمانہ نیز نگ ساز ہنگامہ محمد نیکو سیر پسر محمد اکبر ولد عالمگیر پادشاه کہ اورا  
 اہل قلعہ اکبر آباد پادشاهی برداشتہ بودند، بر ہمن کار و بار سادات شد و اینہا بعد فوت دفع الدہلی  
 پسر دفع الشان کہ اورا بجای محمد فرخ سیر بر تخت نشانده، ناچار عازم اکبر آباد گشتند. قضا را بعد  
 رسیدن افواج بادشاهی باکبر آباد دفع الدولہ ہم قضا کرد. سادات لمجاہ شدہ بہ سید نجم الدین علی خان  
 برادر خورد خود کہ صاحب صوبہ شاہجہان آباد بود، نوشتہ پادشاہزادہ روشن اختر ولد جهان شاہ را  
 مخفی طلب داشتہ بر تخت نشانده لقب بہ محمد شاہ گردانیدند و قلعہ اکبر آباد نیز مفتوح شد و فقیر در ہنگامہ  
 مذکور باکبر آباد در خدمت بزرگان و آشنایان رسید. و پس از اندک مدتی، توجہ نواب مغفرت آباد  
 میرزا خان مرحوم بخدمتی از خدمات ذلح گوالیار مامور گشتہ در آنجا رفت و قریب یکسال ماند و پس از  
 آنکہ سید حسین علی خان امیر الامراء مرحوم بدست یکی از مغلیہ نواب محمد امین خان کشتہ شد و سید عبداللہ خان  
 قطب الملک وزیر اعظم جنگ کردہ بگیر در آمد و پادشاہ مغفور برور محمد شاہ کہ درین ایام ملقب  
 بفردوس آرامگاہ است، داخل مستقر دولت و خلافت گردید. این عاجز در ہمان سال از گوالیار باز  
 بدہلی آمدہ، شبی بر روز و روزی بشب می آورد و سی و سہ سال است کہ درین شہر کرامت بہر بسر  
 میبرد. از جملہ اکنون سیزدہ سالست کہ اکثر اوقات صرف خدمت و صحبت نواب فلک جناب، عالی  
 القاب، آفتاب ادج اقبال، بر حبیب آسمان جاہ و جلال، ابر کوہر بار سخاوت، در یکتای محیط مروت،  
 شیر بیشہ شجاعت پناہی، نہنگ دریا بار تہور، دستگاہ ہر امید گاہ غم و غم، صاحب السیف و القلم،



گل محمدی چمن خوشگویی، رضوان بهشت شگفته روی، فلک العوالی شمس المعالی مرزا محمد الملّقب  
بمحمد اسحق خان بهادر المخاطب بنجم الدوله که ستاره عمر و دولتش بر اوج اقبال روز افزون و افق ازدیاد  
بیوسه لامع و روشن باد می نماید، و آئینه خاطر را بمصطفی فرا خبال میزداید، چنانکه گفته :

صد شکر آرد که غنا ما یگان دهر بیوسه آرزوی فراغ تو میکنند

فحمد الله تعالی و نشکره - و نسب این ذره بمقدار از طرف والد شیخ کمال الدین همیشیر زاده قطب الواصلین  
غوث الاسلام و المسلمین شیخ نصیر الدین محمود المشهور بچراغ دہلی و از طرف والد بکرز دایره ولایت  
دعش الکمال هدایت بنجم گیری فلک عرفان، کوکب دری آسمان ایقان، شیخ حمید الدین عرف شیخ  
محمد غوث گوالیاری قدس الله تعالی اسرارها میرسد - و نسب حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری بچند واسطه  
بسر دفتر ادلیا، در سلسله عرفا خوابه فرید الدین عطار دام ختام سکه می پیوندد و لهذا فرزندان ایشان  
را عطاری گویند و فقیر آرد نظر بهمین معنی این بیت گفته :

جده است مرا حضرت عطار ازین راه اشعار خود اکنون به نشاپور فرستم

بهر طور، شعرا را ثابن رسیده، و پدر مرحوم من ناشی شیخ حسام الدین که گاهی حسامی و گاهی  
حسام تخلص میکرد، نیز طبع نظمی داشت هر چند مرد سپاهی پیشه بود - در سلک منصب داران عالم گیر شاهی  
منسلک، اما گاهی بسلسله جنبانی موزونیت طبع شعر میفرمود - از دست رحمة الله علیه :

گهی چنین بر جبین گاهی تبسم کرده می آبی      به رنگی که خواهی جلوه کن محو تماشا می  
با هنگی عجب برده است مطرب زاده هوشم      که از حیرت سراپا همچونی که چشم دگر گوشم  
در بیان زاله کار سنگ طفلان میکند      در ازل شد قسمت دیوانه از هر باب سنگ

مخفی نماند که مدت پنجاه سال است که ناموس سخنگویی بگردن دارم و اوراق کتب و دوا دین

چون روز و شب می شمارم اما هنوز سر رشته مربوط گویی، چنانکه باید، بدست نیفتاده و بعضی سخن  
شناسی دست نداده - با اینهمه خیال سخن گویی از سر نمی رود، و گوش سخن مہمی غیر این حرف نیستشود - ناچار

پاره از اشعار خود هم داخل این تذکره نموده نام خود را پای نام عزیزان نوشته با اینکه باین رتبه هم  
نموده ام - امید از بزرگان من دعا جان سخن آنست که این تقصیر را باب عفو بشویند، در حق این  
عاصی جزاه الله خیر الجزاء نگویند - مصنفات و مؤلفات این عاصی این است :



- ۱- کلیات اشعار و غیره در نظم و نثر قریب سی هزار بیت ، ۲- فرهنگ سراج اللغة در بیان لغات قدیمه فارسیه قریب چهل هزار بیت ، ۳- چراغ هدایت در لغات و اصطلاحات متاخرانی که در کتب قدیمه نبود ، قریب پنجاه هزار بیت - ۴- نوادر الالفاظ در بیان لغات هندی که فارسی و عربی آن غیر مشهور بود در هند ، قریب پنجاه هزار بیت - ۵- شرح گلستان که در اوان طفلی نوشته بود مسیحی بخیا بان قریب سه هزار بیت - ۶- شرح سکندر نامه قریب بیست هزار بیت - ۷- شرح قصاید عربی قریب سه هزار بیت - ۸- نسخ داد سخن ، شرح محکم که برای اعتراضات شیدا بر قصیده قدسی نموده ، قریب سه هزار بیت - ۹- نسخ سراج منیر ، احوال اعتراضات ابوالبرکات منیر که بر چهار شاعر مثل طاعنی و غیره کرده قریب دو هزار بیت - ۱۰- نسخ سراج و هاج ، شرح محاکمه شعرا که در حل بیت خوابه شیازی قدس ستره منقاجه نموده اند ، ۱۱- رساله موهبت عظمی در فن معانی زبان پارسی ، ۱۲- مفتاح و تلخیص قریب دو هزار بیت - ۱۳- رساله غطیه کبری در فن بیان معانی بطریق مذکور قریب یک هزار و پانصد بیت - ۱۴- رساله تنبیه الغافلین شتمیل اعتراضات بر اشعار شیخ علی حزین قریب سه هزار بیت ، ۱۵- تذکره الشعراء اکثر متقدم و متاخر شعرا که عبارتست از همین کتاب و اینهم اگر با تمام رسد بفضل الهی قریب سی و پنجاه هزار بیت خواهد بود ، انتخاب کلیات فقیر آرد این است :
- قطره را دعوی انا البحر است چون نه فهمد حقیقت دریا

- ۱- ضمن ترجمه سروری که شاعر عهد جهانگیری است ، مینویسد : "... درین فن (فرهنگ) کتابی جامع تر از زبان قاطع نیست و مستنبطش فرهنگ جهانگیری و سروریه سلیمانی است - لیکن بعد تحقیقات به ثبوت پیوست که تصحیفات و تحریفات این کتاب زیاده بر لغات صحیح است ، و کتابی که پاره تحقیق جوهر لفظ فارسی در آن باشد غیر از فرهنگ رشیدی نیست - و چون این عاجز همه را ملاحظه نمود از عدم تنقیح هر یک گاهی یافته ، لهذا (سراج اللغة) را تالیف نمود ، بعد مطالعه کیفیت تحقیق و تدقیق معلوم میشود - و چراغ هدایت گویا در فردوم است از سراج اللغة طرذ آنکه صاحب بهار عجم که یکی از یاران فقر است ، پانزده شانزده سال پیش ازین بهار عجم تالیف نموده بود - فقر سراج الدین علی کتاب سراج اللغة و چراغ هدایت خود را با و دادم که هر چه پسند آید ازین هر دو کتاب داخل فرهنگ خود که حالا مینویسد بکند ، بیچگاه نخل درین امر نه نمود شنیده ام که یکی از اهل کشمیر اصطلاحات قدیمه و جدیده مینویسد جمیع مرکبات سراج اللغة و چراغ هدایت را داخل نمود بزیر دامن دیانت پنهان ساخته تا دیگری واقف بر آن نشود - بهر حال ، هر یکی را رسم در اوست جدا "



صحبت از باب نیامیست جز نفق تمام — کم بود زین وجه قیمت جامه پوشیده را  
 بحرف و صوت مجوی غبت سرایه عزت — معاجز خموشی نیست اینجا اسم اعظم را  
 ندارد یاد ایام جدایی چشم مست او — حساسی نیست در پیش فرنگی سال هجرت را  
 بید فای پیش نتوان برودر شطرنج دهر — گاه چپ که راست رفتن هست لازم شاه را  
 تا ابر رحمت خوشتر نماید — فی الحشر یا قوم قوموا سکاری  
 فریب خوش پسران خوردن آرزو قسم است — ز روی تجربه گفت این سخن پدر مارا  
 صیف در شام و در حجاز شتا — ایهها القوم سعیکم شتی  
 ماتری من تفاوت فی الخلق — نیست فرقی میان شاه و گدا  
 میکشان در تحیم و تو بنعیم — شیخنا ذاک قسمة ضعیفی  
 یار ساقی و باده انگوری — ایهها القال چون ما الفتوی  
 دلم بذوق اسیری در آشیان خون شد — شود شناخته لغت دی که مفقود است  
 یارب زیاده زین ز پسندی خویشش — مسکین دل منت دیار فرنگ نیست  
 شکسته پانشین آرزو بگوشت فقر — که شاه مملکت فقر چون ترنگ است  
 قسمت ما تو ای زاهد بخت هم جداست — تشتهی النفس ترا، ما ائله الامین است  
 آرزو از مردم دنیا که کمتر از زنند — چشم پوشیدن ترا واجب چو سرور است  
 محزون بعیش شاد بغم باشم آرزو — نیک و بد زمانه چو بر یک قرار نیست  
 گدای میکرده دارد چه ممت مالی — که بادشاه جهانست و حب جاهش نیست  
 شیخ حرم بدیر است پیر منغان مسجد — دیدیم آرزو را بسیار لا ابالیست  
 نکنم توبه که از پیر منان دارم شرم — هر کجا رسم حیانت مسلمان نیست  
 زحمت را گرفت بزدی عیسی — امشب بکوی میکرده غوغای دیگر است  
 کوه آنکه گشته فکرناش — خلق از پی زیستن هلاکت  
 بهین عشق تو مقبول عالمی شده ام — کدام دل که در او آرزوی جای تو نیست  
 جگر دهر که دارد شاه هفت اقلیم میگردد — زمین آزاده را تحت فلک دهمیم میگردد



که دیده است باین رنگش کیفیت  
 تو باده خوردی و در اهل بزم پوشش نماز  
 حسود پست شد آنجا که بیت خود خواندم  
 چنانکه بر سر کس خسانه فرو دآید  
 همه کامل نورانی رخ دلبر نمی ماند  
 اگر ماند شبی ماند شبی دیگر نمی ماند  
 بود مشکل گران نسخه جامع بدست افتد  
 کند تا آدمی پیدا فلک بسیار میگردد  
 تند پر شور و سیه مست ز کهسار آمد  
 میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد  
 هزار سیل روان در رکاب اشک مست  
 باین شکوه درین دشت گریه نتوان کرد  
 چه نادان مردم اند این بت پرستان  
 ز خود عاجز تری را میپرستند  
 چو هر کس بنده نپدار خویش است  
 نگویم دیگری را میپرستند  
 بکام اهل دول چند می توان بودن  
 خوشا کسی که چو گردون زمانه ساز بود  
 دیار آدمیت را ره ورسم دگر باشد  
 که جز خوشنودی منعم دران سایل نمی خواهد  
 کی بود سیاح دلی را تمشای دگر  
 هست در هر گوشه این شهر دنیا ی دگر  
 شب آرزو بسیار جوانی گریستم  
 دامن برد کشیده ز ریش سفید خویش  
 پاس آداب شریعت نیست سودای عشق  
 روز لیا شو شریک غالب یعقوب باش  
 نفهم آرزو در هر جز صاحب کمال این را  
 که چون بیت الغزل من خلوتی در انجن دادم  
 حکایت تمثیلی از مثنوی محمود و ایاز فیر آرزو که مستماست بشور عشق - مثنوی:  
 پریری که قدرت داشت سودا  
 ببا ناله حلب شد بهر سودا  
 بهجوم آیین در هر طرف دید  
 گل حیرانی از دیدار خود حمید  
 شگفت آمد چنان از دولت عکس  
 که خود را کرد گم در کثرت عکس  
 گرفتار در غل ببطاقتی تنگ  
 چنین زد بخودی میناش بر سنگ  
 که ای دکان بصد خوبی کشاده  
 همه عرض متاع حسن داده  
 چه مهر است اینکه دو دو فرو شدند  
 ز یوسف بهتری هر سو فرود شدند  
 جوابش داد مرد رمز دانی  
 چو عقل پیر در پیری جوانی  
 که اینها گریه هنگامه تست  
 هزاران یوسف اند جلمه تست



## تفصیل مزید درباره احوال بزرگان خود :

بدر این خوشگوشاگرد خان آردو، که خان مذکور شعر ذیل درباره او گفته ،

آردو را محبت خوشگو باز دارد ز فکرهای دگر

کتابی در تذکره شعرا بنام سفینه خوشگو مرتب کرده، چند سال قبل از مجمع التفاليس بانتماء رسانید.

از حاشی «سفینه خوشگو» مستفاد شود که مسوده این تذکره تا سال ۱۱۶۱ هـ زیر ملاحظه خان آردو بود و تا آن زمان حاشی می نوشت. در متن احوال خود که بالاخر داخل سفینه شد، البته عمر خودش چهل و هشت نوشته که مشرب سال ۱۱۶۴ هـ باشد اما در همان متن بیانش که «در دار الخلافه شاه جهان آباد رسیده قریب سی سال است که در اینجا میگزارم» به توجیه رساند که (۳۰ + سال در و دهلوی ۳۲ / ۱۱۳۱ هـ) این تحریر قریب بسال ۱۱۶۱ هـ میباشد. و تفصیل بعضی از امرها که در مجمع التفاليس یافت نشد از سفینه خوشگو که آردو بقلم خود نوشته خوشگو را برای سفینه داده نقل میشود :

«فقر... در سال ۱۰۹۹ هـ ولادت یافته... غیر از کتاب گلستان و بوستان و پندنامه و نام حق و آنهم در پنج شش سالگی دیگر کتاب فارسی خواند، تا چهارده سالگی بکسب علوم عربیه اشتغال داشت، غیر از آنکه والد مرحوم در هنگامیکه از لشکر عالمگیر گوالیار آمده بودند در خلال شبها در دو صد بیت از اشعار معاصرین با و میدادند همه سرمایه شاعری من شده. در عمر چهارده سالگی مرادوقی بشعر پیدا کردید و از شهر متحر که خاک قیامت خیز و سرزمین شورانگیز است چون شعر در سر من افتاد و بعد چند گاه که باز گوالیار رفتم دوسه ماه بخدمت میر عبدالصمد سخن که بعلاقه مشربی جزیه در آنجا تشریف داشتند اشعار خود گذرانیدم حسب تقدیر آسمانی میر مرحوم از گوالیار به اکبر آباد تشریف بردند. فقراتی بایستی و تنهایی دمساز بود. اتفاقاً صحبت میر غلام علی احسنی تخلص دست داد. چون کسب شعر در خدمت ایشان نموده... درین مدت طالب علمی هم بقدر میکرد. بعد از آن اتفاق رفتن بسمت دکن افتاد. ناریسده بشکر واقعه غفران پناه عالمگیر روی داد، باز العود احمد خوانده به گوالیار که وطن اجداد مادری بودند رسید. بعد از آن بتقریبی به اکبر آباد که مستطرا الراس است، رسیده. پنج سال کتب متداوله عربیه را پیش مولانا و محمد مناشیخ عمادالدین المشتهر به درویش محمد قیس سره گذرانید و درین بین مشق شعر نیز کرد. اکثر درین ایام صحبت یاران مولودن مثل شاه عشق و میرزا حاتم بیگ حاتم و میان عظمت الشکر کامل و محمد میقم آزاد و میان علی عظیم خلف الصدیق میان ناصر علی و دیگر صادر و وارد دست بهم میداد تا اوایل عهد فرخ سیر بتقریب نوکری در شاه جهان آباد رسیده بخدمت از خدمات گوالیار منعلق گردیده شش سال دیگر در وطن بسر برد. درین بین شعر گفتن کم اتفاق می افتاد. بعد از آن در وقت تسلط سادات باده خدمت مذکور تغیر شد. فقر باز بار دوی باد شاهی که بتقریب در رفع هنگامه نیکو میر بود، در اکبر آباد رسید. باز از آنجا بخدمت توارنج نگاری گوالیار منعلق گشته و قریب ده ماه بسر کرده که درین اثنا اختر دولت سادات را در بهبوط آورد و فقر نیز از خدمت مذکور مغزول شد.» (ادبیل جوانی مطالعه دیوان سالم کشمیری بسیار کرده، فیضها برداشته)؛ «من هم از مستفیدان معنوی اویم» (مجمع التفاليس)



شده در دار الخلافه شاه جهان آباد رسیده قریب سی سال است که در اینجا میگذارم  
 بذیل مصنفات فقیر، بیانش در سفینه قدری تفصیل از کلیات اشعار میکند بدینطور:  
 «مصنفات فقیر: ... مثنوی محمود و ایاز در جواب زلالی مسمی به حسن و عشق (چهار هزار بیت)  
 و ساقی نامه مسمی به عالم آب و مثنوی دیگر در بحر غیر متعارف - این بیت از آنست:  
 آدم گل باغست جهان شیطان باشد نافرمان  
 راست بر است و رقم کردم شاخ سر و قلم کردم  
 و مثنوی جوش و خروش و مثنوی دیگر در بحر حدیقه حکیم سنایی که هنوز ناتمام است و رباعیات  
 و مخمسات و ترکیب بند و ترجیع بند و مقطعات و تاریخ، و رقعات مسمی به پیام شوق»

و بعد پایان رسیدن احوال خود نوشته آرد، بطور تملیح و خوشگو چند اطلاع های مفید میدهد:  
 «... تملیح احوال خانصاحب اینست که هر قدری منصب پادشاهی دارند... مکانی بیرون دکن وکیل پوره  
 در دار الخلافه مرتب فرمود متصل... رای آنندرام مخلص...»  
 و تفصیل کوائف احوال آرد که پس از نوشتن مجمع النفایس روداده، از دو منابع  
 معاصر منتخب شده، اینجا نقل شود:

«... و بعد گشته شدن نجم الدوله... بسمت صوبه اوده پیش رکن السلطنت عالیجاه شجاع الدوله  
 بهادر که در آن زمان دایره دولت ایشان در پاریگهات من مضافات صوبه اوده بود، آمد - چون در آن هنگام  
 نواب بدیع هنگامه و اطفای نایره فتنه در اوج بنا بر کس بلوند آنصوب عازم بودند در اثنای راه در ناله  
 کره که دو کروی جو پور واقع است... از بهلی سواری بزرگ افتاد استخوان پایش از جایجا شد و  
 ضرب عظیم رسید - از الم آن تصدیح بسیار کشید - بعد مدتی شفایافت - بعد یک سال سنه ۱۱۶۹ هجری در کهنه  
 حیات مقدسش بنهایت انجامید... چون در سفر بنا بر اتفاق فرود آمدن فقیر متصل ایشان واقع میشد  
 بنا بر انس من باین فن و ارتباط بزرگان خیلی بر من شفقت میفرمود» (نقش علی: باغ معانی، ۱۱۷۴ هجری)

۱- دکتر منوهر سهای انور تعنیفات زیر را اعانه میکند:

- (۱) مثنی (علم اللغة) (۲) معیار الافکار (قواعد زبان) (۳) زواید النواید (قواعد زبان)
- (۴) خطبات (مع دیباچه) (۵) گلزار خیال (رساله) (۶) آبروی سخن (رساله)
- (۷) صفت حسن و قوایه و تناک (۸) شرح گل کشتی (مقاله: مجله معاصر، ۴، ۱۹۵۳؛  
 در مجله اندو ایرانیکا دیسامبر ۱۹۶۰-)



« در ۱۱۳۲ هـ از گوالیار بدارالخلافت شاهیجهان آباد آمد و صحبت او با آندرام مخلص بنابر جنسیت موزونی  
 کبر افتاد. مخلص برای او منصبی و جاگیری از سرکار بادشاهی گرفت و خدمت بسیاری از خود بتقریم رسانید و بعد  
 وفات موتمن الدوله سپرد و نجم الدوله نیز... صد و پنجاه روپیه در ماه میرساند و سوای این هم رعایتها مینمود. و بعد  
 انتقال نجم الدوله با سالار جنگ برادر خرد نجم الدوله صحبت برآورد و همراهِ او از دلی قصد دیار شرفی کرد. و در  
 اواخر محرم ۱۱۶۸ هـ بعد ایام معدود از وفات صفدر جنگ ناظم صوبه اوده و صوبه الہ آباد که اذی الحج ۱۱۶۷ هـ در  
 گذشت به بلده اوده که وطن اصلی جد و شیخ کمال الدین است رسید... بعد و در بلده اوده بواسطت  
 سالار جنگ با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ بر خورد و سی صد روپیه در ماه مرد خرج او از سرکار شجاع الدوله مقرر  
 شد و چون وقت انتقال او قریب رسید به بلده لکھنو آمد و ۱۳ ربیع الآخر ۱۱۶۹ هـ بخوار رحمت حق پیوست. اذل  
 او را در لکھنو امانت گذاشتند و بعد چند گاه بقیه حید او را بپشاهجهان آباد برده دفن کردند»  
 (غلام علی آزاد بلگرامی خزانه عامه ۱۱۷۶ هـ)



## پایه آرزو و زندگانه معاصران:

که باشد که ادب و شرای معاصر کی از قتلان زمان خود را بدین نظر خراج تحسین پیش کنند چنانکه آرزو

از معاصران خود بخش و افریخته:

«استاد سرایا ارشاد»؛ «امام سخنوران»؛ «امرا و اعظم دولت پرست در حرمت و مراعات اد  
 اهتمام میورزند»؛ «شاعر زبردست قادر سخن عالم فاضل تا حال بمجاولیشان هندوستان حبت نشان بهم نرسیده  
 بلکه بحث در ایران میرود... حاصل کمالات ادشان از حیزه بیان بیرون است. همه استادان عضو و فن و غنچه  
 شاگردان آن بزرگوار»؛ بالفعل در فضیلت و کمال نقش متصور نیست حق تعالی سدا منتش دارد. و زیار  
 بر این از کمالات آن بزرگوار مثل من بچندان چه نویسد که شمار قطره آب باران نمودن سیاحت فلان میبودن است»  
 «سرگروه سخن سنجان استاد استادان... بعد امیر خسرو چنین صاحب کمال بر گو و خوشگو بمساجع عالمیان نرسیده».

۱- محترم غلجان شمس منقول در مجمع النفایس ۲- شاه آفرین لاہوری منقول در مجمع النفایس ۳- والد اغستانی؛ ریاض الشعرا  
 ۴- آبرو بکرنگ میرزا، مضمون سجاد، پیا بنجامه شاگردان دسودا، میر، در منجم استغنیفندک (مرتب) قدرت الشد قاسم در مجله نغز  
 مینویسد: «نسخه پرواز ایہام گوی میان آبرو و سرآمد سخن سنجان خوشنوا میرزا مجروح فیج سودا، و نمکت سخن سازی را یک تازم  
 خواجہ میر درد، و شاعر بی نظیر عمر نفی میر منجمه فیض اندوزان آن گیمهان خدیو سخن پردازان اند. بمشابه که علمای اہل حق را دانست  
 بر کاہم انجیان امام ایہام قبلہ نام ابو نیفہ کوفی میگویند اگر شعرا ہندی زبان را عیال خان آرزو گویند میسزد» ۵- میر تقی میر  
 نکات الشعرا ۶- قایم چاند پوری؛ فنون نکات ۷- میر حسن؛ تذکرہ شعرا اودو.





میگویند، و بی مورد نگویند که در ذوق سخن و نقد سخن و فهم سخن و شرح سخن — و هم در زبان شناسی فارسی چنین فاضلی پس از امیر خسرو تا زمان آرزو از سرزمین هند دیگری برنخاسته؛ و از آثار وی که مشتمل بر موضوعات گوناگون هستند، فضل و دانش وی و هم دقت نظر کاملاً آشکار است.

در سده دوازدهم مخصوصاً، و قریب هم قبل از آن، پایه اعتبار از سخن فهمی و زبان دانی هندستان زایان در نظر ایرانیان ساقط شده بود. خان آرزو چه از حیث دیدگاه و چه از حیث عملی کردن این امر بر ایرانیان معاصر روشن کرد که زبان شناسی فارسی اجاره نیست که تنها بایرانیان اختصاص دارد. عده از تصنیفات او از همین <sup>مطلب</sup> هفت داشت که و هم بالادستی ایرانیان بر هندیان که درباره زبان شناسی راه یافته، پاره پاره کند. پس از رسیدن بمنزلی که در نظر داشته، آرزو را همی میرانی و متوازن پیش گرفت و ایران را در همان ردیف قرار داد که هندوستان را در آن جای داده بود. و از صفاتی که، ضمن ترجمه آصف خان جعفر، قزوین ایران را و سپس هندستان را یاد کرده مشعر بر نکته مزبور است: "از قزوین جنت آمین است؛ در هندستان بهشت نشان بمعانه رسیده."

دیگر از خصایص این تذکره نکته های انتقادی آرزو است که تحت ترجمه شعرا هر کجا که واژه یا ترکیبی یا اسلوب ادبانه نظرش کمزور یا سقیم یا نازیبا میاید و یا مضمون متاخر از متقدم متوارد (یا مأخوذ) میباشد مورد نکته چینی مؤلف میگردد.

یادداشت های گوناگون که درباره تهذیب و معاشرت سده دوازدهم درین تذکره یافته شوند در باز آفرینی آن عهد خیلی مددگار میباشد.

و چنانکه از عهد اوزنگ زیب تا عهد احمد شاه (دیک سال و چند ماه هم از عهد عالمگیر ثانی، سلطنت دلی را در جمیع وعین اختلال از نزدیک مشاهده نموده، اشاره های تاریخی که جای بجا در مجمع النفایس وارد شده از حیث وثایق نویسی تاریخ معاصر خیلی شایسته است.

امید که از چاپ شدن بخش معاصران از تذکره مجمع النفایس مأخذی معتبر در شرح احوال شرای سده دوازدهم اضافه باشد.





**افس** حاجی عبدالواسع : پسر حاجی محمد جان قدسی - جوانی بود خوش طبیعت - بهند و نشان  
آمده دارد و غده زرگر خانه صبیح محمد اورنگت عالمگیر بادشاه غازی مغفور گشته - اروست ؛  
بمکتب نیرو د از خانه بهتر میکند بازی معلم گویدش سر کن قلم سر میکند بازی  
خیال او نمیکرد می آرام در چشمم بدریا چون رسد طفلش ناور میکند بازی  
التر ( شفیعای اثر ) : صاحبش از شیراز است - مدت ها در اصفهان بسر کرده - گویند کور بود  
معلوم نیست که کور مادر زاد بود یا غیر آن - شاگرد سیح الزبانی میرزا هادی قلندر است که والی نواب بقراط الزبانی  
علوی خان مرحوم و مغفور بود - زمان سلطان حسین میرزای صفوی که گویا خاتم سلسله سلاطین صفوی است  
دریافته - و مدیخ نواب وحید الزبانی بسیار کرده - گویا بعد از طاهر نصر آبادی بعرضه آمده ، لهذا احوال و  
اشعار او در تذکره طاهر نصر آبادی مسطور نیست - بهو خجف قلی خان صدر الصدور ایران بسیار خوب گفته -  
غرض خیلی خوش طبع بود و زبان گزیده داشت - بسیار معانی تازه در کلام او هست چه در غزل و چه در قصیده  
و چه غیر آن - کلیات مختصری دارد که گویا همه منتخب است - طرز شعر او با طور ملا محمد سعید بسیار ماناست -  
فقر آرد سی سال پیش ازین ' جواب تمام دیوان غزل او و چند قصیده در عرصه چند ماه گفته ، مدتی علیحده بود  
حالا داخل دیوان کلان خود نموده ام - بهر حال ، شفیعاً بسیار بخته گو و تازه خیال است - انتخاب  
اشعار او نوشته می شود :

خواهی عزیز دهر شوی خاکسار شو در دیده باز سرمه شدن جاست سنگ را  
زندگانی میشود دشوار در پایان عمر هست بیداری مشقت بگذرد چون وقت خواب  
پیراخی از پی حاجت ز لاله روشن کن بهوستان که قدمگاه سبز پوشانست  
فقر آرد گوید که مصرع اول بگمان من چنین بهتر است :  
" پیراخی از پی حاجت ز جام روشن کن "



دارند خلق بکد بصاحب زراعتقاد هر کس که مالک دودرم گشت بوز راست

و بگمان فقر آرد موافق مشرب خود مصرع ددم این بیت چنین بهتر است :  
 " هر کس که گشت مالک دینار بوز راست "

بذلطف توام هر چه غرور است مهیاست چیزی که من امروز ندارم غم فردا است  
 اگر ز رشک تو میرم رقیب، جادارد که یار نوحه کنان از پی جنازه تست  
 فقر آرد گوید نزدیک همین معنی است آنچه میر فیض الدین حیدر معانی گفته :

دوش برغش رفیعی اشکها بر دم که تو همیش گریان تر از اهل عزامی آمدی  
 پیش ازین محنت ایام چنین صعب نبود هر که اکنون به بلا صبر کند ایوب است  
 نباشد عالمی از عالم دیوانگی خوشتر بلی هر کس غم عالم ندارد، عالمی دارد  
 ز عشق هر چه بدل نقش بود زایل شد نشان سکه نباشد زر گداخته را  
 - شاه جهان پناه بر تخت نشست گشت بطاعت آشنا مطرب دست  
 در تعریف شعر و شاعر :

دفتر شاهان ز بعد مرگ مرد باطل است دفتر اهل سخن جمع است تا باشد نشان  
 ایجاد، میر محمد احسن : از سادات صحیح النسب است گمان دارم که از قصبه سامان است که جای کمال خیر  
 است مدتی در عهد عالمگیری با خیر اندیش خان متصدی چکله اتاوه بسر برده - اوایل عهد بادشاه مرحوم  
 شهید محمد فرخ سیر مکتف شاهنامه نویسی بادشاه شد - و بعد نوشتن پاره از حالات و گذرانیدن از نظر مبلغی  
 گران مقلد از بادشاه دیدار صلح یافت - از بعضی مسموع است :

هر نفس کار جهان چون موج دریم بریم است عشرت امروزه بگذاریم فردا یا نصیب  
 ننگ و بشو بر خسار گل و لاله نشست هر غباری که بچولان تو از جا برخاست  
 چه احتیاج چراغی بغیر شعله حسن مرا که بهر ز خود رفتن است راه نگاه

الجملة : پسردوم عبد الغنی بیگ قبول - سابق " آزاد " تخلص میکرد، بعد از آن جنون  
 قرار داد تلاش معینهای بسیار داشت - از کشمیر که آمده در خدمت نواب دوم علی اصغر خان برادر خود



جناب عصمت و عفت مناب کو که معاجبه رحیم النساء بیگم بسیر میکرد و غم گرامی در خدمت ایشان صرف نمود چندی اود و برادرش گرامی با فقر و محروم بود. از غزلیات اود اینوقت بخاطر نیست. شبنوی در تعریف بهار خوان و اطعمه نواب مغفور و برور گفته. نوشته میشود.

آزاد، سید غلام علی: از فرزندان سید عبدالجلیل بگرامی که عبدالجلیل تخلص میکرد و احوالش میآید انشاء الله تعالی. مردی فاضل و عالم، بزرگوارت بیت الله فایز گردیده. از چند گاه در ادراک آباد فروکش کرده. صوبه داران دکن خیلی در تعظیم و توقیر او میکوششند و سعادت دارین حاصل مینمایند. با فقر آرزو اخلاص غایبانه دارد. سابق از کمال شوق هندی جوانی فرستاده و طلب اشعار و احوال فقیر نموده. یک دو غزل فارسی و یک قصیده عربی در کمال فصاحت و بلاغت فرستاده بود. درینولا هندی جوانی فرستاده و سه جز و از غزلیات خود نوشته، مشق سخن رسیده. تلاشهای بالادست دارد چنانچه ازین اشعار اود که نوشته میشود، طاهر است. گویند تذکره الشعراء نوشته، درینولا نظر ثانی بر آن بازی نویسد. از دوست:

از حرم آورد سوی دیرینهستان مرا      که دم چشم سیاهت کرد سرگردان مرا  
 ز ذوق بانگ آلتند عارفان در وجد      سخن تمام شد لذت سخن باقیست  
 در دمندهان را دوا کردن بهشت یگانهست      خار از پای بر آوردن گل بیخار ماست  
 کار دانا نیست در آیام غم ناخوش شدن      وقت ز گسختنش که در فصل خزان گیرد قلع  
 سرکشی سر بایه نقصان دولت میشود      نیشکر یا بند یا لاکم حلاوت می شود  
 مریض غم بالاتر از مرض اینست      که صبح صورت نحس طبیب باید دید  
 نقش و نگار دنیا سیر بهشت دارد      اما چو پای طاووس انجام ازشت دارد  
 آفرین، شاه فقیر الله: از لاهور است. وطن اصلیش معلوم نیست. غرض بسیار مردم خوش مشرب و آزاد و متوکل بود. صوبه داران لاهور، خصوصاً سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیرخنگ مرحوم و زکریا خان بهادر پسر او بسیار تعظیم و توقیر او مینمودند. سرش باطل دنیا کم فرو دمیآمد، لهذا



مرح اغیار بسیار کم کرده - با فقیر آرزو خیلی ربط غایبانه بهم رسانیده - مکالمه روحانی که عبارتست از نام و پیام در میان داشت مرا "امام سخنوران" میزدشت - با آنکه بیایه مقتدی اثر این فن رسیده ام - کلیات ضحیمی دارد مشتمل بر قصاید و مثنویات و غزل بسیار خوش زبان تازه خیال بود - طور و طرز میان ناصر علی منظور او بود - گاهی استفسار بعضی از منسطق است تازه گویند ازین عاجز میفرمود - در لاهور شاگردان بسیار دارد، از آنجمله حکیم بیگ خان حاکم تخلص که بسیار مد عزیز و خوش فکاست - و بعد از وفات شاه آفرین، دیوان خود را از نظر گذرانیده - انتخاب دیوان آفرین انبست :

خوشادوری که در عالم ایازی بود و محمودی	و فاعثا، محبت کیمیا شد در زمان ما
کود کن بودن و مجنون بودن	کار شو قست، نه کار من و قست
رو داری از آئینه بهر وجه محال هست	جز صدق نمیآید از اصحاب صفای پخ
کامل کجا مقیاس سباسب میشود	بی زردبان کج بیام فلک رسید
اسب گل روی که مرا باغ نظر بود	در هر مژه بر هر دنی سیر دگر بود
غیرتی نیست هر مندر حوادث زده را	هرست بقدر چون آن نسخه که ابر باشد
ز زمین خلق خوش آسوده باشد آفرین ما	که از وضع ملایم باشن پر زیر سر دارد
میفرزاید ظلمت دل صحبت افسردگان	چون زمستان بیشتر گردد، شود شبها بلند
کسی کو تشردین را فکر برپا ساختن دارد	بیاد کربلا خاکی بسرا انداختن دارد
نشاط عین شومم اجر روزه میداند	الهی توبه از جرمی که طاعت کرده ام ناش
دست کسی که گیرد از پافتاده را	باشد کلید جنت پنهان در آستینش
یار ساقی بزم خالی از رقیب	هر چه بادا باد میخواید دلم
هر چند که مهتاب صفا بخش نشاط است	بی یار پر بچهره بود دیو سفیدم
گریزانم ز حمید و فریدون بنده عشقم	همین یک حلقه صاحب دلان را حلقه در گوتم
گل اندامی که در جلیم گل خمیازه میریزد	حمایل چون گریبان میکند دستی بهر گردن

امید، قزلباش خان : نام اصلی این عزیز بزرگوار محمد رضا است. از بهمان بود. از



مدت مدید دارد هندوستان گردیده، بیشتر رفیق ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ منیر بخشی محمد اوزنگ زیب  
 بادشاه غازی بود. اکثر در دکن تشریف داشته. بعد از آن مدتی بر فاقست نظام الملک آصفیاه سوخته دکن  
 عمر عزیز خود گذرانید. با آنکه قریب چهل سال است که درین ملک است و زبانش بهیچ هندی خوب میگردد  
 لیکن زبان این ملک را خوب می فهمد و نکته نغمت هندی را مثل او مغل چه که اکثر اهل هندند، نمی رسند  
 از بسکه طبیعت او... منصف افتاده، اکثر چیزهای هندوستان را داد میدرد و از تعصب مطلق معرا  
 و مبرا است. با وجود ذی امارت، دنیا را یک ذره وجود نمی گذارد. بسیار مجردانه میزند. صاحب مشرب  
 عالی است. آدمی باین اخلاق حسنه و اوصاف پسندیده کم دیده شده. قریب هشتاد سال است که  
 سواد حضرت شاهجهان آبادی را با شعله ذات فایض الانوار مشرق تجلی ساخته. هیچ هنگامه و مجمعی نیست  
 که بی تکلف گلچین تماشایش نبوده. بقیه السلف آدمیت و چراغ دودمان اهل بیت بود. در قدما  
 بسلطان که از اهل بیت سخنست، شورش بسیار ماناست. با فقر آرزو بغایت اشفاق و اخلاص  
 داشت. سه سال پیش ازین بر حمت حق پیوسته. ایامیکه فقر رساله تنبیه الغافلین فی اعتراضات علی  
 اشعار الحزین نوشته بود، بعضی از کاسه لیسان هند که بتقدیق بلا تصور معتقد کلام شرای ایران اند،  
 بنحان مسطور ظاهر کردند که فلانی یعنی فقیر آرزو اعتراضات از جهته خلاف محاوره و سستی عبارت و نارسایی  
 معانی بر اشعار شیخ محمد علی حزین نموده، خان امیدگاه گفت که درد بانذانی شیخ شبهه نیست، اما اینقدر هم  
 یقینی است که آنچه فلانی یعنی فقیر آرزو گفته باشد، بی چیزی نخواهد بود. سبحان الله آخر آن رساله چون  
 شهره یافت و نقلهای آن جا بجا رسید، یکس از مغل و هندوی از عهده جواب بیرون نیامد، حتی که امارت  
 مرقت علی قلی خان بهادر و اله تخلص که از بزرگان ایدگان ایران و وزیر ناده آن دیار است، اکثر آن  
 رساله را مشاوریه فضایل و کمالات پناه میرشمس الدین فقیر که امروز درین فن استاد و طرز فعلی اعتبار  
 کرده دوست، داخل تذکره خود کرده، باصفهان فرستاد. هر چند این معنی از راه ناخوشی بود که بیان شیخ  
 و خان معزی الیه بوقوع آمده، لیکن منصف می فهمد که اگر اعتراضات مذکور بجا نبود داخل تذکره کردن و بجای  
 مثل ایران فرستادن خصوصاً اعتراض هندی بر ایرانی حساب نداشت. مطلع غزل ادل دیوان بلاغت  
 بیان قزلباش خان امید این است، و خیلی بسیار بزمه واقع شده است رتبه الله تعالی و حشره مع اهل بیت  
 سراسر همچو مهر و ماه گردیدیم دنیا را ندارد منزل آسایشی دیدیم دنیا را  
 از کم سخن است کس چگوید این حرف فتاده بر زبانها



هر روز شوند عاشقان نو کوی نژاده است یگ دنیا

بدانکه "ینگ" مفتوح و سکون زن و کاف فارسی دنیای نو و تازه است - و این ظاهر از بان  
فرنگ است چه درین ایام پیش ایشان جزیره زیر زمین پیدا شده که سابق از باب هیئت را ازان  
اطلاع نبوده و آنرا موسوم به "ینگ دنیا" کرده اند.

نیست دلسوزی بحر خود شمع را بیکی یار کسی در کار نیست  
نخ دیار گرا خلاص مرا، معذور است که شاد است دکان جنس فراوان شده را  
در خرابات فیضی بیدار نیست سوی مسجد مگر مردم در خواب

حاجی عیث بطوف حرم سعی میکند باید شدن بصاحب این خانه آشنا

چون نمک سهل قیمتم لیکن قسم عالمی بجان نمست  
جهان که گفت چنان و چنین نخواهد ماند اگر نماند چنان پس چرا چنین مانده است

ممک آخر بچه رو چین بچین اندازی که در بسته نبودست بدر بان محتاج

تو ظلم کردی و خواهم ترا جزا نرسد خدا کند که بفریاد ما خدا نرسد

من بزرگ ذره، او چون آفتاب هر قدر نزدیک رفتم دور شد

تماشا کردیک ره خود فروشیهایی یاران را دگر کی یوسف ما بر سر بازار مبادید

از خرابات مسجد چکنی تکلیفم بر دای زاهد بکار که فرصت دارد

آختم، شیخ حفیظ الله: خالو زاده و برادر کلان فقیر آرزو، خیلی صاحب دست و دل

بود - مدت مدید بنوکری بادشاهزاده محمد اعظم شاه مرحوم بسر کرده - بعد از گذشته شدن او، در سلطنت

محمد فرخ سیر بادشاه شهید، بسبب آشنایی قدیم نواب شهید صمصام الدوله بهادر خان دوران داخل دالا

شاهیان گردیده، اوقات بسر برد - شعر بسیار خوب میفرمود و در ۲۲ ساله جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه

بادشاه مرحوم در اکبر آباد بر حمت حق پیوست - دیوان قدیمش تلف گردیده - آنچه بعد از ان گفته بود در

۱- دانه "ینگ"، همانا دانه انگلیسی YOUNG. "امت" - YOUNG WORLD ظاهر آتاشه

برق - امریکا است که در سالهای آخرین در او آخر سده نهم مکشوف شد (عرب)



اکبر آباد هست - اینجا نیست - پاره از اشعارش که در جنگی دیده نوشته - از دست -

**اسحق** ، محمد اسحق خان بهادر مؤتمن الدوله : مجمع البحرین دین و دل ، حاجی حرمین علم و عمل ، کشف رموز قرآن ملت معنی حلال عقد عقاید مذہب سخن بود - وطن آبابی شریف ایشان شو شتر است - از مدتی بهند آمده ، باختیار تمام و اعتبار مالا کلام نوکری سلاطین هندوستان اختیار کرده ، در هر سلطنتی و هر دولتی ممتاز بوده اند ، خصوصاً در عهد بادشاه فردوس آرامگاه محمد شاه جعل المجله شواه که ذات شریف ایشان مزج و ماب انام و از جزئی تا کلی مدار المہام گردیدند ، باین طلاق لسان و وضوح بیان و دقت نظر و صفای ذہن و زود رسیدن بدقایق و کشف معضلات حقایق دیگری ندیده بلکه از دقیق همان کم شنیده - در نشر ، چه غربی و چه فارسی ، حریری و بدیع ہدائی را سر خط بخشیده و ظہری و جلالی را خط نسخ بر رسایل کشیده - و در نظم فارسی و جید روزگار و صایب و جلال و اسیر را مایه افتخار بود - فقر آرزو را در خدمت ایشان از مدت بسیت و چند سال اخلاص و بندگی متحقق بود - ازین جهت کمال اشفاق مرعی میفرمود - صلاح بمرتبه داشته است که وقتی که ازین جهان فانی بگلگشت فردوس و دانی میحر امید ، بشغل و صنو و فکر نماز پیشین بود - بلکه در سجده جان بجان آفرین سپرد - هزار هزار آفرین بر جان پاک - بشگفتہ روی و لطیفه گوئی یکتای روزگار و منتخب لیل و نہار بود - چنانکہ ایامیکہ نادر شاه بآن عظمت و جلال کہ زہرہ زمانہ غدار در پیش او آب میشد ہنگامیکہ ایشان را در خدمت بادشاہ مغفور مرحوم فردوس آرامگاه محمد شاه دید ، از بسکہ جبین اقبال آئینہ اش می تافت - از بادشاہ مذکور پرسید کہ این جوان خوش سیمای کیست - و در ہنگامی کہ قشون نادر شاہی از قتل عام دارا الخلافہ شاہجہان آباد دلی خانہ گشتہ ، مشغول تحصیل مال امانی عبدالباقی خان کہ یکی از وزرای نادر شاہ بود ، برسبیل شکایات بایشان گفت کہ مردم دہلی باز یک قتل عام میخواہند - نواب مرحوم مسطور فی الفور در جواب او این بیت خواند :

کسی نماند کہ دیگر بہ تیغ ناز کشی      مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی

الحاصل نکات و لطایف آنجناب بحد و شمار است - درین جا نوشتن منتخب اشعار ایشان مناسب است لهذا نوشته میشود تا دریافت شود کہ باوجود اشتغال دنیوی بہ قدر سر معنوی داشتند رحمۃ اللہ علیہ از دست : بجز کشیدن ساعز حضور ابر بہار جواب شوخی گل نکبت گلستان چیست

۱ - لطفاً منتہی از کلام آثم را در تذکرہ "باغ معانی" کہ در مجلہ خلافت لائبریری بزرگ شماره ۲۰ چاپ رسیدہ ، نگاہ کنید -



در مثنوی امام ابن و الانس ابی عبداللہ الحسین علیہ التحیات بخشی گفته که بنیادش بسیار بامزه است

هر چند مخالف مذہب اہل سنت است لیکن اگر کسی انصاف کند معذور بود :

شد باز گنبد خاک از نوہ پرمردا      گردید باز روی زمین پُر غم و غنا

ارواح ادلیا شدہ در محنت و بلا      در ماتم حسین علی شاہ اتقیا

آن کشتہ سقیفہ و شوری و کربلا

از خار نیزہا کہ خراشید روی گل      پُر خون کہ کرد بوسہ گہہ سبید الرسل

آن کیست کوشکت دل ہادی السبل      بر آل مصطفی کہ پسندید بند و غل

این جرأت از کہ بود بر اولاد نقی

پژمرده گشت سر و سرا فراز مصطفی      شد تشتہ جان ساقی کوثر بکر بلا

تفسید از عطش جگر سرد و نسا      از تشنگی بسوخت دل شاہ مجتبی

دل آب گشت و ز تخت بدامان دیہا

احمد شیرازی مولانا : صاحب سخن است از دست :

جد از شست تو چون تیز بقرار توام      بہر زمین کہ نشستم در انتہا توام

جناب سام میرزا در تحفہ می نویسند کہ مولانا ی مذکور اندک مولیت داشت - گویند در زمان خط او را

آدمی خوران خوردند - فقیر آرزو گوید کہ ایامی کہ مادر شاہ در الحلاۃ دہلی را مسخر کرد ، افواج شاہی برای مال

امانی محاصرہ شہر داشتند ، و در شہر ہمہ قشون قزلباش بود - بعضی از مردم این شہر نقل میکردند کہ درین فوج

مردم آدمی از ہستند و مرا باور نمی آمد کہ در چنین حالت آدمی ، آدمی را بخورد - ظاہراً از کمال ترس مردم

خواہد بود یا فوج قزلباش اینہارا ترسانیدہ - اتفاقاً در آن وقت شخصی حاضر بود کہ از والد خود نقل

کرد کہ بدین جوگی کہ خوارق حادث از روایت می کردند ، برفتم - جوگی در اظہار کمالات خود آمدہ گفت

کہ مادہ مادر من مراد شکم داشت و حال شش ماہ است کہ او را در شکم نگاہ می کنم - و ازین حوت استعجاب

بسیار دست داد - پس استفسار احوال نمودم - جوگی گفت : مادر من مردہ بود ، او را خوردم - فقیر آرزو

گویند من گفتم اگر در آنوقت من می بودم می گفتم کہ علاءہ اش آنکہ بعد گہہ داشتن در شکم مادر ترا از راہ پیش

بر آورد تا چنین پیش آمدی و تو او را پس بدر کردی تا حکایت ادبش سر شد -



احسنی، سید غلام علی: فقیر آرزو در آیام طفلی اشعار خود را در خدمت ایشان گذرانیده -  
و بر این احقر حق بسیار ثابت نموده اند. این مرد بزرگوار از سادات صحیح النسب بود، اجدادش ترقن گویا  
اختیار نموده - بالفعل دیوان ایشان پیش فقیر نیست و دوستی که یاد یابد نوشته میشود:

شانه را آهسته زن مشاطه برگیسوی او      رشته جان منست ای بخبر هر موی او

احسنی یکسر بهنگام خرامش بشنوی      گنگ آن خلخال پانازم حیا نازم حیا

آزاد، محمد تقیم: در اکبر آباد در خدمت سیادت و امارت مرتبت سید امیر خان مرحوم مغفور  
مدتی مدید بسر کرده، آخر آذر نابینا شد و در شهر مذکور ودیعت حیات سپرد. اصلش از کشمیر جنت نظر  
است. در شعر شاگرد حاجی محمد اسلم سالم بود. با فقیر آرزو خیلی ارتباط و اختلاط داشت. خدایش  
بیامرزاد. بسیار خوش اختلاط و رنگین صحبت بود. کلامش خالی از مزه نبود. عجب عزیز کسی بود  
بالفعل غیر از یک شعر از ویاد نیست. رای رایان آنند رام مخلص تخلص که در همین ایام رحلت نمود  
مثنوی او را در اکبر آباد طلبداشته که در کتابخانه او هست. اگر دیگر اشعارش دست بهم میدهد  
نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی. از دوست:

ظلم بر ساغر و بیداد به مینا نکند      نکند موسم گل تو به بیجا نکند

دادی دادم تو غشوه و من بتو دل      هستی هستم تو شاد و من از تو بخل  
بردی بردم تو دل ز من من غم تو      کردی کردم تو جور و من جسد بخل

اظهری، سراج الدین. از معاصران تقی ادهدی است چنانکه گفته که با ملا منظری  
خویشی دارد. همه روز ما بین ایشان مباحثات و مناظرات میافتاد منظری در گذشته داو هنوز  
زنده است در کشمیر. و الکای هند سایر و دایره اگر چه او تتبع منظری کردی و با او گفتی که  
مهل منی چه منظری مهمل اظهری است و منظر در جواب گفتی که تو مستعمل منی -  
در کلمات الشعر اسطور است که ملا اظهری که نابینا بود اتفاقاً با ملا شیدا ملاقات  
میکند و همین بیت و اینخواند شیدا که شیا ملین الانس بود از راه شوخی مثل هندی در برابرش میگوید  
که ترجمه اش در فارسی است که زن نابینا را خدا حافظ است و در بیاضی که بخط میرزا صایب است



بیت مذکور بنام منبری مرقوم است اول اقوی است - ازداست :

مرا بسینه ز عشقت هزار پاره دلیست      که چون لباس گدایان هزار پونه است  
خواه با اظهري و خواه به بیکانه نشین      من همین شرم ترا بر تو نگهبان کردم

رباعی

ایدل چو بود عارضی این عمر عزیز      ز نهار که حرفش مکن الا بد و چیز  
یا بهر نگاری که پسندیده بود      یا صحبت یاری که بود اهل تمیز

**اشرف**، ملا محمد سعید: پسر ملا محمد صالح با زندرانی از طرف پدر و مادر اشرف  
علم باور سیده پدرش شارح اصول کافیت و خال ملا باقر مجلسی مجتهد قرار دادند اما مبعی یس  
یک حاجت اظهار ندارد و از ایران بپند آمده با ستادی بادشا هزاره زیبا نسایم  
صبیه محمد اورنگ عالمگیر بادشاه غفر الله تعالی ممتاز گردیده بیاذ بایران رفت مدتی در کابل  
بود - خیلی طبع شوخ و ظریف داشت - فاضل و شاعر و خوشنویس و معرور بود، چنانکه درین  
رباعی اشاره بدان نمود:

رباعی

اشرف تو کیست نکته رانی رانی      اسرار رمز حبا و دانی دانی  
هر چند که مانند ناری در خط      در شیوه تصویر سانی مانی  
از نواب مرحوم مغفور موتمن الدوله بهادر که شاگرد بلا واسطه ملا بود مسوولیت که ملا بجدی  
شوخی بود که خود نقل کرد که ایامی که در اصفهان بودم روزی در مدرسه آخوند ملا باقر مجلسی که خالو بود  
حاضر بودم که شخصی خبر خروس بازی آورد - من برای تماشا بر خواسته رفتم - روز دیگر که آنجا رفتم آخوند مرا  
دیده گفت که از رفتن تو به تماشای خروس بازی در حلقه درس ترا امدم - گفتم من زیاده تر ازین تر  
میایم - با ستماع توجهات بارده که ازین جناب بنظهور میآمد طرفه تر آنکه با بیگم شوخیها در پرده  
میکرد - از ان جمله است که به بیگم نوشته بود که سببوسه بسین دل میخوابد در بندری آرد نخود را  
بسین گویند بیای موعده و یای مجهول و بسین مهر مفتوح و نون زده و چون ازین لفظ سببوسه



سن را دور گفتند بوسه میماند بگیم این را دریافته باو نوشت که به پیغام راست نیاید - بهر حال هر که دیوان او را سیر کرده میداند که چه قدر شوخ طبیعت بوده تا پیش متنیهای تازه بسیار دارد و فکرش مصروف همین الفاظ نابست که در اشعارش اکثر است - سببش همین بود که در بند بستن مضمون تازه است - لهذا در کلام ادبیت دردمندان کمست - صاحب غزل و رباعی و قصاید است - مثنوی قضا و قدر در برابر قضا و قدر محمد قلی سلیم گفته و خیلی معانی غریب در آن بکار برده - با وجود این کمالات گاهی در بحر خطا میکنند و وجه این با هیچ ظاهر نیست چنانکه گوید:

دلم ز زلفت تو کم کرده خامانش لرزد چو بلبل که پروبال آشنانش لرزد

دلم برشته طول امل رسن بازیت که بی ثبات بود بندر سیماش لرزد

چه مصرع سوم غیر بحر و بیگانه بحر بیت اول است اما درین بحر بیت العنب اساتذہ بسیار را از پیش اقتاده است مخصوص این عزیز نیست و گرفتار نام دور از ادب است و همچنین درین رباعی :

آنانکه اسیر تنگ ظرفی اندم یک حرف نخوانده اند و ظرفی اندم

این طایفه کور سوادان جهان محتاج عصای سر حرفی اندم

چه پیش طبع موزون قافیه این رباعی بهیچ واقع شده که از وزن خارجست فتاقل کلماتش قریب هشت هزار بیت باشد، انتخابش نوشته میشود :

بسیر کعبه و دیریم خواه اینجا و خواه آنجا که مطلب جستجوی تست خواه اینجا و خواه آنجا

سوفیان را هم جهنم هم بهشتی ناخوش است آب و آتش هر دو بدو میکند تشمینه را

بملک هند چه سخنی دیار ایران را بخاک تیره برابر مکن گلستان را

توان از معرفت حل معمای جهان کردن بسان قفل بید هست دانستن کلید اینجا

از فضای داری مهر است یوسف خیز تر گلشن ایران گراز چاه کنگان خورده آب



کی سرم اشرف فرود آید از اشعار لطیف      معنی باریک موی خامه انشای ماست

فقر آرد و گوید که ظاهر امر از اشعار لطیف شعر عبد اللطیف خان تنها است که  
معاصر او بود چه تنها بطرز مرزا جلال اسیر شهرستانی که خالوی او ست راه میرفت -  
و در میان طور اشرف و اسیر بودن بعید است - لهذا بعضی نقل از عبد اللطیف خان  
تنها میکردند که هرگاه شوق خندیدن پیدا میشود اشعار ملا سعید اشرف میشنومیم لیکن  
الضاف آنست که قول تنها نظر بتعرض اشعار اشرف باشد و الا چند ابیات او  
بالادست بیش از بیش است :

اختیار نیست در غربت که چون رنگ حنا      رفتن هندوستان من بدست دیگر است  
شد ز تنهایی غریب کشور هندوستان      دل ز حیرانی بیابان مرگ صحرای دگر

آصف، محمد قلی : از قم است - صاحب کلمات الشعرا همین یک بیت از او  
آورده لیکن اشعار بسیار دارد - چنانچه در بنو لاد یوانی از و بنظر آمده قریب شش هزار  
بیت - درین ایام عالیجاه والا منزلت نظام الملک آصف جاه که سه سال پیش ازین  
و دیعت حیات سپردند آصف تخلص میکردند و سابق شاکر تخلص ایشان بود -  
از آصف قم است :

شعله ایم اما زد و دل سیه پوشیم ما      چون چراغ لاله میسوزیم و خاموشیم ما  
در گلستان محبت غنچه نشکفته ایم      خون دل در پرده مینوشیم و خاموشیم ما

تا که شنود کس ز تو افسانه دوزخ      مرگی بهتر از صحبت زاهد نباشد

هلال عیسید به تیغ کشیده میماند      نشاط دهر بحر هست شنیده میماند

درین خرابه ولی خالی از کدورت نیست      جهان بآینه و رنگ دیده میماند



**بازل**، رفیع خان : برادر زاده محوطا هر وزیر خان عالم گیر شاهی است - پدر یا جدش از ایران به هند آمده داخل جوگه امر اگر دیده - آرزو ایشان را در پیافه سالگی هنگامیکه قلعه دار گوالیار بودند، دیده و مستفید طاعت گزیده - خالوی فقیر که امین و داروغه جزیه گوالیار بود، مرا همراه برده فرمودند که این پسر نام بری بسخن دارد - ایشان با آنکه در آن آیام بگفتن ثنوی "حمله حیدری" که قریب چهل هزار بیت است شتمبر احوال سرور کاینات و امیر المومنین علی علیهما السلام بودند، متوجه من شده - چند شعر خود خواندند - از آنجمله یک بیت بنده را یاد است، با آنکه قریب پنجاه سال بر آن گذشته، دآن اینست :

کار دانا را نمی باید مصالح آنقدر      شانه با انگشت چوبین واکند از موگره  
القصة فأنسطور بفضائل نعلانی و فواصل روحانی موصوف بود - کتاب حمله حیدری را بقدرت گفته، بعد مطالعة رتبه کلام و کلیم بر سخن فهم ظاهر میشود، از دست :

جواب این غزل باذل که گوید شاعر هندی      بایران میفرستم تا که میگوید جوابش را  
و مراد از شاعر هندی در اینجا شاه ناصر علی سر هندی است که مقطع غزل او اینست :

باین شوخی غزل گفتن علی از کس نمی آید      بایران میفرستم تا که میگوید جوابش را  
از بعضی مسموعست که روزی اتفاقات ملاقات ناصر علی باریع خان باذل اقتاده بود، ناصر علی به باذل تکلیف شعر خواندن نمود، باذل این بیت خواند :

دل داشتیم دادیم جان بود عرض کردیم      چیزی که یار خواهد صبر است و ما نداریم  
ناصر علی از راه شوخیها گفت که صاحب از نظم خود بخواند و بگپ بگذرانند -

عشق را با هر دلی نسبت بقدر جوهر است      قطره بر گل شبنم و در قدر دریا گوهر است

**بیدل**، میرزا عبدالقادر، ابوالمعانی : فردوسی رضوان پیش چمن آرای

طبعش از خیابان بهشت خط مجز به می کشیده، و شهیدی بهار در مقابل رنگینی مضا مینش از نارسایی بنجاک و خون حسرت پلیده - اگر چه از علم ظاهر بهره وافی نداشت، از صحبت بزرگان و میر کتب صوفیه آنقدر مایه ور بود که در سر زمین شعر تمام نظم تصوف میکاشت و مرتبه آشنای مرتبه توحید بود که



بجو و بزل او نیز بی ذوق درویشانه نبود، چنانکه در مذمت یکی و مدح دیگری گفته :

حیزان اگر آهنگ فتوری دارند      و ز باد سرین لاف فتوری دارند  
زین غوغاها چه پاک شهبازان را      ز افغان که میخورند دشوری دارند

نصر آبادی که او را از مردم لاهور شمرده، غلط است. اصلش از توران است، از قوم ادرات و درنگاله سیر برده. اکثر حالاتش از کتاب "چار غنجر" که از تالیفات دوست و نثرش در کمال قدرت و پاکیزگیست، واضح و لایح میگردد. قریب سی سال در شاه جهان آباد دہلی فروش کرده، و از دکن کل پابیزون تنهاده. امراء و عمده ہارا حق سبحانہ بردار و فرستاده. اوایل سلطنت فردوس آرامگاہ حضرت محمد شاه مغفور ازین جهان رحلت نموده. فقیر آرزو دوبارہ خدمت این بزرگوار اوایل عہد بادشاہ شہید محمد فرخ سیر رسیدہ و مستفید گردیدہ. کلامش نظماً و نثرًا مابین صد و نو ہزار است، کلیاتش روز وفات او کہ پچہام شہر صفر باشد؛ ۱۱۳۳ ہجری، و ہمین تاریخ وفات دوست، و مردم ہندوستان آرزو زہراغان کنند، و طعام محنت بخلائق دہند و عرس نامند، پیوستہ زیارت کردہ میشود. بی تکلف سنگ زور سخن سنان است. و چون از راہ قدرت تصرفات نمایان در فارسی نمودہ مردم ولایت و کاسہ لیسان اینہا کہ از اہل ہندند، در کلام این بزرگوار سخنیہا دارند، و فقیر در صحت تصرف صاحب قدرت ان ہند، ہیچ سخن ندارد بلکہ قایلست. چنانچہ در رسالہ "داد سخن" بہ براہین ثابت نمودہ ہر چند خود تصرف نمی کند احتیاطاً. بہر قسم، میرزا بیدل جامع فنون شعر است، چہ غزل و چہ ثنوی و چہ قصیدہ و چہ رباعی. و شعر او را طرز خاصی است. و در نثر بمثل و بمنظر است. ہر چند سخن را بجای رسانیدہ کہ چون شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد، لیکن از جہت اشعار ی کہ بقدر فہم خود انتخاب زدہ، نوشتہ است :

چہ ظلمت است اینکہ گرد غفلت چشم یاران ز نور پیدا      ہمہ بر پیش ہم اما سرا بہای ز دور پیدا

کسی در بند غفلت مانده چون من ندید اینجا      کہ عالم یک در باز است و میجویم کلید اینجا

گداز نیستی از انتظارم بر نمی آرد      ز خاکستر شدن گل میکند چشم سفید اینجا

امیاز وصل و ہجران دور باش کس مباد      آہ ازین غفلت کہ با او نیز تنہا ہم ما

منزل ما، محل ما، سعی ما افتادگی      ہیچو اشک کاروان از لغزشش پاییم ما



درین محفل پریشان جلوه است آن حسن هر جانی      شکستن کو که پردازی دهد آئینه ما را  
 بر همین آبله خست که کعبه و دیر      کاش میگرد کسی سیر مقام دل ما  
 مقام وصل نایابست و راه سعی ناپیدا      چه میگردیم یارب گر نمودی نارسیدنها  
 جلوه مشتاقم، بهشت و دوزخ منظر نیست      میروم از خویش در هر جا که میخوانی مرا  
 گریختالم، کجای روم بیدل      شش جهت میکی و من تنها  
 من بیدل از در عاجزی بچه سوروم بکجا روم      همه راست حکم "بر و برد" همه جاست شور بیا بیا  
 بر حریفان از خوشی غالییم      گر نباشد بحث ما الزام ما  
 دعت از خود داری ماتهت الود و نیست      عکس در آست تا استاده بیرون آب  
 ای که خواهی پاس ناموس محبت داشتن      شرم دار از دیدن گل بی رضای خند لب  
 محرومی غفلت نظری را چه کند کس      خلقی است درین خانه بردن در و در نیست  
 هیچ کس چون من درین حیران سراناشاد نیست      عمر در دام و نفس آخر شد و صیاد نیست  
 سخت نایابست مطلب در ز کوشش کم بود      احتیاج از ناامیدی رنگ استغنا گرفت  
 سخت دشوار است منظر خلائی رستین      با همه زشتی اگر در پیش خود خوب پس است  
 قدر سخن بلند کن از مشق خاشی      حرف نگفته معنی ایهام داشته است  
 هر جا خرام خوش نگهان گرد ناز و نیت      تا چشم نقش پاگل بادام داشته است  
 و مذاق فقیر آرزو در مهر اول بجای "گرد ناز"      "رنگ جلوه" مناسب است -  
 درین هوس کده هر کس بفنا عتی دارد      دعاست مایه جمعی که دست شان خالیست  
 جهان چو شبیشه ساعت طلسم فقر و فناست      پر است وقت دگر آنچه این زمان خالیست  
 یارب کن نیاز دگر امتحان ما      برداشتیم پیش تو دست دعا پس است  
 هیچکس بارگاه آگهی مردود نیست      صافی آئینه با گبر و سلمان آشناست  
 جان هیچ جسد هیچ، نفس هیچ بقای هیچ      ای هستی تو ننگ عدم تا کجا هیچ  
 غنقا سرو برگیم پیر از فقر ای هیچ      عالم همه افسانه دارد و ما هیچ  
 زیر فلک از نعم و درویش بر رسید      گر خانه همین است، همه خانه خراب اند



درس کتاب معرفت حوصله خواه خامشی است      اگر سخنست با دشمن تا سر دراز نیرسد  
 چه بلاست اینکه پیری ز فنا خبر ندارد      سر باگون شد امانه یا نظر ندارد  
 هر چه دارد محفل تحقیق امروز است بس      خاک بر فرق دو عالم دی و فردا کرده اند  
 درین بساط ندانم چه باید کردن      چو آن فقیر که یکباره بادشاه شود  
 عقل از فنون نفس ندارد بر آید      بیچاره است مرد چو زن گریه میکند  
 ای غفلت آبروی طلبش ازین مرید      عالم تمام اوست که راجست جو کند  
 چه بلندی و چه پستی چه عدم چه ملکستی      نشنیده ایم جای کس آرمیده باشد  
 هر که اینم درین عبرت سرا      بهر مردن زندگانی میکند  
 سر بسنگ کعبه سایم با قدم در راه دیر      بی سرو بی پادشاه از آستانم کرده اند  
 تمتع آرزو داری ز چرخ، از راستی بگذر      که بی انگشت کج از شیشه روشن بر نمی آید  
 تا واری که غیر خدا نیست جلوه گر      از هر حد که در نظر تست یک برآر  
 هر قدم در وادی فرصت اگر و امیری      پای پس در منزلت و پای پیشیت در سفر  
 لذت در محبت هم تماشا کرد نیست      دل بند و قی مخور و خوم که نتوان گفت بس  
 سنگ با هم انتقامی هست در میزان عدل      بت شکستی مستعد آتش نمرد باش  
 قبله خوانم یا پیر یا خدا یا کعبه ات      اصطلاح شوق بسیار است و من دیوانه ام  
 اگر بهستم مدعای بود، تقوی کردمی      امتحان رحمتی دارم، گناه می کنم  
 هر که راجستم چو من گم گشته تحقیق بود      بی تکلف کعبه را هم در میان یافتم  
 چون نفس آگه نیم از مدعای جستجو      اینقدر دانم که چیزی هست من گم کرده ام  
 چه مقدار خون در عدم خورده باشم      که برخاکم آبی و من مرده باشم

آن فقر عزالت چون روز عرس بیدل سر قبرش رفت و مجمع همه شرای شاه جهان آباد بود، چون کلیات بیدل را  
 موافق معمول که قریب صد هزار باشد، برآورده، میان مجلس گذاشتند من این مخطور کردم که ای بیدل! من سرمرزات  
 آمده ام، شمار اخیری هست؟ و بعد ازین خطره کلیاتش را بطور تفاول کشودم بیت اول صفی راست همین  
 بیت برآمد چنانچه همه یاران دیدند، «این حاشیه شخصی عزت بدین است» و در حاشیه مذکوره بای حطی دریا مافته شده ۴



بنارای تخیل، بسال ای تو هم \_\_\_\_\_ که هستی گمان دارم و نیستم من  
 اگر بفک طلبد زمین و گرم بر زمین فکند ز فک \_\_\_\_\_ بقبول طاعت حکم قضا نخوان در غر و بهانه زدن  
 بسکه چون شمع تنک سرایه این انجمن \_\_\_\_\_ یک کلم هم در گریبانست و هم در آستین  
 دعوی کاذب گواه از خویش پیدا میکند \_\_\_\_\_ چو زبان شد هرزه گو آر قسم در آستین  
 ببلدان فی الفت دامت اینجا فی نفس \_\_\_\_\_ بر مراد خاطر صبیاد باید زیستن  
 زندگی در گردن افتادست یاران چاره نیست \_\_\_\_\_ چند روزی هر چه بادا باد باید زیستن  
 چه امکانست سیل مرگ گردد حرص بنشانند \_\_\_\_\_ ز رفت آخر بزرخاک هم گنج از کف فارون  
 سواد آگاهی گردیده پوشت کند روشن \_\_\_\_\_ بزر خیمه لیلی رود از موی سر مجنون  
 گر چه میدانیم دل هم منظر ناز تو نیست \_\_\_\_\_ اندکی دیگر تنزل کن چشم بالشین  
 جز عرق چیزی ندارم حاصل از کسب مال \_\_\_\_\_ خاک بودم، آب گشتم، اینک استعدا دمن  
 شور حسن از ساز عشقش بشنو و خاموش باش \_\_\_\_\_ کو کوی قمریست اینجا قلقل مینای سرو  
 خاک بر سر کرد عشق و پای در گل ماند حسن \_\_\_\_\_ گز بهار این رنگ دارد حیف قمری ای سرو  
 منفعلم بر که برم حاجت خویش از بر تو \_\_\_\_\_ ای قدمت بر سر من، چون سر من برد تو  
 صورت پرستی خلق برد امتیاز معنی \_\_\_\_\_ هر چند کعبه سنگ است تسکین بر من کو  
 امکان جرأت مرزه برداشتن که است \_\_\_\_\_ لغزیده است بر د جهان در صفای تو  
 جهان بخودی یک نگ دارد جهل و دانش را \_\_\_\_\_ تفاوت نیست در بینا و نابینای خوابیده  
 دل سید عشقت محکوم کس نیست \_\_\_\_\_ الحکم لله والملك لله  
 دنیا و دین کو، شک یقین کو \_\_\_\_\_ الله الله ، الله الله  
 ای ناله خاموش در خانه کس نیست \_\_\_\_\_ یکمرت گفتیم افسانه کوتاه  
 در حیرتم راحت منزل چنان رسید \_\_\_\_\_ راهی چشم آبله پانندیده  
 دو عالم گشت یک زخم نمکسوز غبار من \_\_\_\_\_ زشت خاک من دیگر چه می خواهد پریشانی  
 همچون نسبت سودا پرستان خطا باشد \_\_\_\_\_ ز آدم فرق بسیار است تا غول بیابانی  
 ای بنجبرگو که چو مرد خدا شدی \_\_\_\_\_ دیگر چه میشوی اگر از خود جدا شدی



حالست اینک می خواهم خیالست اینک می بندم  
 کاروان نقش پایم از کمال بامپرس  
 موی سفید گل کرد، آماده فنا باش  
 از هر که دیدی آزار، در انتقام کم کوش  
 عدم ایمای اسرار، وجود اظهار آثار  
 از رباعیات ادست و آن چهار هزار است، تخمیناً که مجموع هشت هزار بیت است :  
 هر تیره درونی که حسد شامل ادست  
 زو پنبه بسقف خانه آویزد بین  
 کشمیر که انتخاب باغ دنیا است  
 دارد همه چیز غیر نوع آدم  
 مقابل کرده اند آینه ما با پرودی  
 منزل ما جاده ما، خضر ما افتادگی  
 یعنی سواد این شهر برده است آب نمی  
 در لفظ کینه خواهی حرفیست کین خواهی  
 ز نیرنگ تو خالی نیست معدومی و موجودی  
 بر تهمت پا کان نظر باطل ادست  
 دودی که ز شمع سر کشد مایل ادست  
 در هر کف خاکش در جهان نشود نماست  
 گرزین سببش بهشت خوانند و ادست

مستزاد :

گر عاشق صادق زنا یافت منال .... پیدا گردد  
 و آن عقده که بسته بهمت نخیال .... هم و ا گردد  
 گر آبله افتاد به پای طلبت .... ز نهان نایست  
 شاید که همین مبینه بر آرد پرو بال .... غنقا گردد

مینش : گمان دارم که از کشمیر است - تعریف اماکن مستنزه کشمیر بسیار نموده -  
 مثنویهای دارد در تعریف کشمیر که بسیار خوب گفته - دیوانش بنظر آمده - خیلی معنی یا بست - اکثر جواب  
 غزلهای عنایت خان آشنا گفته - ظاهراً معاصر ادست - شعرش خیلی متین، و لغزش مطلقاً ندارد،  
 انتخاب دیوانش نوشته میشود :

جین من چو گل یارب را پال شود مینش  
 عزت ایام بی زحمت نماید بدست  
 که میخواهم بوقت سجده بوسم آشنانش را  
 سنگ بت گردد بخود بیند چو زخم تیشه را

۱- "نقر عزالت بجای" "نخود بیند" "نخود گیرد" هزار بار بهتر میدانند



نخود لاهوری، ملا جامی: از متوسلان نامدار خان پسر جعفر خان وزیر اعظم و هم داماد  
شاه جهان بادشاه بود. و صاحب کلمات الشعر که از یاران او بود، می نویسد که دیوانی غنیمت دارد شتمبر قصاید  
و قطعات بسیار. و در تاریخ گوی بی بدل و نظیر ندارد. چنانچه میرزا اسمعیل خلیف اسد خان وزیر اعظم محمد اوزنگز  
عالمگیر بادشاه مرحوم که خطاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ میزبخشی بادشاه مذکور شده بود چنین یافته:  
"ذبح اسد و نمود آفتاب"

فقر آرزو گوید بعد از آنکه محمد معز الدین جهاندار شاه هر سه برادر خود را در لاهور بتدبیر و حیل اسمعیل مذکور  
کشته، بادشاه شده بود، در اکبر آباد از بادشاه مرحوم شهید محمد فرخ سیر شکست خورده روانه دارالحکامه  
دهلی گشته. اسد خان که نام اصلی او محمد ابراهیم است، نظر بر قدم بندگی و عفو خداوندی ذوالفقار خان را  
تا رسیدن فرخ سیر در پیش خود نگاه داشته، و پس از رسیدن بادشاه مذکور بیرون شهر دهلی در باغ خضر آباد  
سر ذوالفقار خان با عزم بریده، داخل دولخانه بادشاهی گردید. نعمت خان عالی که ثانیاً الحال دانشمند  
خان شده بود، این مصرع تاریخ یافته:

"گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود"

۵۱۱۲۴

و این از ذوالفقار است و در کلمات الشعر است که تاریخ تولد شرف یار پسر کامگار خان شرف یار کامگار  
یافته. ایامی که پسری بخانه نامدار خان متولد شده و تا شش روز جشن ملوکانه می شد، چند مصرع ماده  
تاریخ یافته که این دو مصرع از آنست:

۱- فیه سال نامدار جعفری آورد گل

۲- زر کامل عیار جعفری زیب جهان آمد

و در تولد پسری امیری تاریخی گفته بود، چون ریشی از و بعل نیامد از روی، بجو این مصرع تاریخ گفته:

"بادا سراو بار دوم در کس مادر"

الغرض قصه حسن و دل را نظم کرده و بسیار بتلاش گفته. این دو بیت در تعریف ساقیان از آنست:

یکی را جوهر از آئینه پیدا

یکی را ساده رخ آئینه آسا

یکی را بوستان گرد گلستان

گلستان یکی بی سبستان



سجده نگیزش این مصرع بود : "جامی از جام حسد بخورد شد"

از اتفاقات صاحب کلمات الشراهمین مصرع را بی کم و کاست تالیف و فایده یافته -  
ایامی که بخود پیش جعفر خان نوکر شده بود و پایه نشستن در مجلس خان نداشت ، این قطع گفته گذرا شده :  
همین طاعت حق نماز است در روی گهی بنده استد که از پائینند  
بود طاعت فرعون همچون نسازم بفرمای این بنده را تا نشیند  
خان او را اجازت نشستن داد و مصاحب خود گردانید -

لطیفه : بخود روزی بخانه شخصی مهمان بود و شعر میخواند و شراب بخورد - یاران بنماز برخاستند  
بخود شریک نماز شد - میرزا سرخوش باو گفت که این را چه میگویند ، گفت : نماز بکیفیت - این دو  
رباعی نیز از دست :

هر کس که دل از دین دنیا برداشت	عبرت ز شمار کار دنیا برداشت
گویند زمین بر سر گاو است آری	گاو دست کسی که بار دنیا برداشت
سگ سنی و خر شیعه اگر مشهور است	در خصمی شان بیکدیگر مشهور است
دانا نکند تعصب از هیچ طرف	دندان سگ و گوشت خر مشهور است

## (پ)

پیام ، شرف الدین : از مردم اکبر آباد بود - ذهنی درست و طبع سلیم داشت -  
زبان شرر بسیار و زبیده و خیلی خوب میگفت - تلاش معنیهای تازه مینمود - دیوانی دارد شتمین میگفت  
هزار بیت - اوایل به نسبت هم وطنی بلکه هم محلی در اکبر آباد با فقر خیلی غمخور بود ، با هم می نشستیم و شعر  
می گفتیم - درین ضمن اگر امدادی هم ازین عاجز بنظر میرسید دور نمود - و یک دور سال دیگر نیز پیش  
فقر خوانده - پیام مذکور در اشعارش شعر مینوای بسیار مینمود و گاهی می نشست و زمانی می خوابید و  
دی بر میخواست - گفتم برادر این همه حالات ده دزد است ، و چرا نباشد ، شرر اطمینان می گویند -  
بالجمله چون پایه فکر این عزیز بر تبه رسید و یاران دیگر مثل میان علی عظیم خلف شاه ناصر علی و غیره  
نسبت تربیت او به بنده می نمودند ، از من آزرده می شد - و چون این معنی خیلی شهرت گرفت در انکار



آن رباعی گفته :

از خواب عدم پیام تا چشم کشود      کسب سخن از اکابر خویش نمود  
تعلیم گرش بشعر بی شرکت غیر      عموی خودش محمد حسام بود  
بهر حال مرد عزیزی خوش طبع بود - خدایش بیامرزاد - روزی بخانه رای رایان مخلص  
پیام و فقر و محمد عطای غطا تخلص از شاگردانی میرزا مرحوم عبدالقادر بیدل دارد بودیم - عطا و پیام  
با هم شوخی می نمودند - عطا گفت : بوسه به پیام خالی از تازگی نیست - با آنکه این حرف چندان نیست  
پیام تر آیده : این بیت بدیده گفت :

دوستان بزم نیست فکر عطا      هست از نادرتیش پیدا  
حاصل کلام چند سال پیش ازین و دیعت حیات سپرده غازم آنجهان گردید - درینولا انتخاب  
کلام ادنوده نوشته میشود - امید داریم که روح او ازین شاد باشد که از اشعار او دل من بسیار خوش  
است - از دوست :

میکند در دلم شود این دل      مردم از منت دوا یها  
گرد سرگردیدن از پرداز ما      خواهد آتشوخ کبوتر باز ما  
کیست غیر از پیام تا فهمد      معنی لفظ بی زبان یها

(ت)

تسلیم، محمد هاشم : از شیراز است - او اسط عهده محمد ادرنگ زیب عالم گیر بادشاه  
وارد هندوستان گشته - تاریخ اسیر شدن سنبهای مقهور که از راجه های عمده دکن بود، گفته - اشعار  
پاره بطرز میرزا جلال اسیر و قدری بطور ناصر علی که در آن وقت در هندوستان رواج داشت، مانا -  
بهر طور کلامش خالی از رنگینی نیست - دیوانی مختصر دارد، گاهی هاشم نیز تخلص میکند - درینولا انتخاب  
آن نوشته میشود - از دوست :

بگرینگار ساز خود یها میکنم خود را      ترا میل تماشا هست رسوا میکنم خود را  
بگر پاره و دل سوخته و دیده تر      هر چه دارم همه از دولت یار است مرا  
تجلی، ملا علی رضایی : در عهد محمد ادرنگ زیب عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گشته -



مردی عالم فاضل بود. عالی جاه ابراهیم خان و لدا میرالامرا، علی مردان خان تلمذ او می نمود. باز از هندوستان بایران رفته، در صفایان درس میداد. و چون بایران رفت، شاه عباس ثانی محال اردکان را از راه قدر شناسی بسپورغال او بخشید. پس بمباحثه و تالیف مشغول گردید. نکته لطیف از وقتل کرده اند که اگر شراب مباح هم بودی از تکاب او اندامثال باجماعت نامناسب بود. اگر چه کم شراب است لیکن خوب گوشت و بطرز شوکت راه میرود. مثنوی دارد مسمی به "معراج الخیال" و چند قصیده خیالی از تلاش نیست و این را تجلی تخلص است که سابق گذشته آمد. درینو لا انتخاب اشعار علی رضا ی تجلی نوشته میشود:

چون روم بر درگاه باب دنیا گزستم — مخلص چون شیشه در پاسبای دیوارها  
هزاران نشاء ناقص ندارد فیض یک کمال — بشی هرگز نه شد روز از فروغ نور کوکبها

تنها، عبداللطیف خان: بدین تخلص دو کس گذشته اند، یکی خان مذکور و دوم سعید ای حکیم که اشعارش انشاء الله نوشته خواهد شد. بالجملة خان مسطور پسر همیشه و شاگرد میرزا جلال اسیر شهرستانی است، از ایران به هند آمده بود، چند گاه دیوانی صوبه کابل داشت. در عهد اورنگزیب عالمگیر بادشاه خیلی ناپاد و صالح بتورع متفرد کم اختلاط شخصی بود. بعضی از یاران مخصوص او با فقر ملاقات نموده نقل میکردند که با همه ورع بسیار در دمندی و شگستگی داشت. چنانکه محمد علی تنها که از دوستان در فیتان او بود، روزی شراب خورده بر سر سجاده او قی کرده. ملازمان خواستند که بعنف پیش آیند. خان منع بلیغ فرموده و گریه بسیار بر دستوی گشت که اینها اشارت است بدانکه اینهمه تقوی و زهد تو قابل چنین چیزهاست رحمة الله علیه. عجب مرد بزرگواری بود. حاصل سخن در اغلاق معنی سخن را بجای رسانیده بود که اکثر سخن سنجان او را بی معنی گو قرار داده بودند. الحق داد وقت داده. درین صورت فکر او از منہج ازرا دوری افتد. دو کس از شاگردان او در هندوستان طرز او را سلسله الاولین گمان برده منتبع شده او را یکی نصرت الله خان نثار و دوم محمد نظام معجزه. اگر چه نثار کار از استاد گذرانیده قریب صد هزار بیت از جنس غزل و قصیده و مثنوی در باغی گفته، چنانکه در باب نون اشعار او نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی. الحاصل عبداللطیف خان اکثر بمرزہ حرف میزنند. دیوان مختصری دارد. قریب یک هزار و دویست



بیت - درینو لا انتخابش نوشته میشود - از دست :

هلاک شیوه ازادگان غریا نیم	_____	که سز بجیب کشیدند و پادامنها
نوبهار آمد که بازم از جنون رسوا کند	_____	با چراغ گل من گم گشته را پیدا کند
نشان عیش در اوراق دهر نایاست	_____	ازین کتاب غلط کس چه انتخاب کند
هر گه به بزم آن بت بکیش میردم	_____	از خود همیشه یک دو قدم پیش میردم

**تراب، میرزا ابوتراب :** ولد حاجی محمد علی خان ابن میرزا حبیب که از بنجاد  
 مشاهیر اصفهان بود و حاجی محمد علی خان بهند آمده صاحب مرتبه بلند گردیده - نواب مخلص خان بن بخشی  
 محمدا و رنگ زیب عالمگیر بادشاه که شمس فلک کمال و نیز برج دولت و اقبال بود در تربیت او میگوشت  
 حتی که مینفس بی او بسر نمی توانست برد - او آخر عهد بهادر شاه صوبه دار عظیم آباد شده - بعد عزل که  
 عازم اردوی بادشاهی بود در قصبه اتاوه بر حمت حق پیوسته - میرزا ابوتراب مذکور با میرزا ابومحمد  
 برادر خرد خود که الحال مخاطب به نثار علی خان است در اکبر آباد وارد گردیدند - فقیر نیز در آن ایام در  
 شهر مذکور تحصیل علم کسب سعادت می نمود - از حسن اتفاقات تعارفی با این عزیز بزرگوار بهر سیده  
 و مناسبت شعری اختلاط و ارتباط گردید تا بحدی که یک دوره خانه بودن بایه شکایت هفته ها میگردید -  
 عجب جوانی شایسته هذب و موزونی بود - با پاکیزگی طبیعت و صفای طبیعت خوبی صورت را با حسن معنی  
 جمع نموده و بادیه کیفیت ظاهر و باطن بگرم خونی دو آتشه فرموده - مدتها در اکبر آباد عشرت بنیاد که  
 حالا حکم سراب کیفیت بحسبها الظمان ماء دارد، تشریف داشت و فقیر با این عزیز دلها  
 شها بروزه و روزها شب میرسانید - آخر الامر همراه مبارک الملک سر بلند خان که در آن ایام صوبه دار  
 احمد آباد گجرات شده بود، رفت و مرا چون شمع انجن افروز داغ تنهایی ساخت - بعد ازان در هنگامه  
 سلطان نیکو سیر و فوج کشی سید عبداللہ خان قطب الملک و امیر الامراء سید حسین علی خان باز با اکبر آباد  
 تشریف آورده - فقیر در آنوقت باز بیدار ایشان چشم را جلای تازه دادم - پیش ایشان عازم احمد آباد  
 گشتم - بعد اندک مدتی در جنگ که میان صوبه دار و فوج راجپوتیه بوقوع آمده، شهید شد - خدا بیش  
 بیامرزاد - و با اهل بیتش محشور کناد - اوایل غبار تخلص میفرمود - آخر تراب مقرر نمود - بسیار خوش طبع



دقیق الفکر، معنی یاب و مضمون تلاشی بی اندازده بود. چندی شعری از آن محبوب القلوب بدست آمده نوشته میشود:

ای اسیران قفس امداد میخواهیم ما      داد میخواهیم ما صیاد میخواهیم ما  
غش ما را اصطلاح تازه تعلیم کرد      سر و میگوئیم ما شمشاد میخواهیم ما

**تجربید، میرحیدر:** از سادات صحیح النسب است، اکثر در بندر سورت بسر کرده بعد از آن مدتی - مدتی با فقر صحبت شر داشت - بسیار غمخوار و سپاهی بود - ساقی نامه خوب گفته و این همچنان را در آن تعریف نموده - چون شوق بسیار بشر داشت، گو یا تعریف خود کرده، چه فقر قابل اینهم نیست - هر حال ادب سلطنت محمدشاهی به تهته رفته، و از آنجا به بنگاله آمده نوکر سراز خان ناظم بنگاله شده بود - بعد کشته شدن او بدکن رفته و از آنجا بسورت رفته بهما بخار حلت کرد بر حمت حق پیوست - از دست:

بوی رحی چشم نتوان داشت اینجا از گلی      در فرنگستان حسن او مسلمانی کجاست  
جامی گر نمیزند تجربید      نارسایست پارسایی نیست

**توفیق، محمد توفیق:** از کشمیر است - نام اصلیش لاله خواست بزبان ملک کشمیر - گویند مثل ادوی درین عصر بملک مذکور نیست - تلاش معنی بسیار میکند - اشعار او کم رسیده، از دست:

تیرت از سینه من دل زده آید بیرون      همچو آنکس که ز ماتم کده آید بیرون

(ش)

**ثابت، میر محمد افضل:** سیدی و الانسب فاضلی عالی حسب، بهادر زاده، همت خان و لدا سلام خان است - همت خان عموی او میر بخشی بادشاه خلد آرامگاه محمد اوزنگ زیب عالمگیر بود - الحاصل میر ثابت کسب فضایل و فوائد نمود - علم شعر و شاعری در دار الخلافه شاهجهان آباد دلی افراخته با حکیم الممالک شیخ حسین شهرت و دیگر اعزّه هم طرح بود، همه کس از حساب بر میداشتند - تا اواخر سرش بزخارف دنیاوی فرو در نیامده، بکسوف فقر در آمده مجردانه میزیست و باب باریک



قناعت سیراب و شاداب بود. اگر چه با فقر بر سر شعر بیت الحال گاهی صلح و گاهی جنگ داشت  
لیکن واقعه اینست که هزار حیف که دیگر مثال او درین جزه و زمان کجا بهم میرسد، فلک هزار چرخ زبده  
که سخنوری کزای پیدا گردد. محمد عظیم ثبات تخلص پسر مرحوم نیز مشق شعر میکرد و از نظر فقر میگذشت  
پاره سر رشته این کار بدتش آمده بود لیکن روزگار غدار او را فرصت نداد. دو سال پیش ازین  
او نیز بر رحمت حق پیوست و احوال او میاید انشاء الله تعالی. میرزا کور را قصاید غزلی است. از آنجمله  
قصیده است مشتمل بر چهارصد بیت و آن در هنگامی گفته که او را یکی از شعرای ایران منازعت اتفاق  
افتاده و نیز شاگردی که تمام عمر تربیت کرده او بود از او برگشته، شاگردی یکی از شعرای کشمیر اختیار نموده  
بود و خیلی بقدرت گفته و از فقر آرزو و دیگر عزیزان در آن باب تشهید نموده و نیز واقعات کربلا  
را بطریق واقعات مقبل موزون نموده و نهایت خوب گفته، اگر چه غزل کم گفته اما آنچه گفته نهایت  
مناست دارد. قرن چهارم ال پیش از تحریر این نسخه بسیر جنت اعلیٰ خرامیده. پاره از اشعار دیوان  
او انتخاب کرده نوشته میشود، اگر چه همه دیوانش ازین دست است از دست :

تیکه سر زدی چون بگلستان رفتی      قامت کرد و بالائی رعنائی را  
و پیش فقر آرزو مصرع اول این بیت چنین بهتر است : "تیکه بر سر زدی مست چو رفتی در بلغ"  
دریای جمال تو چو آید بتلاطم      هر جا که نظر کار کند بوس و کنار است  
شوق منم پرستی در دین آذم برد      تا بهر خویش من هم پیدا کنم خدای  
بامای بیوفانازی      باماچه که با خدائسازی

فقر آرزو مصرع اول مطلع گذشته را چنین بهتر میدانند : "بامابت بیوفانازی"  
ثبات، محمد عظیم : پسر میر محمد افضل مرحوم مسطور جوانی در ویش مشرب بود.  
پاره طالب علمی کرده در عهد والد مرحوم خود چندان مشق شعر نداشت. بعد فوت پدر تنبیح کلام اساتذ  
بسیار نموده شعر میگفت و بدردیش و توکل بسر میرد. ماخذ اشعار بسیار شیخ علی حزین بر آورده. چنانچه  
اکثر آن در تذکره عالی جاه امارت دستگاه علی قلی خان داغستانی و التخلص داخل است. دیوان خود را  
که قریب چهار هزار بیت باشد برای اصلاح پیش فقر آرزو آورده بود، چند گاه نگاه داشتم و بقدر  
نهم خود در حکم و اصلاح آن مضایقه نموده حواله آن سیدزاده مرحوم نمودم. اما هزار حیف که



نهال عمرش زود بمر مرگ از پادرافتاد و جهان بی بنیاد را الوداع گفت - پاره از اشعار او  
نوشته میشود از دست :

ز طور پیرمغان آنچه یافتیم ثبات      کلید میکرده شاید بجا حواله کند

(ج)

جعفر، (میرزا)، ملقب باصفهان : از فرزین جنت آیین است - در هندوستان

بهشت نشان بمعانی بلند رسیده - چنانچه آصفهان یکمرتبه بظارت کل ممالک محروسه رسیده ، بعد از آن  
صوبه داری ملک دکن که از سلطنت ایران و توران پایه کمی ندارد ، داشته - در نظم و نثر ید طولی داشت -  
مثل شیخ ابوالفضل و خانانان عبدالرحیم را وجود نمی گذاشت - مثنوی خسرو و شیرین گفته که بعد از  
شیخ نظامی مثل او کسی نگفته - خیلی حکایات شورا بگیر دارد - اگر چه حشمتی هم خوب گفته لیکن ناقص است  
و جعفر مذکور جاییکه فرهاد و شیرین را دیده این بیت گفته که بسیار پایدار واقع شده :

ز شوقی آنچه آنجا دید فرهاد      مرا اینجا قلم از دست افتاد  
و در جاییکه پر دیز شاپور را برای آوردن شیرین فرستاده این شعر گفته و چه بمره گفته :  
چنان خواهم که زینجا پر بر آری      بهر گامی پر دیگر بر آری  
قطعه از مثنوی مذکور

مرا حرفی بدل افروخت آذر      که شب پرواز گفتی با سمندر

ترا این شعله اسباب حیات      مرا آتش ترا آب حیات است

ز خایمهای توجان بدم از رشک      اگر میسوختی میبدم از رشک

دیوان غزل او اگر چه کم است ، اما همه منتخب است - اینهم غنیمت است از آنکه با وجود مشاغل  
عظیمه گاهی بشری پرداخت و دماغش و فامیکرد - از دست :

بنگاهی همه احوال نهسان میداند      چشم بد دور ز چشمی که زبان میداند

دی که ابر لطف و فرنگ در فرنگ بود      بر همه باران رحمت بود و بر مانگ بود

جو یا ، ارباب بیگ : از مردمان خوب کشمیر است - بعضی گویند آبایش از ایران بودند که



در کشمیر توطن اختیار کرده اند. الغرض جو یا هنگامی که ابراهیم خان پسر قلی مراد خان صوبه داری کشمیر داشت، در وطن خیلی جمعیت و آب و رو میگذرانید، و خان مسطور هم بسبب اتحاد مشرب رعایت کلی با حاشش میفرمود. اکثر صاحب سخنان کشمیر که در عهد فقیر بودند، شاگرد میرزا جو یا بودند مثل ملا ساطع و غنی بیگ قبول. هر چند طریقه مشرب قبول و جو یا یکیست، چه قبول از قدما بطریقه سلمان و کمال بخندی و از متاخران بردش سلیم و تاثیر راه میرفت و جو یا اکثر متبع طرز میرزا صایب است علیه الرحمه، و اندکی بردش میر معز فطرت نیز رفته. و در بعضی از مقاطع خود را بشاگردی میر معز فطرت ذکر کرده. بهر حال دارا بیگ جو یا بسیار خوش فکر و معنی تلاش است. قصاید و غزلهای او مشهور است. ثنوی مختصری نیز دارد. آنهم خالی از نازکی نیست. بعضی گویند پدرش سامری تخلص میکرد و یکی از ستمظریفان کشمیر در هجو برادر که گویا تخلص داشت، گفته: "گو ساله سامری بین گویا شد" غرض تمام خانواده او اهل سخن بودند. لطیفه:

ردزی جو یا یکی از اهل سخن میگفت که ماد و برادر که جو یا و گویا باشیم نام و تخلص میرزا ابوطالب کلیم را با هم برادران قسمت کرده گرفتیم. آن عزیز از راه شوخی گفت: چنانکه مضامین او را بهر حال از متاخران کشمیر مثل اوی کم خاسته بلکه میتوان گفت که تمام شعرای کشمیر که هستند، از دامن تربیت او یا تربیت کرده او برخاسته اند. درینولا دیوانش بنظر آمده انتخابش نوشته می آید:

یا قوت را مناسبتی نیست بالمش	یعنی که بانیات چه نسبت جماد را
در حیرتم که جان بکجایش فدا کنم	از بس گرفته شوق سراپای او مرا
هر که در تعریف خود کوشد مدام	بر زبان خویشتن افتاده است
برنگ تو ی که شمع محفل هر طرف افتد	هو از پهلوی رخساره او رنگ بردارد
بقدر بودن دنیا بفکر دنیا باش	کسی همیشه درین خاکدان نمی باشد
خشم را از بردباری کن زبون خویشتن	تا توانی جز تعافل حربه بر دشمن میند

رباعی:

جو یا خود را بشعر شهر مکن	بسیار ازین مقوله مذکور مکن
باشد نمک محبت احباب سخن	بقاعده اس صرف همین شور مکن



**جودت، ایوب بیگ :** ادا جز عالمگیری بر صفت آمده تا سلطنت محمد فرخ میرزنده بود. حافظه و مدر که با آنکه تضاد دارند، بکمال بود. داد تلاش معنی میداد. گمان دارم که توراتی الاصل بود. از دست :

دل بی کینه دارم که جز الفت نمیدانم بود کیسوره اخلاص قرآنی که من دارم

(ح)

✓ **حسامی، شیخ حسام الدین :** والد فقیر سراج الدین علی آذر، مرد سپاهی پیشه بود. در کمال غیرت داخل منصب داران بادشاه خلد آر لنگاه محمد اورنگ زیب عالمگیر در تمام عمر اختیار خدمت نمود که مال حرام خورده نشود. با آنکه با امرای عمده آنوقت کمال آشنایی داشت و بسبب آنکه خلاف طریقه سپاهی گری است، شری که میفرمود پیش کم کسی میخواند. صفای ذهن و سلامت طبع آنقدرش بود که با آنکه علوم حکمی بدرسها خوانده بود، فاضل خان میرنشی و میر محمد امین مرحوم که هر دو فاضل جید بودند، وقت مباحثه ایشانرا حکم نمیدادند. از طرف مادرش رت سیادت بایشان رسید. قصه کامرپ و کام لسا که از افسانههای معروف هند است، موزون فرموده اما فرصت نیافت. هر قدر گفته خیلی متین و پیر زور است. سابق در احوال خود اشعار دلیزیر آبخواب پاره قلمی شده. در نیولا دیگر نوشته میشود. از دست :

نه شهر عقل بیرون شو جنون هم عالمی دارد      بکن چون گرد باد آه عاشق سیر بامونی  
بدعا بازی دنیا نتوان گشت حریف      این قمار سیت که ناباخته میدبایدیت

**حزین، شیخ محمد علی :** از مردم لایحجان گیلان است. گویند از اولاد شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی است که صاحب سلسله سلاطین صفویه بود. والد او ابوطالب نام داشت. ازین جهت هیچ نگینش علی ابن ابی طالب است و خالی از لطفی نیست مدتی مدید گذشته که از تسلط نادر شاه بر قلمرو ایران و ناسازی روزگار و مزاج خودش، وارد هندوستان جنت نشان گشته. در دکن یکجا میگردد نادر شاه بر شاه جهان آبادی مسلط شده بود و شهر نرگور بمهرت قشون او در آمده، در گوشه خزیده بود. بعد از رفتن افواج شاهی باز لا بهر شده. چون کسی چنانکه قدر او بود، در آنوقت نشاخت، و نازکی



مراجعت که از کمر خوبان باج میخوابد با سختی ایام نساخت، بعزم ولایت عازم لاهور گردید، و بیشتر توانست رفت. از بسکه طبع ناسازی دارد، وطن و غربت بر او یکسان است. و در وقتیکه عمده الملک امیر خا بهادر مرحوم از آلاک آباد حضور آمد، شیخ بتوقع قدرشناسی ربح القهقری نموده بشاهجهان آباد باز آمد. و چند گاه دیگر مثل کیمیا و غنای متواری درین شهر بود و غرض از گنای اشتیاق افزایی مردم است و پس چون نخست مدد و اقبال یابوری کرد، عمده الملک قریب مبلغ بیست لک دام جید از بادشاه برای او گرفت. پس بحیثیت میگذرانید و عجب آنکه شیخ مذکور رساله شتملیه حسب و نسب و سیر و سر خود نوشته، دعویهای بلند در آن نموده که صاحب داعیه اذان معلوم میشود، گو یا غلت غایی نوشتن رساله مذکور مذمت اهل هند و هند است، از گداتا بادشاه. با آنکه هر چه او را رسیده از اهل و لا خودش رسیده و در هندوستان بهشت نشان، بیکیس او را بالای چشمت ابر و نگفته. عجب غیث این ملک و آهالی آن گفته آنچه گفته. اما الحمد للہ که الحال همه قبایع هندو کائنات بدل شد و در مولا بعزم حج و زیارت حنات که روانه بنگاله شده بود، از عظیم آباد برگشته به بنارس که معبد عظیم هندو است، فروکش کرده:

ترسم نرسی بکعبه ای اعسرابی کین ره که تو میروی بکفرستان است

بالجمله شیخ میگوید که این دیوان که شهرت دارد، دیوان چهارم است و سابق سه دیوان در فرست افغانه تلف شد. بهر حال دیوان مذکور هم که مکرر بمطالعہ در آمد بان درجه که منظون و متیقن شیخ و جماعت نصیریان دوست نیست. اگر اینهم با آن سه دیوان ملحق میگردد، مورد اینهم اعتراضات نمیکردید. اکثر تربیت طلبان و کاسه لیسان هند اعتقادی بیش از پیش در خدمت این عزیز دارند. و او خود هم مثل کلیم و سلیم و غیره را مطلقاً وجود نمیکزارد و چون امامت مرتبت نواب شیر افکن خان پسر عزت خان مرحوم سابق بشاگردی و مریدی مرحومی میر محمد فضل ثابت افتخار نموده در نگین خود کنده بود:

شیر افکن خان مرید ثابت است

و بعد از وفات میر مذکور باین عزیز اعتقادی که مانوش متصور نبوده، بهمرسانید. محمد عظیم ثبات تخلص پسر میر مذکور بنابر تعصب قریب دو صد بیت مآخذ اشعار شیخ حزمین بر آورده نوشته، چنانچه پاره از آن در تذکره عالی جاه خان شفقت نشان علی قلی خان داغستانی که معتقد و مخلص حزمین بود، در حال اسوره بر

دوستی شیخ حفظ کرده مرقوم است - و چون ثبات مذکور رسید غریب است کسی آنرا نپذیرسد - بهر کیف  
میگویند که شیخ مذکور فاعلمست و صاحب تصانیف، لیکن هیچ تصنیفی از او در علم حکمت و کلام  
بنظر نیامده - بعد مطالعه احوال مصنفات او معلوم خواهد شد آری شعر کی میگوید - درینو لا انتخاب  
دیوان او نوشته میشود - از دوست :

بدست خلق عالم کاسه در یوزه میبینم      گدا چون باد شه گردد گدا سازد بهانی را  
جان رفت و سرگرازی نازت چنانکه بود      دل خون شد و غرور نگاہت بها که هست  
پاس نامیس هنرمندی فریادم بود      در ره عشق اگر دست بکاری نزد  
شاید شبی شمیم گلی ره غلط کند      چشم طمع برخشد دیوار بسته ام  
رباعیات :

ساقی! قدحی که دور گلزار گذشت      مطرب! غزلی که وقت گفتار گذشت  
ای سمنفس از بهر دل زار گو      افسانه آن شبی که بایار گذشت  
حال دل آسوده دلان سوخت دلم      بیدردی این بخیران سوخت دلم  
در دل هیچکس مرا کار نکرد      بر حال سلامت طلبان سوخت دلم  
معنی نماند که این رباعی توانی شایگان جلی دارد که مکرده محض است و بعضی از متاخران  
آورده باشند لیکن در واقع مکرده است -

حجت، مهدی : خلف میرزا عنایت مهدی است پیش نماز گاهای فکر شریک -  
دیوانش چهار هزار بیت است اما یک بیت از او رسیده و آن اینست :  
دولتی بهتر ازین نیست که از پهلوی تو      غیر همچون گره از بند قبا بر خیزد  
آزاد و فخر گوید که مهدی نام حجت نخلص برادرزاده میرزا داراب بیگ جو یا نیز بود  
و با اتم ملاقات نموده بود، اما شعری از او یاد نیست -

حاکم، حکیم بیگ خان : از مردم مغلیه است - والد شریفش شادمان خان خطاب  
داشت - از طرف جد سید است - از فرزندان قاضی میر یوسف که از سادات معتبره هرات بود  
و از طرف پدر از یک ادرغ دُورمن که از بجای قوم اوزبک است - شادمان خان در عهد ملکی



از بلخ به هند آمده، و در آن عهد به منصب هفت صدی پنجاه سوار سرفرازی داشت. و در زمان سلطنت  
 بادشاه شهید محمد فرخ سیر سه هزاری و در عهد فردوس آرامگاه محمد شاه بمنصب پنجهزاری سرفراز گشت.  
 بسیار طبع هموار و خیلی سلامت مزاج دارد. از ملازمان بادشاه هست، از مدتی توطن لاہور اختیار نموده  
 کسب فن شعر در خدمت ملا آفرین نموده خیلی مشغش رسیدہ و تلاش معنی تازه دارد. چند سال پیش ازین  
 دیوان خود را که قریب چهار هزار بیت باشد، بنظر فقیر در آورده. بسیار مضبوط و مربوط گفته. در عالم  
 اخلاص و پاس آشنائی حسن اخلاق و تمامی وفاق یک روز کار است. چندین مرتبه وارد شاهی آباد  
 گشته. این مرتبه که بسبب ظلم صوبہ دار پنجاب و ضبط جاگیرهای مردم در بنجار رسیدہ، نیز ملاقات  
 با حقیری نماید. عاشق سخنت. خدایش سلامت دارد. الحال پاره از اشعار خود نوشته داده.  
 این ابیات اذان انتخاب زده نوشته آمد:

درد دل خیال چشم تو دایم بگردش است      مانند آن مریض که جا می کشد بدل  
 ز دنیا و ز مافیها ز دنیا و ز مافیها      همین یار آرزو دارم همین یار آرزو دارم  
 درین بیت که گذشت، اشارت بدوستی فقر آرزو نموده

حضور می، گزینش: اجدادش از ملکان اند. هندو میت از قوم کینو. با فقر  
 آرزو از چهل سال آشنائی سخن را خوب میگوید، و مشغش بجایی رسیده که قریب بیست هزار بیت دیوانی  
 تمام کرده، و در برابر هر غزل بلکه هر بیت مفرد ملاطاف هر غنی یک غزل دو غزل گفته، پیش راقم سطور آورده.  
 چون دیوان کلا نیست چهارم حصہ بنظر در آمده و بسبب اشغال دیگر فرصت نشده که دیگر نیز ببیند  
 پیش فقر گذاشته رفته، و از راه بیدماغی ترک ملاقات نموده. بهر حال دیوان او را تنفیج نکردم. نام  
 او داخل نکردن درین تذکرہ بی انصافی دانستم اینست اشعار او.

حشمت، محترم علی خان: از سادات نجیب است. والد بزرگوارش میر باقی  
 مدتی مدید بسیار بعزت و آبرو ملازم محمد یار خان صاحب دارالخلافہ شاہجهان آباد و خالو زادہ عالمگیر  
 بادشاه بوده. و برادر بزرگش میر دلایت اللہ خان است که ترک روزگار کرده، با وجود ذی امارت  
 در کسوت درویشی بسزیمبرد. این عزیز ہم بسیار فانی و صوفی مشرب است، خدایش سلامت دارد.

۱- لطفاً "باغ معانی" ملاحظہ کنید کہ در مجلد "خدا بخش لا بُریری جزئی" شماره دوم بچاپ رسیدہ.

الحاصل حشمت مذکور در فنون سپاهگری ممتاز، و در آداب خوش صحبتی یکروزگار بوده - مدتی مدید با میرافضل ثابت و شیخ عبدالرضای متین و دیگر اعزّه از اهل سخن چه از هند و چه از ایران، اختلاط و ارتباط داشته - در نیولادیوان خود را که قریب هفت هزار بیت است، پیش فقیر فرستاده بود - هر جا اختلافی بنظر آید کم و بیش اصلاحی بعمل آرد - چون خاطر شریف ایشان فقیر را بسیار عزیز بود، و از مدت یزده سال در خدمت نواب شهید نجم الدوله بهادر با هم محشور بودیم، ناچار بقدر دریافت خود آنچه مناسب دید، بر حاشیه دیوان این عزیز نوشته باز فرستاد - آن مرد عزیز بسیار خوش وقت شده - هرگاه بمن خط یا دفعه می نوشت، "استاد سراپا ارشاد" می نگاشت - بهر حال عزیز کسی بود، خدایش مغفرت کند - در همین سال که ۱۱۶۳ هـ است، بمرگ مفاجات بر حمت حق پیوست و دوسه ماه پیش از شهادت نواب نجم الدوله مغفور با آبر و از جهان فانی رخت بر بست و شریک یوفایی و نجالت عزیزانی که مخصوص نواب مذکور بودند و ادای بجزای می نمودند که بسبب وجع مفاصل مرادشاه جهان آباد گذاشته خود همراه فوج وزیر الممالک بطرف فرخ آباد رفته، با وجود انزعام هتقداد هزار سوار مردانه و شیر دلان خود را بکشتن دادند - شد - از دست:

دشت از ما بود گو مجنون دور دزدی جا گرفت	روتی از دیوانه ما کشور صحر اگر رفت
دل سنگ آب شد و صورت دیوار گریست	شب چنان بیکسیم سوخت بکویت که ز درد
این نمازیست که بی شرط جماعت باشد	بارقیبان نکتم سجده خاک در دست
همچو زنجیر هر کوه چه فغان برخیزد	گر چنین شهر بسودای تو دیوانه شود
یتغ تو در غلاف و جهانی هلاک شد	دراز دزدی زخم تو صد سینه چاک شد

خ

خالص، سید حسین: مخاطب بامتیاز خان که در عهد عالمگیری از ایران به هند آمده - بادشاه مغفور او را نظر بر نجابت، بصیّه میربادی فضایل خان که میرمنشی و در آخر میرسلطان شده بود از دواج نموده - خالص مخلص مینمود و مدتی در هند خدمات لایقه سر فرازی داشت - آواخر بدامن کشی حب وطن از راه خشکی با ایران میرفت - در سرحد هند و ایران بعضی از زمینداران سرحدی بطمع مالی که از هند بهرسانیده بود، او را کشتند رحمه الله تعالی - با نواب غفران کاب مخلص خان



تن بخشی عالمگیری کمال ارتباط و اختلاط داشت - چنانچه نواب مذکور دیباچه کمال بلاغت و دقت بر دیوان  
خالص مذکور نوشته اند - از دست :

نرسیده است هنوز آبله پامراد	کاش یکچند قدم دور شود منزل ما
در اسباب حصول مدعا کوشش کن بیجا	که ما از بسکه ره جستم کم کردیم منزل را
غدا ناکرده شاید رحم آرد چون مرا بنید	نمی بندند از بهر چه یارب چشم قاتل را
دور باش حسن امشب همچو ماه دهاله داشت	یار در آغوش ما دور از آغوش ما
چو مکتوبی که هر دو باید و بر جایش بگذارد	پشیمان میشود هر کس که پیدا میکند مارا
پروان دزدی که صاحب خانه قاتل بر سرش آید	ترا دیدم نمیدانم کجا انداختم دل را
همچو طفلی که هنوزش خبر از مکتب نیست	هست یکسان بر ما شنبه و آدینه ما
انقدر در فکر آزادم بنودی پیش ازین	میشود ظاهراً هر که چیزی قدر من افزوده است
بافغان سرگران، با افغان در کاوش اند	اختلاط مردم دنیا نمیدانم بکیت
هر جا که درین بادی نقش قدمی بود	از دفر افتادگی ما دورتی داشت
آرزو دارم که پرسم از تو بعد از آشتی	بی سبب از خالص بیچاره رنجیدن چه بود
یارب غم عالم یکسی تنگ نگیرد	از شهر بصحرای شدم آن هم نفسی شد
ز خود بیگانه ام با آنکه عمری بوده ام با خود	خدا یا این قدر هم آدمی دیر آشنا باشد
بکوشش عاقبت از یکسی دل را فرستادم	کسی کاین باشدش قاصد چه خواهد بود پیغامش
ای خدا داد دل من ز نکویان بستان	تا بدانند که دارم چو تو فریادرسی
در تعریف سهر را که شب کتخزایی درهندوستان بر روی دامادی بندند، گفته :	
ماه من از حیا رخس بسکه باب و تاب شد	سهر چو لبست عارض پنجه آفتاب شد

توشگو، بند را بن داس : هندو سیت از قوم بیس - پیشتر نوکری پیشه بود -  
از مدتی بهایس دنیا داری ترک نموده، در زنی فقرا میزیاید - استفاده بسیار از خدمت بزرگان  
فن مثل میرزا عبدالقادر بیدل و میرزا افضل سرخوش و حضرت شیخ سعد الشکر گلشن قدس سره نموده

از مدت بسیت و پنج سال تخمیناً با این همچنان ربط کلی بهم رسانیده و این عاجز بهم در تربیت او تبصیر از  
خود راضی نشده - اینست از بسکه اخلاص با احقر دارد - بجمع نگین او این مصرع است :

"آرزو مند وصل او خوشگو"

بهر حال، شعر را بسیار خوب میگوید، و نبض نازکی مضمون بدست او افتاده - سابق تذکره الشعرائی  
مشمول بر احوال شعرائی متقدم و متاخر تا معاصرین نوشته و بسیار مفصل نوشته بود - او آخر بنام  
عمده الملك امیر خان بهادر مرحوم مزین گردانیده و نواب هم در جلد وی آن دو روپیه بومیه ادب محصول  
سایر پریاگ که عبارتست از "الآباد" مقرر فرموده بود - تا نواب مذکور در قید حیات بود یافت  
حالا در عظیم آباد و بنارس می باشد، و گاه گاهی خطوط یا اشعار خود پیش فقر میفرستد - از دست  
در تعریف شخصی گفته :

میکشد عاشقانه ناز ترا      گرچه نازک بود مزاج سخن  
خادم، نظیر بیگ :      از تلامذه میر محمد افضل ثابت است - چند سال  
قبل ازین فوت شده، از دست -

خلیل، میرزا : عزیز قاپی و منشی بی بدیلی بود - و چندی در ملازمت زیب النساء  
بیگم صبیح محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بسر کرده - "زیب المنشآت" که از مضامین بیگم مذکور است،  
ترتیب میداد - از دست :

غم وطن نبود در دل مسافر عشق      بچشم او چو رسد سرمه در صفایانست

( > )

در د، خواجه میرزا : پسر جناب عرفان مآب حضرت خواجه محمد ناصر است سلمه ربّه -  
سلسله آبائی او بلا شبهه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبندی میرسد - از بزرگی و کمال خانوادۀ او چه  
توان نوشت، علی الخصوص والد بزرگوار او خواجه محمد ناصر که امروز فلک شمس هدایت است - الغرض خواجه  
میر جوانیست خیلی صاحب فهم و ذکا، باشعور و ربط بسیار دارد - سیمار یخته که الحال در هندوستان

۱ - لطفاً به تذکره باغ معانی ملاحظه کنید که در مجله "خدا بخش لائبریری جرنلی" شماره دهم چاپ رسیده -



رواج دارد. فارسی هم خوب میگوید، چه بسیار بمذاق آشنا است. بالقوه اش آنچه دریافت میشود اگر بفعل آید، انشاء الله تعالی از جمله آنها میشود که در فن تصوف صاحب نامند. بزبان فارسی رباعی اکثر میگوید و خوب میگوید. در بیان عاجز مرید خاتم دارد و خیلی شفقت بر احوال این (فقر) می نماید. از دست :

جاهل طبعیم گرچه با عرفسایم      طفلیم هنوز که مطول خوانیم  
حرفی دیگر از ما نباید پرسید      مامیدانیم آنچه میدانیم

دانا، (مولانا) : از کشمیر بود، بعنوان "منشی گری" بسر میرد. صاحب تلاش است، از دست :

بر بندنگ بر شکم از فاقه چون گهر      بفروش خویش را و نگه دار آبرو

دستور، حسن علی : حسن علی دستور از اصفهان بود. از دست :  
ای که از شب پرده بر اعمال ناخوش میکشی      شاید از شب زنده داران در کین باشد کسی

(ص)

رافع، محمد صالح : پیشتر صالح تخلص میکرد. از لایحه جان بود. بهند آمده، ملازم بهادر شاه شده بود. از دست :

راسخ، میر محمد زمان : راسخ از سادات نجیب هندی است. بسیار نازک خیال و دقیق گو بود. مدتی ذکر محمد اعظم شاه پسر محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بود. بسببی ترک نوکری کرده بشاهجهان آباد فرودکش نموده. او از اهل بیت سخن است. میرمفاخر حسین ثاقب عمویا خالوی ادست. ظاهراً تربیت کرده ادست. اشعارش بایران رسیده و نصر آبادی چند شعر از او نوشته. ارادت خان و افصح که خیلی قائل دشاعر صاحب طرز است، از دامن تربیت او برخاسته و همچنین میرغازی شهید تخلص و راسخ شنوی دارد منشی به داد و فریاد که بسیار دقیق است. از شنوی مذکور است این بیت :

تراشم خامه از نبض فسر باد      نویسم نسخه از داد و فریاد

۱- لطفاً به تذکره باغ معانی ملاحظه کنید که در مجله "خدا بخش لائبریری جرنیل" شماره دوم بچاپ رسیده.

میر معصوم و جد آن تخلص مخاطب بعالی نسب خان خلف او نیز شعر خوب میگوید و توطن لاہور اختیار کرده -  
 بہر حال، میر محمد زمان راسخ صاحب کمال بوده - صاحب کلمات الشعراء گوید: مطلقاً گفته بودم و میر معز  
 فطرت و غیرہ اہل سخن آنرا پسند کرده بودند - و چون پیش راسخ خواندم در آن تعریفی بجا فرمود - مطلقاً نیست -  
 باندک تلخی اندوہ عشرتہا نیارزد بہ تشویش خلای نعمت دنیا نیارزد  
 و تعریف میر آنست کہ بجای "تلخی" لفظ "کاوش" رسانیدہ - تاریخ وفات او را میرزا سرخوش  
 چنین یافتہ :

محمد زمان راسخ خوش خیال      در بجا بجان آفرین جان سپرد  
 چو تاریخ فتش از خواست دل      خرد گفت بادل کہ راسخ نمود  
 رباعی :

یادی از شام غم بزم خوشان کردیم      مشتی از سرمہ گرفتیم و پریشان کردیم  
 جامہ صبر ببالای جنون تنگ آمد      ہرچہ از دست برآید بگریبان کردیم  
 و بعضی از شعرای ہند بر بیت دوم اعتراض نمودند کہ جامہ بر بالا کوتاہ میباشد، نہ تنگ -  
 لہذا میر محمد زمان راسخ مصرع دور کرد چنین گفت: "کوہی کرد ببالای جنون جامہ صبر" لیکن بر متال  
 ظاہر است کہ درین صورت معنی از پایہ می افتد - و پیش فقر آرد و جامہ ببالا تنگ صحیح است و سندان  
 بتفصیل در کتاب چراغ ہدایت کہ "سراج الاصطلاح" شہرت یافتہ، نوشتہ ام :-  
 راجع، میر محمد علی: از سادات نجیب است - کسب علم و فضل و شعر و خدمت  
 والد بزرگوار کہ میر دوست محمد نام داشت و صانع تخلص میکرد، نمودہ - با میرزا عبدالقادر بیدل و شاہ  
 ناصر علی و فقیر اللہ آفرین و دیگر شعرای عصر ہم طرح بود - عمری در آن یافتہ - گاہی غالی از شور و جہد بہ عشق  
 بنودہ - در قصبہ سیالکوٹ من اغمال لاہور چند ہنہ چاہ داشت کہ سببان باب باریک قناعت ساختہ  
 متوکلانہ بسر میکرد - و ہرچہ از آن حاصل میشد با صادر و دار میخورد - دیوان کلانی دارد آنچہ بنظر فقیر آرد  
 در آمدہ قریب ہفت ہزار بیت خواہد بود - بسیار بدقت حرف میزند و خیلی تلاش معنی تازہ دارد  
 و از دیوان او دریافت میشود کہ مثل آن ہمطرحان را کم اتفاق افتادہ چنانزدہ شانزدہ سال است  
 کہ بر حمت ایندیو پوستہ - اکثر زمین غزلہایش طرحی خود است و دزد کجور غیر مشہور کہ میرزا بیدل گفتہ



اکثر غزلها گفته و خوب گفته و داد تلاش داده - این ابیات از انتخاب اشعار اوست:  
 نامه رازم و در چشم کسی قدم نیت گویی از سهو برد نامه افکند مرا  
 گوئی سرد پایان سرشته اند مرا کتاب رازم و ناخوان نوشته اند مرا  
 فقر آرد و مصرع اول را چنین بهتر میداند:

”گوئی سرد پایان سرشته اند مرا“

میوه از بهر رسیدن می رود یک ساله راه پختگیها گریه بس داری سفر شرطست شرط  
 بندگی کیشتم تمیز کعبه و دیرم کجاست دیده ام هر جا داری رانج سجودی کرده ام  
 رانج مذکور غزل میرزا صایب را مخمس کرده - یک بیت را ازان بسیار تشنه کرد و خوب بسته  
 دان اینست:

هرگز آینه نه زنگار نیاید بیرون صبح ز آغوش شب تا نیاید بیرون  
 چشمه از دامن کهسار نیاید بیرون از صدف گوهر شهوار نیاید بیرون

بصفای که تواند خاند بدمی آبی

رازمی، عاقل خان: نام اصلی او میر عسکری است - و نام والد بزرگوار  
 میر محمد تقی - عاقل خان خطاب داشت - در جناب محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه از عهد شاهزادگی نوکر  
 بود - چون نوبت سلطنت محمد اورنگ زیب رسید، بدرجه امارت ارتقا نموده - با وجود جاه و منصب  
 مشرب فقر داشت و بسیار کم اختلاط و بی پروا کسی بود، لهذا چندین مرتبه استعفای اینهمه مراتب نمود،  
 و پادشاه نظر بر حقوق خدمت و قدم رویط و کمال اعتماد قبول نفرمود - مدتی مدید صوبه دار دارالخلافه  
 شاهجهان آباد دلی بود و در همین جا بر حمت حق پیوست و سبب رازی تخلص کردنش آنست که دی مرید  
 بلاد اسطخواب قطب فلک هدایت و مرکز دایره ولایت، آنکه منکر مشرب توحیدش مصداق لایبرهان  
 و معتقد مقاله تحقیقش در سخنان قول همه اوست “بادی مطلق راهنمای برحق دلیل الاتقیا برهان  
 الاولیا حضرت شیخ برهان پوری قدس سره که از جناب حضرت صمدیت “رازا الهی” خطاب اوست  
 بود، و سلسله آنحضرت بچند واسطه بقطب الاقطاب و غوث الاسلام شیخ حمیدالدین عرف شیخ محمد غوث  
 گوالیاری عطاری قدس سره صاحب کتاب جواهر خمسہ و کلید مخازن و غیرها و بچند واسطه جد مادی فقیر

راقم حروف سراج الدین آرزو باسجانب میرسد. حاصل کلام، رازی مذکور در سخنگویی سرآمد است و کلامش  
محمول است بخواهر معارف. چاشنی که از اشعارش نصیب ذایقه آگاه می شود، از سخن کم کسی دست  
بهم می دهد. و چون طرز و طور او مشابه و مانا به پیر و میست قدس الشریعه، بعضی از شعرای معاصرش که  
نمک گیری مذاقی بودند، آنرا نمی پسندند. از آن جمله است آنچه ملا سرخوش در کلمات الشعرا نوشته که رازی  
در عنفوان جوانی مشق شعر کرده کتاب مرقع در بحر ثنوی مولوی معنوی بتقلید عرفا گفته و چند تصنیف بی  
دیگر هم دارد. بعد خواندن ابیاتی که نوشته میشود، بر سخن فهم ظاهر میشود که اینهمه از عالم شاعر پیشگی بلکه گدا  
شاعر نیست لهذا در کتاب مذکور جای دیگر هم مذمت او کرده بسبب نیافتن صله شعری که گفته. بهر حال  
اشعار رازی اینست بقعه اشعر علیه :

در هر دو جهان دصل تو باشد بوس ما      ماند بوس ما و نماند نفس ما  
سر مست جام نیست دل جره نوش ما      مستی ماست از نکه می فروش ما  
من در هم سبکباری در راه پیر شطاری      چه نسبت با گرانباران فقر لا ابالی را

رسا، میرزا ایزد بخش : از اولاد آصف خان قزوینی است که وزیر اکبر بادشاه و  
صوبه دار دکن بود، چنانکه نوشته آمد. و نیز از کلام او معلوم میشود که از اولاد شیخ الشیوخ شهاب الدین  
سهروردیست که نسب او به محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما میرسد، شاگرد رشید شیخ عبدالعزیز عزت است  
که احوالش خواهد آمد انشاء الله تعالی. اول موافق اجداد خود شیوه بود و در خدمت استاد خود ترک  
مذهب نموده تسنن اختیار کرده، حتی که سنی تخلص اختیار میکرد، آخر رسا مقرر فرمود. در نشر خیلی قدرت  
داشت. ریاض الوداد نام منشآت اوست. دیوان غزل و غیره نیز دارد. فقر آرزو در عنفوان شباب  
دیوان مذکور را دیده بود. میرزای مذکور با والد فقیر بلکه با همه خویشان ارتباط داشت، وطن اکبر آباد اختیار  
کرده و آخر عهد مالگیری دیوان بیوتات آنجا گشته. بهر حال عجب میرزای بود، و بمقتضای آن دور بسیار  
بجمیعت و رفاه میگذرانید. از دست جور میر محمد عظیم الشان بهادر پسر بهادر شاه بادشاه چند ماه زحمت  
کشیده بر حمت حق پیوست. میرزا احمد بنیره او تا هنگامه نادرشاهی زنده بود. حالا معلوم نیست که بقای  
از و مانده یا نمانده



وقطعه - تاریخ بطریق تعمیه برای فوت محبوبه خود گفته که بیت آخرش اینست :  
 پس از سال بطوف مزار او رفتم      هزار حیف جوان رفت از جهان گفتم  
 در تنهیت سالگره استاد خود شیخ عبدالعزیز عزت گفته :  
 یارب نه محال خواهم از حضرت تو      از شوق کمال خواهم از حضرت تو  
 در عمر عزیز بنده ات هر سالی      افزونی سال خواهم از حضرت تو  
 عشرت گیتی نصیب مردم فرزانه نیست      این سخن را از من دیوانه میباید نوشت

رضوان محمد حسین شاه : از ولایت آمده، در هند سایر و دایر بود. و بعضی گویند  
 توطن لاہور اختیار نمود. این بیت اورا که بدان فخر میکرد،  
 گر ساقی کمر در خدمت میخانه می بندد      که چون زرگس بهر انگشت خود پیان می گردد  
 از دیوان حاجی محمد حبان قدسی بر آورند :  
 یک جام خمارم نبرد کاش چو زرگس      بودی بهر انگشت مرا ساغر دیگر  
 نقر آرد و گوید : از اتفاقات است که سید حسین خالص نیز همین معنی بسته :  
 بر هر انگشتم چو زرگس در یوزهاست      کم بحر من گدای هست در میخانه ها  
 و محمد اسحق شوکت نیز معنی مذکور در شعر خود آورده، چنانکه بیتی گفته که مصرع آخرش اینست :  
 : که چو زرگس بهر انگشت خود پیان دارم  
 بدانکه معاحب تتبع که فهم کامل داشته باشد فرق در سرقه و ابتذال تواند نمود، چنانکه در کسی  
 که در تلاش معنی تازه نفس فکر سوخته و شخصی که مضامین دیگران را چون مال غصبی متغیرت میگردد، پیش تتبع  
 کمال داد و ادراک واقعی ظاهر است. و این نوع استادان سلم الثبوت را بسیار واقع شده، چنانکه ابو  
 طالب کلیم گفت :  
 کون علاج توارد نمی توانم کرد      مگر زبان سخن گفتن آشنایم

بلکه درین صورت اگر با کامل تری از خود اتفاق توارد افتد، مایه افتخار اینکس است. راستی آنکه کسی را  
 که در ایجاد معانی توسعه تمام باشد، توارد و ابتذالش پیش می آید. لهذا استاد محمد قلی سلیم و ملا شیدا را

بدزدی تهمت کرده اند. لیکن نفس الامر آنست که تشکار انداز صحرای معنی را که در کوه قاف صید پرزاد میکند  
چهره صفت پیش آمد که چون شعر نهان عیاد صیابینه گردد و استادان را اکثر توارد اتفاق افتاده شیخ آذری و ملا  
هر دو این مصرع دارند. بگذار که در روی تو بزمیم خدارا. همچنین آصف خان جعفر و ملا نوعی این مصرع  
که یکتایی نزد بجز خدارا.

کسی که خود قادر بر اختراع معنی و سخن تواند بود، چرا بستن معنی دیگری که کم از میته خوردن نیست  
داغ بدنامی بر روی اعتبار خود خواهد نهاد. در باب حسد فی جید هم جبل من مسدده کیف ما اتفق اگر جای چنین  
دیدها اند، آنرا دزدی نامیده اند. میر مرحوم محافل ثابته مدعی آن شده بود که ابتداءً از مطلقاً در کمال  
نیست، حتی که قصیده با درین باب گفته پیش یکی از شعرای عصر خود که از آنجمله فقیر بود، فرستاده و مؤکد همین  
نموده بود که هر که مضمون غیری از شعر من یابد، باید که بر آورده مرا اطلاع دهد. آخر غرض از این ابتداء اشعار  
ایشان هم بر آوردند. با آنکه میر مرحوم کم شعر است، آری بعضی ازین فرق هستند که:  
هر چه گویند بحمل گویند      بتوارد غزل، غزل گویند

دوستای نکبت اینها داشت چنانکه از ثقة شنیدم که در دکن ثنوی از خود میخواند، اتفاقاً بیتی  
از آنجمله خواند که قدرت بجای نکبت بود. بلی در و غلور حافظه نمیشد. و آن ظاهر از قدرت  
تخلصی بود نه از نکبت مذکور. و دیگر از معاصرین فقیر نیز هستند که قریب دو صد بیت مبتذل از اشعار  
ایشان برآمده، چنانکه سابق نوشته آمد. بدانکه میرزا صایب علیه الرحمه بعضی از معانی خوب را که شاعر بسته  
در عبارت خوب بسلوب بدیع می آورد و خود مقر این معنی بود لیکن این را در باب معنی سرقه شمرده اند، چنانکه  
در تلخیص المفتاح مسطور است. و نیز میرزای مذکور بعضی از لطایف بزرگان را که در کتب تاریخ دیده معانی  
آن در اشعار خود آورده، چنانکه در نفحات مسطور است که یکی از اکابر منکر سماع بود، میفرمود که استماع مزامیر  
در بهشت بر روی مستمع می بندد. و دیگری که مباح می داشت گفت که صدای مزامیر آواز در بهشت است  
تو آنرا صدای بستن در گمان بری و آواز در کردن در. و همین معنی را میرزا صایب غزلی قطعه کرده بسته:

هو الغفور ز جوش شراب میشنوم      صریح باب بهشت از رباب میشنوم

تفاوتست میان شنیدن من و تو      تو بستن در و من فتح باب میشنوم

و همین قسم است آنچه حضرت مولوی معنوی مولانا در وقت رحلت فرمود، هنگامیکه مریدان و مخلصان



جزع و فزع بسیار کرده التماس نموده که دیگر آنرا بجا نخواهیم یافت - جناب مولوی فرمود که مرزه که از خواندن  
و شنیدن مثنوی من خواهد یافت، آن منم - و میرزا صایب این لطیفه را چنین در شعر خود آورده :  
محو کی از صفحه هستی شود آثار من      من همان ذوقم که می یابند از اشعار من

و فقر آرزویت را بر پشت دیوانی که بخط مصنف بود و نه بر شش هم داشت، دیده - الغرض تفرقه در  
ابتدال و سرقه بعد تفحص و تصفح و تنج و استقرای تمام دست میدید - احوال ابتدال سابق معلوم  
شد که یک مضمون را چهار کس بسته اند چنانکه گذشت - و باعث تطویل این کلام آنست که فقر آرزو را  
بسیار ابتدال واقع شده و میشود - و هرگاه مطلع بر آن میگردد، دور میکند و اجبانا از جهت بیذغنی  
گاهی میگذازد - بر این تقدیر اگر معنی مشترک در اشعار من و ابیات دیگران یافت شود صاحب انصافان  
محمول بر توارد نمایند و مصداق *إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ* نگردند - چون این معادله بین الشخص و الله  
است آدمی باید که در بستن مضامین پیش نفس خود شرمند نباشد کافر یا بایان هر چه خواهد گوید -  
راستی، فصاحت خال : از قاضی زادگان کشمیر جوانی خوش ذهن، معنی تراش بود

دربای شعر خود را بر طریقه استاد خود عبدالغنی بیگ قبول گذاشته بلکه پیش قدمی نموده - و درین طور  
سرآمد گشته - با فقر اخلاص و آشنایی داشته - پیش از حضرت زارستانی فوت شده، از دست :  
صبح نوروز است باید بر خیزم خم کسید رس جام نگر فتن ز ساقی کار این بلجم است

سابق، حاجی فریدون : از مردم ایران است، و اصلش از اترک - سعادت حج  
در یافته بایران گشت - اوایل عهد عالمگیری وارد هندوستان شده - و در آن ایام طنطنه شعر و شاعری  
شاه ناصر علی گوش عالم را پر کرده بود و گویا ملاقاتی هم بمیان آمده - لهذا ناصر علی رفته هم به سابق نوشته  
واقع مذکور در سفاین مردم مسطور است - بعضی گویند شاگرد میرزا صایب است و از کلام او مستفاد  
میشود که مستفید فایز است - بهر نحو شاعر معنی یاب تازه خیالست صاحب غزل و قصیده - تمام دیوان  
او بطلالع در آمد - بسیار خوش شعر و زنگین کلام است، از دست :

جهنمی است نشستن در آرزوی بهشت      نوش باده بهشت و بهار کن خود را  
به میهمان نه پسندد کریم در بستن      رسید نکبت گل چاک پیر بن بکشا  
ای خوش آنروز که از اهل و فامای بود      همه رفتند و ازین سلسله غنقا مانده است

نیست در سلسله سرودن کوتاهی  
اینقدر هست که آغوش تمازتنگ است  
اغتراب بخودی در وصل باشد بیشتر  
کی ندیدن میکند کاری که دیدن میکند

سالم، حاجی محمد اسلم: از شاگردان بلکه سپر خوانده شیخ محسن فانی است. گویند  
از نژاد برابره است، اما هدایت ازلی را بهر ادگشت که مستعد بایمان شد و کسب فضایل صوری و فواضل  
معنوی نموده. مرقی بمداراج علیا گردید تا آخر عمر ملازم محمد اعظم شاه پسر عالمگیر بادشاه بود. و بعد گشته  
شدن او در سلطنت بهادر شاه بادشاه هم بآبروی تمام گذرانید، و در عهد محمد فرخ سیر بادشاه بکشمیر  
جنت نظیر رفته بنزد دوس اعلی خرامید. ایامیکه در گجرات بود، توفیق حج یافته زیارت بیت الله  
خانه دین خود آباد ساخته. اتفاقاً پیش از ایام حج به مدینه منوره غلی صاحبها الصلوة والسلام  
رفته بود که ایام حج منقضی گشته و در آن باب رباعی گفته که بیت دومش اینست :-

این عید و مدینه نخت من طالع من انشاء الله مکّه و عید دیگر

از ثقات مسوّمست که سالم خیلی شگفته، خوش صحبت کسی بود. در مضمون یابی و خیال بندی و خوش  
محاورگی مثل اومی از کشمیر چه که از جای دیگر هم بسیار کم برخاسته. و اکثر اشعارش دوسه تشبیه بدیع تازه  
دارد که کمال مراعات علم بیان است. و بعضی ابیات بسبب نزاکت تشبیه بعین ناقص فهان کم میآید.  
فقر آرزو اوایل جوانی مطالعه دیوان او بسیار کرده و فیضها برداشته. دیوان بلاغت تبیاننش  
بسبب طرز که حالا در کشمیر رواج دارد و حاجی مذکور از آن مخلوط نبود، در آنجا کم اشتها دارد، بلکه  
مردم کشمیر را بکلام او اعتقادی که باید، نیست. هر چند افکارش بهر انتحالی است اما پاره از آن که  
انتخاب نکردنش بیدرد نیست، ینگار و نمیداند که چه خواهد نگاشت:

بمسجد میروی مست شراب از بزم مازاید  
حرامت باد میگوئی حلال اینجا حرام آنجا

بصیدگاه تو عشاق جمع و اهل بوس هم  
میان مید حلال و حرام فرق ضرور است

صبور باش بغفلت که بچو موج محیط  
ز حق گریختنت هم بحق گریختن است

گر از نظر نهفته خرامی چو فیض صبح  
از آب در رنگ موج هوامی شامت

سر خوش، محمد افضل: از شعرای قرار داده هندوستان است نسخه کلمات الشعرا



که شملت بر احوال شوای عصر جهانگیری بلکه بعضی از شوای اکبری نیز - ما عهد شارالیه، تصنیف نمود -  
خیلی معنی یاب و انصاف گزین بود - فقیر آرزو ادا ایل سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه شهید مرحوم در خدمت  
آور سیده - چون از حلیه بصارت در آنوقت مردم چشمش عاری شده بود، دیوان خود را بفضل الله  
نام پسر خود که بعد از او شعر میگفت و نیز تخلص می نمود و در عین شباب جهان گزران را وداع نمود و ادک  
پیش فقیر خواند فقیر گفتم مرزا صاحب! نور چشم این معنی دارد - باری بعد از فراغ خواندن باین عاجز تکلیف  
شعر فرمود - من چون نوجوان بودم از راه ادب عذر همراه نداشتم سفینه آوردم، آن مرد بزرگ بحد شد  
ناچار این بیت خواندم :

افتاد گشت مایه نشو و نما ی من      نخلم جو گرد باد ز خاک آب می خورد

و این رباعی گفت :

اُمّی بقی که هست دارای سخن      از بحر کلیم شد بو صفش الکن  
از بسکه جهان کرد از و کسب علوم      گر دید سواد سایه اش هم روشن

بمجرد شنیدن، سر مراد در کنار گرفت و بر پیشانی بوسه داد و فرمود تا حال فکر، بیچ نوجوان باین پایه  
ندیده ام - بهر حال خدایش بیامرزداد - انصافی که در مزاج آن عزیز بزرگ دیده شد کم بنظر آمده - در طبع میرزا  
بیدل خود عشر عشر آن نبود - شعورش بایران رسیده و نصر آبادی داخل تذکره نموده هر چند شاگرد محمد علی باهر است  
اما استفاده تمام در خدمت میر معز فطرت المتحاطب به موسوی خان نمود و کفای به شرفا - بامیرزا عبدالقادر  
بیدل معاصر و هم طرح بود - رباعیات او خیلی معنی تازه دارد و بسیار عارفانه گفته - سال سیوم یا چهارم  
محمد فرخ سیر بادشاه از جهان رفته رحمة الله علیه - مطلع غزل سر دیوان او اینست و بسیار خوب  
و بادا گفت :

بهم ناید چو گل از خنبد شادی دهان ما      چه خوش نامی بر آمد الله الله از زبان ما  
ازین بر هم صبیادان رهایی کی بود ما را      که آتش میزنند از بهر یک نخل محرار ما  
ملک گیری دیگر و شور محبت دیگر است      خوانده ام یوسف زلیخا و سکندر نامه را  
کفر کمال عین اسلام است در آیین عشق      بهمجو شخصی کایه از دست چپ او کار است  
صاحب جوهر رفیق صاحب جوهر شود      استخوان مایه ای آخر دست و خنجر شود

این مصرع بگمان فقیر آرد و بهتر است — عاقبت دندان ماهی دسته بخور شود

سخن جز جان شیرین نیست پیش حنا معنی اگر هر لحظه جان تازه میخواهی سخن بشنو

سحی، ز اعلی خان: شاه بندر لار بود. در فترت اذاعنه از ایران به هندوستان آمده. برهان الملک سعادت یار خان بسیار خدمت او میدنمود. فقیر آرد و را یک دو بار ملاقاتش اتفاق افتاد و در شاهجهان آباد او را دیده بسیار عزیز کسی و متوانع شخصی بود. مفصلاً صحبت با او داشته شد. خیلی منصف بنظر آمد. در ویش مشرب از خود گذشته بود. فقیر در آن ایام غزلی گفته در زمین غزل محمد قلی سلیم پیش او خوانده ازین بیت که حسن مطلع است:

هزار سال گذشت و ز گرد باد بود الف ز نام مجنون بسینه صحرارا

نهایت معظوظ شده و تادیری عجب عجب میگفت. او آخر بر یک زنی عاشق شده. گویند بعضی از کشامره یا خدمتگاران او ساخته مسموش کردند. خدایش پیامر داد. بسیار ششاش بشاش، کو چک دل کسی بود که از اشعار او نوشته میاید. از دست:

صلح کل با یکدگر روشن ضمیران کرده اند نیست با هم کار هرگز گرگ و میشی صلح را

فقیر آرد و گوید که لفظ "کل" در اینجا بسیار بیجا است. تنها "صلح" می باید. چنانکه بر سخن فهم ظاهر است. اعتباری نیست گریه های معشوقانه را شمع میخواهد برای سوختن پروانه را

فقیر آرد و گوید که درین بیت لفظ "معشوقانه" بیجا است. "معشوقان" می باید. قتال.

تضمین مصرع خواهجده حافظ شیرازی قدس سره نمود:

دوش کلکم بر زبان جوت لب دلدار داشت بلیلی برگ گل خوشترنگ در منقار داشت

تمکینی بر دکتوب شوقم را که پنداری ز مقنطرای رنگین قاصدم پادرخنا دارد

پیش فقیر آرد و این بیت نیز خام است، چرا که شخصی که پادرخنا دارد مطلقاً راه نمی رود نه تمکین

نه تمکین.

سرگزشت شب بچران تو گفتم باشم آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد

دبای: در کوی تو عمر با شستیم عبث دل جز تو بدگیری نه بستیم عبث

در پیش تو اعتبار رنگ میش ازماست با اینهمه استخوان شکستیم عبث



اما این رباغی بنام دیگری نیز دیده شده.

ساجی، خواجه عبداللہ: از بزرگ زادگان بود، مدتی نوکری محمد اعظم شاه  
پسر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه داشت. او آخر در لاہور فرود کش نموده. او اسطو عہد فردوس آرامگاہ  
محمد شاه بادشاه فوت شد. کلماتی دارد، و شعر خوب میگفت. اکثر، بطرح شاه آفرین و میر محمد علی ایچ بود.  
این ابیات از زادہای طبع اوست:

نسبتی نیست بہ پروانہ گلی را چنین      اندکی لالہ بان سوخته دل میماند  
ساجی، (ملا) عبدالحکیم: ہاشم عبدالحکیم است. از مردم کشمیر است. شاگرد  
والد باب بیگ جوہیا است. بطرح عبدالغنی بیگ قبول. تلاش معینہای تازه دارد. مدتی رفیق اسلام خان  
پیر آتش بہادر شاہ بود. گلشن اسلام نام نثری بنام او نوشته. در فن نثر خیلی قدرت داشت و بسیار  
زہین و چتہ می نوشت. پای کمی از نمرای ہمدانی و غیرہ نمی آرد، بلکہ طرز و طور حاجی بہرسانیدہ. او آخر  
مداحی مرحومی نواب مصفا الدولہ بہادر بخد متی از خدمات کشمیر مامور شدہ با نجا رفت. چون پارہ جاگیری  
ہم در کشمیر داشت، بر فادہ جمعیت خاطر بسر میرد تا بر حمت حق پیوست. نسخہ، حجت ساطع منتخب  
برہان قاطع در لغت نوشتہ، اما چندان خوب نیست. دیوان مختصری دارد کہ منتخبش نوشتہ میشود:  
مرقع پوشی ناپہر ز من عین طبع دارد      جو غشی کردہ اظہار کمال از رقعہ کار بہا  
بدن ز رفیق ریاضت شکوہ جان دارد      مکان خراب چو شد حکم لا مکان دارد

سجن، میر عبدالصمد: سید صبح النسب عالی مشرب بود. برادر کلان ایشان میر غلام علی  
شاگرد درایت خان پسر کفایت خان است کہ در شکتہ نویسی زلف خوبان را از شانہ بچوب بست، بلکہ بازار  
خوش نویسی شفیعا شکستہ. جناب میر نہایت شوخ طبع و رنگین بیان بود. با ہر امیری کہ صحبتش برآر میشد  
ذات شریفش او را بغایت مفتنم می شمرد. او ایل خدمت اسراف جزئیہ گوالیار داشت. بعد از ان چندی  
با ضیاء اللہ خان پسر حاجی عنایت اللہ خان مرحوم در عہد عالمگیری در اکبر آباد بودند. پیش ہمراہ میر  
احمد خان باہن آباد لاہور بسر برد. او آخر مدت مدید مبارزہ الملک پسر سر بلند خان صرف اوقات نموده  
در احمد آباد گجرات بر حمت حق پیوست. خلف الصدق ایشان درین عصر در دار الخلافہ شاہجہان آباد

دلی بشکسته نویسی شهرت داده، بلکه شهر استاد میتوان گفت. و در واقع که بسیار خوب می نویسد. فقیر آرد  
 در سن پانزده شانزده سالگی در عنفوان شور جنون و هنگامی که ابوالمفتون شعر بود، چند مرتبه شعر خود را  
 از نظر افادت اثر ایشان گذرانیده، بلکه تا حال که پنجاه سال تخمیناً بر آن گذشته، پاره کاغذهای شعر  
 که اصلاح ایشان بر آنست، پیش خود داده تا بگران مایگی جنس خویش آنرا دیده خود را کم نکند. فقیر آرد:  
 اعتبارات جهان از نیستی گل کرده است      آنکه دانا تر بود بسیار جاہل بوده است  
 الحاصل دیوان شریف ایشان که غرضه زین مصنف است، انتخاب زده نوشته میشود!

### (نش)

شهرت، شیخ حسین: گمان دارم که از اغراب بحرین است. در عهد بادشاه فردوس  
 آرامگاه محمد شاه مخاطب حکیم الممالک اوایل در شیراز اکتساب فضایل علوم خصوصاً طب نموده و در  
 هندوستان گشته. مدتی مدیر نوکر محمد اعظم شاه پسر حضرت خلد مکان محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه  
 بود. بعد گشته شدن او در عهد بهادرشاهی در سلک غلامان بادشاهی درآمده در سن چهار یا پنج فردوس  
 آرامگاه بر حمت حق پیوست. بارها فقر این مرد را دیده بسیار بهشاس بشاش لطیفه گو کسی بود. روزی  
 بایده ملاحت خان سید تخلص که در عهد بادشاه مرحوم محمد فرخ سیر چند گاه دارد و توخانه و چندی بخشی  
 چهارم بود، اتفاق ملاقاتش می افتاد. اتفاقاً عبدالغنی بیگ قبول که در واقع استاد خان مسطور بلکه  
 شریک غالب گفتن شعرش بود حاضر نمیشود. حکیم شهرت میسر شد که شعر برد از نواب کجاست. بهر حال  
 پیری بود در کمال شوخ طبعی با فقر نقل میکرد که روزی محمد اعظم شاه بیکی از حکما فرموده بود که سرمه خوب  
 از نظر بگذارند. صبح که من حاضر شدم از روی سهو بمن گفت که سرمه که دیروز فرموده بودیم کجاست.  
 بنده این بیت خود خواند:

من زگاه عقب میکنی چشم چشم

ز غیر سرمه طلب میکنی چشم چشم

درینو لا انتخاب دیوان او نوشته میشود:

بان صورت که میبایست ما دیدیم دنیا را

نظر باز آن چون آینه گردیدیم دنیا را

بیاد آن می که تا شبته کند آدینه ما را

تلاش آدمیت میکند ز ابد بسیار ساقی

فقیر آرد و گوید که بگمان من نسبت بمعرف حکیم این مصرع مناسب است: "بیاد آن می که شبته میکند آدینه ما را"



زیرا چه جمع کاف و تا درین جا مربوط نیست -

هر فنی بود از منطق بنظر آوردم عکس مطلب خوشم آمد که فن خاموشی است  
دیگمان فیر این مصرع بهتر است : "عکس مطلب خوش آمد که فن خاموش است"  
زیرا چه مصطلح منطقیان عکس مطلوب است نه عکس مطلب -

بایستی رسید از کوی آن نامهربان قاصد که پنداری بر مهن زاده از تخته میاید  
خواستم مطلب ناسازی ایام شوم که خاموشیم این زمزمه بنیاد که بس  
در رفت و آمدی ره هر مطلبی که هست باید بقدر همت خود پاکشید و بس

شهود، بال مکنه : جوانی است مهذب و مودب از قوم کالیسته که اکثر از باب قلم  
اینهاند. آ بار و اجدادش همیشه در سرزمین بنگاله و بهار بعدگی افتیانه داشتند. دو سال پیش ازین بمقام  
وارد شاهجهان آباد دلی گشته، بواسطت خط غریز القدر خوشگو با فیر آرزو ملاقات نمود خیلی جدید <sup>الفکر</sup>  
جید الطبع بنظر آمده. با آنکه چندان کسب علوم غریبه نکرده، چندین مقاله از کتاب تحریر اقلیدس پیش بزرگی  
گذرانیده فرصت اتمام نیافت. تخلص مذکور را نظر بوحده شهود که ذریب اوست، فیر داده. حاضر  
و غایب بسیار تودد و دوستی دارد. هنوز اول مشق اوست، اگر مساعد روزگارش دست میدهد  
امید است که بپایه اعلیٰ برسد انشاء الله تعالی. درینولا از شهر بنارس چند غزل فرستاده که مقطع یکی  
از آنها این بیت است، و اخلاص او با فیر ازان ظاهر :  
آرزو کرد بشاگردی خود ممتازش چه شود شعر شهود است گراستادانه

(ص)

صوفی، ابوالبرکات خان : برادر علی محمد الدوله ولد عبد المجید خان که بالفعل دیوان  
خاله شریع است خان مشارالیه مدتیه ناظم صوبه کشمیر بود، گاهی اصالت گاهی بیابانه. در عهد او هنگامه های

بسیار در آن ملک شد. بهر حال شوق تمام در شعر داشت و خود هم بسیار نیکو میگفت. این دو بیت ازوست:

کشتی دل را که نگر از غلایق بوده است      باد بان دامن کشیدن از غلایق بوده است

توان سیر فلک صافی دل بر زمین کردن      باین بجوهران ز آینه باید نشین کردن

آواخر عهد محمدشاهی بشاهجهان آباد رسیده فوت شد.

(ض)

ضمیر، میرزا روشن: نصرآبادی گوید که از ولایت ایرانشه صاحب صوبه  
بندر سورت بود، معزول شده باز مسوخ شده که بندر سورت باد دادند. فقیر آرزو گوید که میرزا روشن ضمیر  
احد ادب از ولایت آمده اند. و خود فوجدار بندر مذکور نبود. و قایل نگاری آنجا داشت. با وجود اینهمه  
زبان بندی خیلی ورزیده بود. چنانچه اشعار هندی بسیار گفته. نهی تخلص میکرد که معنی عاشق است  
و فقیر آرزو نظر بر همین بیتی گفته:

آن دو گیسوی سپهر بروی رخشان آرزو      شعر هندی بوده از مرزائی روشن ضمیر

(ط)

طالع، نوازش خان: پسر اسلام خان رومی است. پدرش پادشاه بصره بود. بعد  
از خرابی بصره به هند آمده. ملازم عالمگیر بادشاه شده بمرتبه علیا رسید و فوت شد. پسرش جوانی عزیز و  
در دمندی بود، بسخن آشنا. اکثر موزونان مثل محمد حسین بهجت و دیگر اهل سخن در خدمت او میبودند. برقی  
مدید فوجداری مندو داشت. در عهد بهادر شاه بسبب ناسازی زمانه در اکبر آباد اگره فردکش کرده  
نشسته بود، تا در جنگ معزالدین جهاندار شاه محمد فرخ سیر شهید مرحوم که در نواح اکبر آباد اتفاق افتاد بطرف  
جهاندار شاه رفت و همراه امیرالامراء ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که باعث سلطنت جهاندار شاه  
بود، در جنگ کشته شد. خیلی میرزا و خوش طبع بود. شعر بسیار میگفت. از دست:

تیر بر خاک نشست از شمشیرش      چه کشیده است کمان از دستش

(ع)

عندلیب، خواجه محمد ناصر: از فرزندان حضرت بهاءالدین نقشبند است. قطب  
فلک هدایت و مرکز دایره ولایت ذات ایشانست. هر چند تحصیل ظاهر نکرده اند، اما درمی از غیب



بر روی قلب ایشان داشته که تحقیقات صوفی و متکلم و حکیم بی تکلف بر زبان حقایق ترجمانش جاری است، چنانچه از کتاب ناله غم‌خیز که از تالیفات شریفه ایشانست، روشن است. و وجه تخلص غم‌خیز آنست که جناب کرامت مآب حضرت شیخ سعد الشکر گلشن پیر صحبت ایشان بوده اند. فقیر آرزو را از مدت سی چند سال اخلاص و عقیدت در خدمت ایشان متحقق است، شاید که وسیله نجات این پیر خاص توجه باطنی این بزرگوار گردد. هر چند شاعری دون مرتبه ایشانست اما گاه گاهی نمودنی طبع شعر می‌گویند.

**علی عظیم میان :** میان علی عظیم پسر شاه ناصر علی بسیار عزیز کسی و مرد از خود گذشته فانی مشربست. از عنفوان جوانی فقیر را بان عزیز اخلاص متحقق است خیلی متوکلانه میزد. و هر چه بدستش می‌آید صرف عزیزان می‌نماید. گویا نام اصلی او عظیم الدین محمد است، چنانکه والد او میفرمود :

عظیم الدین محمد صاحب هوش من و تو هر دو یک خواب فراخوش  
در تیر اندازی هم دستی دارد. بهر طور صاحب اخلاق حسن است شعر هم خوب میگوید، اگر چه کم گوید از دست.

می‌پرد چشم مرده است عظیم — بعد ازین دیده با و دیده‌ها  
از میان علمی بر سر بازار وجود — بتلاش کفنی آمده عریانی چند

**علوی، میرزا هاشم :** المحاطب بمحمد الملك الملقب به علوی خان صاحب کمالی در علم طب مثل او تا حال نشان نداده اند. نسخه او پر دانه حیات و رقم غزل ممت بود. کتاب "جمع الجوامع" در فن طب نوشته که تا امراض چهار صد هزار بیت خواهد بود. سید عالی نسب و الاحساب بود. والدش میرزا هادی قلندر شرر تخلص می‌نمود، در عهد سلامت مهمل عالمگیری به هندوستان تشریف آورده. مدتی با محمد اعظم شاه پسر محمد اوزنگ زیب عالمگیر بادشاه بود. بعد از کشته شدن او نیز در سلطنت قطب الدین بهادر شاه بسیار با عزت بسر برد. هشتاد و چهار ساله عمر یافته، در ۱۱۶۳ هـ در سلطنت احمد شاه پسر بادشاه زردون آرامگاه محمد شاه بر حمت حق پیوستند. و فقیر آرزو در خدمت ایشان کمال ارتباط (داشت) و با ارتباط فقر سیادت و نجابت دستگاه میر سید محمد که از خویشان قریب بلکه قائم مقام فرزند رشید ایشانند بود. بهر حال باین مایه بکمال و باین احوال آدمی چنین بنظر نیامده. طبع نظمی داشت.

عالی، میسر را محمد نعمت خان: در عهد بهادر شاه خطاب داشتند خانی یافته. از علوم بهره دانی داشته. اصلش از طبای شیراز است. بحکیم الملک قدیم عهد اکبری قرابت قریبه داشته. از زبانش دریافت میشود که ولایت ناست لیکن نشود نما در هند یافته. و بعضی گویند هندوستان است بهر حال اشعار خوب دارد. بسیار بدقت حرف میزند. اکثر معانی تازه بسته. در فن هجو گوی دستی بکمال داشت. حتی امرای معاصر او از زبانش اندیشناک میبودند و خود هم از دست زبان خویش مکرر خفتها کشید. «وقایع حیدر آباد» که میسر از مشهور آفاق شده، داد شاعری در آنجا داده لیکن این قدر که پاس نمک و اخلاص مطلق نگاه نداشته بی ادبانه حرف زده، لهذا عالمگیر بادشاه او را از اردو اخراج فرموده. چون پادشاهان هند رحیم و کریم باشند، ایدای جوانی و مالی نرسید. و با وجود مشرب تصوف غلوی در تشیع داشت، لهذا ما او را «عالی غالی» میگویم که در فن هجو موافق مذاق او بود، لهذا در مداحی خیلی سست بنظر آمده.

لطیفه: یکی از ظرافت در مجلس اکابر میآید و بعالی میگوید که شما واجب التعظیم آید. عالی گفت: چرا؟ او گفت: بدان سبب که شما را حاجی میگویند. عالی میگویند که من حج نکرده ام آن شخص میگوید که پس حاجی بهر سبب بود باشد. عالی از شنیدن این سخن خیلی تر آمد. در واقع پیش مردم آدمی بدتر از هزار هجو است بشرطیکه قوت منفعله داشته باشد. بهر کیف او در بحر شنوی مولوی ردم قدس سره شنوی گفته، اگر چه کم است. اما بسیار خوب گفته و خالی از شوخی و نمک نیست. و در عهد بهادر شاه بادشاه صحبت با منعم بیگ خان خانان که وزیر اعظم شده بود، بسیار در گرفته بود. از بجهت حد بادشاه نامه نویسی بهادر شاه موقوف بادگشته. چون میان خانخانان و ذوالفقار خان نصرت جنگ نقاره گونه بود، ذوالفقار خان را مکرر در آن نسو بدیاد کرده. و انصاف آنست که چون آن نسو در نظر آید معلوم شود که عالی را در فن تارتخ نویسی قدرتی نبود. و عالی در عهد محمد فرخ سیر بادشاه ازین جهان رحلت نمود. درینولا انتخاب دیوان او نوشته میشود.

من بیچاره خود از جستن او گم شده ام      بنمایید خدا را چه نشانت او را  
سرور دین شاعر از او خواندش اگر خدا      هر که گوید این غزل استاد میدانم ما  
نقر آرد و گوید که درین بیت عجب مضمونی بسته که ایهام کفر است بلکه کفر صریح دارد لیکن



از شرا اینها دور نیست -

بخودم هیچ ندانم که دل زاده کجاست — من کیم؟ پوشش که برده؟ آه چه شده؟ یار کجاست؟  
 پیش هر کس میکنم ظاهر که آن دلبر چه گفت — پس که خوش حرفست میگوید بگو دیگر چه گفت  
 از باب سخن را بسنخ نام بلند است — از مصرعی بر حسته خلف تر پسری نیست  
 دارد چه سر انجام خوشی خانه دنیا — جان هیچ، تبسده هیچ، بقای هیچ، فنا هیچ  
 فقیر آرزو گوید که مصرع مذکور بانگ تغیر میرزا عبدالقادر بیدل نیز گفته، چنانکه گوید:  
 «ای هستی تو ننگ عدم تا بجای هیچ» — لیکن بر سخن فهم پوشیده نیست که شعر میرزا بیدل بسیار  
 بلند مرتبه است -

جای یوسه است سر انگشت خنابسته تو — غنچه شد گل که گل از دست تو چین دارد  
 خدا ساز است هر کاری که از مردم نیاید — به عالم هیچ چیز آسانتر از مشکل نمیدانم  
 رباعی: بیهوده محزن لب کشودن چه ضرور — تیغ همه بر خود آزمودن چه ضرور  
 دانا محتاج نیست، نادان منکر — پس مصدر فعل لغو بودن چه ضرور

علی، مولانا مامری: از کمال شهرت محتاج تعریف نیست - در شعر طرز خاصی دارد -  
 میرزا معز فطرت و سرخوش و دیگر اغزه پیروی او دارند - اشعارش بسیار شوخ و شور انگیز و مضامین ابیات  
 او پیچیده تر از زلف خوبان و نازکتر از کمر محبوبان است، گویا مخترع است درین فن - و دعویهای بلند  
 داشت و هیچ یکی از شعرا را وجود نمیکذاشت - اگر چه در بعضی جاها بسبب تغافل و بی پردایی که داشت  
 تساهل گونه در شعر بکار برده لیکن بسیار خوب گو است - صاحب کلمات الشعرا او را آبروی هندوستان  
 گفته و در واقع چنین است لهذا این رباعی در تعریف او گفته:

در ملک سخن بود جهانگیر علی — در مشرب دل ولی علی پیر علی  
 با شعر علی نمیرسد شعر کسی — ز انسانکه خط کس خط میر علی

ایامی که بدکن رفته قصیده در تعریف امیر الامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ گفته که مطلعش اینست:  
 ای شان حیدری ز نشان تو آشکار — نام تو در بنرد کف کار ذوالفقار

یک زنجیر فیل و پنجه زر و پیه در جلد وی آن بخشید و ناصر علی بخانه آمده بر دم تقسیم نمود و فیل را بسیار مفلس که محتاج است بود بخشید. غرض بسیار صاحب همت کسی بود. زر و مال پیش او یکجود زنده داشت. همیشه قلندرانه میزیست. مثنوی مختصری که برای محمود و ایاز زلالی گفته که این قطعه از ان بسیار شورانگیز واقع شده.

بنتی میگفت روزی با برهنه      خدای من تویی ای بنده من  
مرا بر صورت خود آفریدی      برون از نقش خود آخر چه دیدی  
او آخر مرید بدیخ قلندر نام در دیشی گشت - جذبه بهر سانید در آن ایام و در آن  
مثنوی دیگر شروع کرده بسیار پریشان که کجور متعده دارد. در میان جای ربا غیبت و  
جای غزل تا نهم خالی از کیفیت نیست. در بیت اولش اینست که بجای سرخی است:  
این دوم دفت که همچون میشود      مثنوی یک بیت موزون میشود  
جمله بیت است دیوان اله      هم بدنیایم بعضی کن نگاه  
بهر کیف او از بجای شهر سهرند بوده، چنانکه گوید:

گر از حسب پیرسی ما قنبر تم قنبر      در از نسب پیرسی از آل مصطفی ایم  
و اینک نصر آبادی او را چیله یعنی غلام بادشاهی گفته، بخدا ام این بزرگوار غلط رسیده و محض از  
بی تحقیقی روایت است. و خلف او میان علی عظیم که بسیار شخص اهل دانه خود گذشته و ارسته است،  
تا حال در قید حیات هست. خدایش سلامت دارد. با فقر آرزو از مدتی چهل سال آشنای همزمان  
احوال است. احوال او انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد. درینو لا انتخاب دیوان مولانا ناصر علی  
نوشته میشود. از دست:

در غلالت تا نیفتادم هدایت روزداد      در سیر سپیدانه شد تا گم نکردم راه را  
هر بیت من برابر دیوان صایب است      از بسکه اهل طبع کمر نوشته اند

عاقل، هنر و خسان:      باین تخلص دو کس دیگر هستند. یکی خواجه محمد عاقل،  
برادر خواجه کامل که مدتی دارد و غه تو بخانه نواب عبدالتماب مصمام الدوله خاندوران بهادر شهید  
بود. و آن مرد عزیز ترک هندوستان راست. و با فقر آرزو کمال ارتباط و اتحاد داشت.  
انصف ۳۵ نگاه کنید



چنانکه غزلی در تعریف این غاصی گفته، لیکن قریب هفده هرده سال است که ودیعت حیات  
سپرده. و دوم سخنور خان که بالفعل زینت افروز بزم زندگیست و از خط، دلیز بر کشیر است. و  
این غافل را نیز باین دیوانه سخن ربط اخلاص متحقق است. بهر حال هنر و در خان مدتهای مدید  
با صفیاه نظام الملک بسر برده. و اول و آخر از دکن بستا بهمان آباد دلی آمده، بجوار رحمت  
ایزدی پیوست. گمان دارم که شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل است، چه طرز شعرش بطور میرزا  
میماند. تاریخ وفات میرزا بیدل چنین یافته :

سال تاریخ وفات بیدل رضوان مقام      اند سر بیتابی دل گفته شد ختم کلام

محقی نماند که این تعبیه است و فقر آرزو تاریخ وفات میرزا بطریق مذکور گفته :

”رفت بیدل ز غم آباد فنا“

الحاصل تازگی مضمون و شوخی عبارت خیلی در نظر دارد و اکثر خوب میگوید. کلیاتی دارد  
مشتمل بر مثنویات و قصاید و غزلیات و رباعیات. بیشتر مدایح آصفیاه نظام الملک نموده. سبحان الله  
تمام عمر در خدمت این بزرگوار صرف نموده و آخر آنچه معلوم شد، هیچ. در نیولا بیاضی که گویا بخط  
خودش است بنظر آمده. انتخاب اشعارش از ان نوشته میشود. از دست  
ای طیب نبض دان! دست از منضم مدار. حالتی دارم که دل از حالت آگاه نیست  
و بگمان فقر آرزو بجای ”بنفایان“ ”مهربان“ مناسب است.

از نگاپوی خلق دانستم      مدنا در زمانه نایابست

صورت آدم بهر سخن است      معنی آدم نمیدانم کجاست

عزشی، میر مومن: برادر میر صالح کشفی، پسران میر عبداللہ مشکین قلم که از  
خوشنویسان عهد جهانگیری است. هر دو برادر شاعر و خوشنویس و فاضل بودند. میر کشفی تریف  
صاحب کتاب مناقب مرتضوی است که کتابت مدنهایت خوبی. خانواده ایشان همه  
جلیل القدر عظیم المرتبه بود. فضایل ذاتی با فواضل کسبی جمع نموده. از عهد جهانگیر بادشاه توطن اگره  
مسمی باکبر آباد اختیار کرده. اصل ایشان از ولایت است. هنوز گمان دارم که از فرزندان ایشان  
بقیه است. حاکم عمل سخن میر عزشی صاحب سخن است. اکثر مدایح محمد داراشکوه پسر اولین جهان

بادشاه بود. خط هم بسیار خوب مینوشت؛ و دیوانش بمطالعه در آمد. اکثر اشعارش ساد است اما دعویها بلند دارد. بهر طور خوش فکر است. و این غزلی غیر عرشی یزدی است که گذشت. از دست:

همان طریق که بامن تو بوده می باش  
وگر نه من تو گفتم که جنگ خواهم کرد  
اگر صد تیشه آید بر سرش آسان بود عرشی  
از آن پرسش که از پرویز بر فرهاد می آید  
مردم همه گویند که خود بین شده عرشی  
من روی تو بینم چو نیمه آینه در پیش

عزت، شیخ عبدالعزیز: والد شریف او شیخ عبدالرشید بود که در اکبر آباد بتدریس علوم و طیف

از سرکار بادشاهی مقرر داشت. وطن اصلی او که معظمه زادها الشرفا (بود) بعد از آن بمرد را تا م قصبه دیهاتی است که از مضافات اکبر آباد است. از اولاد محمد بن ابی بکر است رضی الله عنهما. اوایل جوانی از جمیع علوم عقلی و شرعی فراغ حاصل کرده، در جمیع فنون سرآمد شد. رساله دارد در اثبات غسل علی الریحین مسی به فتح العزیز و نیز رساله دیگر نوشته در اثبات واجب دثوت خلافت خلفای اربعه. با اسلام خان مرحوم که از عمده امرای عالمگیری بود و الا تخلص و با همت خان پسرش خیلی ارتباط داشت. لهذا همت خان که در آن وقت بنحسب عالمگیر بادشاه بوده تعریف و توصیف او پیش بادشاه بسیار نموده و بادشاه را خیلی مشتاق او ساخته. بعد از ملازمت عالمگیر بادشاه و اله و آشفته (او) شده. اول مرتبه او را بمنصب پانصدی پنجاه سوار که امر ازادگان را کمتر میسر میشد، سرفراز فرموده و داروغه عرض مکرر ساخته، تا از جمیع خصوصیات نوکران بادشاهی مطلع گردد. و مکرر میفرمود که ترا سعد الله خان که وزیر اعظم شاهجهان بادشاه بود، میکنم، اما عمرش دفا نکرد. بعد وفات شیخ مذکور خیلی مراعات خاطر و داد بنندگان او نمود. برادر خرد شیخ مذکور شیخ عطار الله مرحوم است که فاضل کامل متقی متورعی بود، فضل و کمال محدی داشت که محاکمه بر شرح اشارات امام فخر رازی و خواجه نصیر طوسی نوشته و همچنین حواشی بر شرح عقاید ملا جلال دوانی نگاشته و کتب دیگر از مصنفات ادست و یکی از لیسان او فخرالدین خان مرحوم است که با وجود فضیلت امارت جمع نمود. در جمیع سلطنتها با اغزاز و احترام بود و با عمده های سلطنت مساویانه سلوک مینمود. این مرد عزیز عجب دست و دلی داشت که خمس محصول جاگیر خود را با اهل استحقاق هر سال میرسانید و بین آن جاگیرش اکثر اوقات شصت هزار روپیه محصول داشت. قصه مخقر، را تم حردت را با قبیل، ایشان خویشی است. و والد فقیر با شیخ عبدالعزیز عزت کمال رابط



اخلاص متحقق، چنانکه بنا حال مکاتبت دستخطی شیخ که بوالد فیر نوشته بود، پیش بنده است. و اشعار خود را در آن نوشته.

میر عبد الجلیل بگرامی: از سادات صیح النسب قصبه بگرام است. و آن قصبه ایست از مضافات  
لکنو. جامع علوم بود. خصوصاً علوم ادبیه و اشعار عربیه را بسیار حل می نمود. و عبارات مشکو را نیکو می فهمید. و از اثر  
مرض استسقاء که چهل روز بیخ نخورد بود، در گذشت. فیر آرد و را با ایشان از مدتی اخلاص و آشنائی  
بود، از دوست:-

از بهر محبت علی هستی ماست      گلچینی این بهار تردستی ماست  
دل ساغر و مهر ساقی کوثر می      از میکرده غدیر خم مستی ماست  
و در سنه احدی عشر و مائه و الف هجری که عالمگیر بادشاه ستاره قلع از قلاع دکن فتح کرد، میر عبد الجلیل بگرامی  
در یک شب یازده تاریخ عربی و فارسی و ترکی و هندی گفته، رساله ترتیب داده گذرانیده از آنجا این تاریخ  
که از شکل اصابع اختر اع فرمود، بدینسان نمود:

پوشه ابهام زیر خنصر آورد	بود اسم اعظم در شماره
قلاع کفر شد مفتوح فی الحال	ز تیغ او عدد شد پاره پاره
ز انگشتان شد بر مد ابهام	برابر چار الف کردم نظاره
بعینه بود شکل سال هجری	بی تاملیخ تسخیر ستاره
چنین تاریخ گفتن اختر اعست	شد از عبد الجلیل این آشکاره

عشرت، جی کشن: از برادر کشمیر است. مدتها ملازم سرکار نواب مؤتمن الدوله بهادر  
مرحوم و نواب شهید میر و در نجم الدوله بهادر بود. از مدت پانزده سال با فیر ربط اخلاص دارد. شعر را خوب میگوید.  
اکثر قبیع غزلیهای فیر نموده. "مثنوی رام سیتا" بسیار تلاش گفته. و از رام سیتا سیاهی پانی تی خوب تر  
گفته. خیلی جوان اهل است. نواب مغفور یحیی خان دیوان خالصه قانون گوین تمام صوبه کشمیر با و داده اند. خدا  
از چشم مردم ملک خودش نگاهدارد. بیچاره مرد غریب با وفا ایست.

(غ)

غنیمت، محمد اکرم: از قصبه کنجاها است که قصبه ایست از مضافات لاهور. بسیار خوش زبان

و معنی تلاش است - از بعضی مسموعست که شاگرد میر محمد زمان را سنج بود - در اواسط عهد عالمگیر در ملک پنجاب طنطنه  
شاعری کوس لمن الملک میزد - علی الخصوص از جهت شنوی او که قصه شاید و عزیز را موزون کرده و بسیار نمره  
گفته - خصوصاً داستان مکتب که از غایت خوبی شهرت تمام دارد -

## (ف)

**فنا**، میرزا عبداللہ: از سلسلہ ملازمان محمد ادرنگ زیب بادشاہ بسیار صاحب وضع  
آشنا دوست، داهل ہمت کسی بود - شعر بسیار خوب میگفت - گمان دارم کہ از شاگردان میر محمد زمان را سنج است  
و بیابچہ سفینہ نوشتہ خیلی بقدرت، چنانکہ مسودہ آن هنوز پیش من ہست - با والد فقیر نہایت ارتباط و  
اخلاص داشت - از دوست :

در تمنای جفای خویش کشتن صید را      اختراع مہربانیہای صیاد منست  
**فطرت**، میر معزالدین: معزو و موسوی نیز تخلص میکرد - چون فطرت تخلص اول بود داخل  
باب "فا" کردہ آمد - بہر طور میر موسی الیہ از بزرگ زادگان ایراںست - صاحب کمالات صوری و معنوی  
است - شاعری دون مرتبہ اش دامت کثرین پایہ اوست - در ایران با میرزا اصایب و غیرہ صحبتہا داشتہ  
مازم ہندوستان گردیدہ - در عهد جمعیت مہد عالمگیری محمد ادرنگ زیب بہادر بادشاہ درین سودای سودا ہشت  
نشان تشریف آوردہ و صلتی بیکی از امرای کہ از دودمان صفویہ بود بہم رسانید - و بسیار معزز و مکرم میزیست -  
چون بسیار مرد بحال خودی بود، عالمگیر بادشاہ از راہ شوخی در حق او گفتہ بود کہ آدم و سہ خطیب و فصل  
و متدین - القصہ از خوبان روزگار و منتخب لیل و نہار بود - افضل - خوش اگر چہ شاگرد محمد علی  
ماہر است، اما بسیار اکتساب کمال در جناب میر مرحوم نمودہ - دیو ہکی مختصر دارد مشتمل بر قصاید و غزلہا -  
و شنوی نیز مختصر دارد، و درینولا انتخاب اشعارش نوشتہ میشود :

بخود یک لحظہ بودن صد خطر در آستین دارد      خدا جری دہد می را کہ بی ما میکنند مارا  
ز شور نالہ من رفت بیستون بر باد      ہنوز چشم تو در قصر خواب شیرین است

**فقیر**، میثم الدین: سابق مفتون تخلص داشت، آنرا نیز بحال داشتہ - بہر  
دو تخلص مقاطع غزلہا دارد، الحاصل از اکابر زادہ دہلی، و از طرف والد عباسی، و از جانب مادر از



سادات است - خیلی شریف النفس و کثیر الاخلاق واقع شده - از مدت سی و چند سال که اوایل نوشتنی  
 شعرش بود، بر فقیر آرد و مهربان است - بخدایش سلامت دارد که امروز مثل اوی در هند نیست - مدتی  
 باید در نجسته بنیاد اورنگ آباد دکن بود - آخر همراه خان مرحوم قزلباش خان امید بشاهجهان آباد که وطن  
 اجداد اجداد است، تشریف آورده - مشق سخن و صفای زبان را بجای رسانیده که اهل زبان آرد  
 بر میداند - بلکه بعضی دم از تلمذش می زنند - در فضل و کمال و شعر و انشا و فنون دیگر مثل عروض  
 و قافیه و معانی و بیان یکتای روزگار و منتخب لیل و نهار است، حتی که در اکثریت فنون رسائل  
 مفید نوشته - چنانکه عالیجاه علی قلی خان و آله تخلص آنرا داخل تذکره خود که مستثنی است به ریاض الشعرا  
 نموده - و قصیده دارد بقدر صد بیت که مشتملست بر چند صنایع - بعد از استادی رشید و طواط  
 این قسم قصیده بنظر نیامده - مثنویات متعدده موزون کرده، بغایت صفا گفته - در غزل تنبیه یا بافقانی  
 دارد، بلکه اگر اشعار را کار فرمایند، دانش که کمان ابروی ابیات بطاق بلند آویخته - انتخاب اشعارش <sup>بسیار</sup>  
 زآمد آمد قاصد فقیر از خوشستن رفتم چه خواهم کرد که دل را گردانگان پیدا  
 ز صاحبخانه همان را بخود مشغول میازد تماشا کرده ام بسیار این سقف منقش را

فیضان، آقا ابراهیم : پسر آقا حسین ناجی است - پدر و پسر هر دو صاحب سخن بوده اند -  
 در سنه احد محمد فرخ سیر بادشاه، فقیر آرزو بر دورا دیده بود سپارش مرد سخن سیخ منصف بود، و دیوانی  
 مختصر دارد - لیکن اشعار ساده اش بسیار است و بامیرزا سرخوش خیلی خیلی مربوط و محشور بود - فیضان  
 جوانی بود بر خود چیده و در خوانندگی و موسیقی خود را سرآمد میداشت - مثنویهای خود را از نظر حاجی  
 محمد اسلم سالم گذرانیده - مضامین تازه میبزد - دیوان مختصری دارد و میان او و حاجی اسلم سالم  
 خیلی ربط معنوی بود و استفاده از خدمت حاجی مذکور نمود - در سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه بمرض سل و دق  
 از جهان رحلت نمود - و گویا در مرض مذکور این بیت گفته :

دل نمیدانم چه درد از آدمیتها کشید / زندگی موقوف بر شیرالارغ افتاده است  
 در خود هر زحمتی حفظ مراتب لازم است / قدر هر با مست اینجا طول عرض زینم  
 دلی خالی ز فیض و عمر چون آب روان دارم / حباب آساید رای بهیچ در کار روان دارم

این بیت اگر چه از نظر استاد صاحب این اشعار یعنی حاجی اسلم سالم، که من هم از مستفیدان  
معنوی اویم، گذشته و آنرا نگاه داشته، لیکن بگمان فقیر بجای "دلی خالی ز فیض عمر" "سری خالی ز شور عمر"  
بهتر است، که "فیض" مناسب حباب باشد. فَنَاقِل -

**فکریت**، میر غیاث الدین: خاله زاده میر معز فطرت موسوی است. احوالش  
مفصلاً معلوم نیست. بهندوستان آمده. دیوان مختصری دارد. و هر بیت او خالی از تلاش نیست.  
اگر چه شعر کم گفته، اما بسیار خوب گفته. و از کلاش ظاهر میشود که شاگرد میرزا مصایب است. از دست  
یکبار کرد جلوه بصحرانگار من افتاده ره بشهر فرنگم هزار جا  
بگره میهای دوران دل منه گرنیستی داری نباشد اعتباری آنقدر اشعارش را

## ( ق )

**قبول**، میرزا عباد الغنی بیگ: از اعیان کشمیر بود. اوایل شاگرد قاسم خان  
مخلص تخلص کشمیری بود. بعد از آن در خدمت داراب بیگ جو یا اکتساب فیض نموده خیلی صاحب  
قدرت است. اگر چه شعر کم گفته، اما خوب گفته. مدتی با هدایت الشرحان که در عهد بهادر شاه نخطاب  
سعد الشرحان اختیار یافته، نیابت وزارت داشت، میبود و بعد از کشته شدن خان مسطور در  
عهد بهادر شاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه با سید مصلاب خان که خیلی بشعر و شاعری ربط داشت  
میبود. از بنجبت حکیم الممالک شیخ حسین شهرت قبول مذکور را بشعر پیر دانه نواب یاد میکرد. بهر کیف  
خیلی گرمجوش بود. و هنگام سخن گرم میداشت. روزی که از بنجهان رحلت نمود، شعر به سردی بازاء  
سخن بسته. مدتها او و فقیر بام، عطر بودیم. بسا کس از دامن او به خواسته بودند. خیلی شاگردان درین  
فن داشت تا حدی که بعضی پس از وفات او ناموزون شدند. اشعارش مضبوط و متین است.  
در بنده الفاظ تازه بود. اکثر تمجید ادا بندگان مثل سلیم و غیره مینمود. بلکه بالاتر از آن رفته بطریق  
کمال نغمه‌ری و سلمان ساوجی راه میرفت. وسعت مشرب بمهرتبه داشت که با افتاد و دولت  
براه اتحاد میجو شید. چنانکه خود گفته:

شیمی و سنی و ملحدیستم کم کسی داند که آنهم مسلکی است



چند پسر داشت، همه موزدن، علی الخصوص گرامی که بعد از پدر هنگامه سخن برپا داشت، و مردم بسیار معتقد بودند.

## (گ)

گرامی، (میرزا): پسر عبد الغنی بیگ قبول. خیلی دور تلاش است. بسیار در بند الفاظ و بسته و معانی تازه بود که از زبان غیر باشد مثل هندی و فرنگی. مدتی مدید در سایه پدر خود بسر برد و بعد از پدر هم شاد بهم رسانیده. هیچ مشرب و مذہب نداشت. با سنی سنی و با شیعی شیعی، و با جوگی جوگی، و با نصرانی نصرانی و با یهودی یهودی و با هندو هندو. اکثر در خدمت ارباب دول میبود. و در زبانی فقرا میزیست. چون خالی از بندگی و وسعت مشرب نبود، اکثر نو جوانان دہلی خود را مرید او میگرفتند. بسا اوقات لشکر سرخ مثل جوگیان بر کمر میبست، و در پیش و بر و ت را خیر بادی ملذذ میگفت. بہر حال هنگامه آرای شود شاعری میبود. از ثقات مسووعات که ادایل کہ شیخ محمد علی حنین بشا بھمان آباد آمد و آوازہ شعرا و بگوش رسید مرزا گرامی باده بیست کس از شاگردان و مخلصان جانی کہ شیخ بود، رفت و ملو کہ مرصوم فرزند قبولیہ است غرور در گنبد افلاک نواخت. شیخ بیچارہ تنگ از گلہ اش پرید و در گوشہ خاموش بنشست. بعد از تکلیف سخن شاید شیخ ہم چند بیت خود با و از حنین خواند. چون صحبتہا بر آرنشد دیگر اتفاق ملاقات بنقاد. بلی وضع زمانہ قابل دیدن دوبارہ نیست. مکرر از شاگردان آتشینہ شدہ کہ سخن شیخ پایہ ندارد، اما اینقدر ہم بی انصافیت در واقع مخالف طرز و طور فرزند قبولیہ است. تقریباً ہم اینجا حکایت خود یاد آمدہ کہ ہفت سال پیش ازین باستماع کمالات شیخ حنین شوقی وافر بہم رسید کہ مجہولی معلوم نماید. چون در آنوقت شیخ بسیار احوال پریشان داشت، خود تنہا اندرون خانہ اورفتہ و نوکران را بیرون گذاشتہ اورا دریافت. مرد بحال خودی دید، اما از راہ بر خود چیدگی و خویشتن داری و اختراری بر کمال ظنیہ خودش بود کہ بگفتن ایست نیامدہ، نیلید دیدہ. بعد از ساعتی برخاست. اینجا قول مرحوم صفدر محمد خان یاد میاید کہ مکرر در حق شیخ حنین میگفت کہ او گدای متکبر منتظر الامارت است. بہر حال اشعار گرامی اینست:

جز سخن از کس نیم اند پس از مردن نشان خط بود بر پشت زان و دھنہ تصویر را

خواجہ بی فرزند اگر باشد غلاش وارث است ہر چه دارد حق تعالی از برای بندہ است

لیکن کلیہ مصرع اول مورد نظر است، چه غلام وارث نیست. معہذا اسوای فرزند دارشان بسیار اند

و نیز معنی آن نیز دیکت مضمون رباعی استناد لیست که در منقبت گفته شده :

بی نسر زندی که خسانه زادی دارد / شک نیست که باشدش بجای نسرزند  
 خاک برش آنقدر شهید جان ز تخت / که گردیشتان غسل سنگ پایش  
 مخفی نماند که مصرع اول نامزدون است ، چه بحر مصرع دوم فعولن است چهار بار و این غالباً سهواست  
 لیکن مهوره که در ذکر بعضی از اساتذده را نیز واقع است -

ز طون کعبه و تخانه معشوقست منظورم / بهر سنگی که کردم سجده از بهر خسر اگر دم  
 ز حرف کن نه تنها ساخت از دغزش و گری / جهانی گشت روشن تا گرامی دیده و اگر دم  
 دیگران فقر آرزو بجای " روشن " لفظ " پیدا " مناسب است ، فاعل -

چو شمع شکوه گرامی ز غیر نیست مرا / هر آنچه دیده ام از چشم خویش تن دیدم  
 گلشن ، شیخ سعدی الشیر : قدوة اولیاء و پیشرو اصغیا است - اوایل نوجوانی داخل طریقه  
 نقشبندیه دام فیضها گردیده ، و مرید حضرت قطب الاولین شیخ عبدالرحیم مشهور بشاه گل متخلص بوحدة  
 شده - در شرشاکرد میرزا عبدالقادر بیدل بود - اما آنچه از زبان الهام ترجمانش مسموعست همین قدر است که  
 میرزا بیدل این تخلص من داده ، و چون نسبت گل و گلشن ملاحظه کردم اختیار نمودم ، دوسه جا تغییر و  
 تبدل در اشعار من کرده باشد - الغرض جناب حضرت گلشن در فقر و غنا و توکل و تسلیم یگانگی آفاق بود -  
 فقر سالها در بندگی ایشان حاضر میشد و اشعار خود میخواند - خیلی از راه لطف تحسین میفرمودند - و این خاکسار  
 را میستودند - اشعار گوهر بار ایشان قریب یکصد و بیست هزار است مشتمل بر غزل و قصیده و مثنوی و  
 رباعی - یک قصیده از آنجمله است در جواب امیر خسرو که شش صد و بیست بیت دارد - و چون برداشت  
 بازقات تجلی را نمیتوانستند اکثر اوقات خود را بشعر مشغول میداشتند - و پر گفتن شعر را همین سبب بود  
 لهذا مسأله در بعضی اشعار ایشان هست - با وجود تقید مذکور کمال وسعت مشرب داشتند - اکثر خواننده ها  
 دلی مرید و معتقد آنحضرت بودند ، و خود هم دین فن تصنیفات مینمود کمال وقوف در علم ایقان و ادوار  
 داشتند - مکرر خوارق عادات و کرامات از آنجناب بنظر آمده از بندر محنت تا مکه معظمه که یکماه راه باشد ،  
 تخمیناً پیاده بی زاد و راه زحمت رفته اند - تجرید و تقریدی که داشتند کمتر کسی از قدام داشته باشد تا بعد از  
 رسد - اکثر اوقات چراغ بجز روشن نمیکردند و برای خود چیزی نمیچینند و از غیب مدام میرسید - چنانکه نوبتی  
 فقر آرزو و حضرت خواجه محمد ناصر علیه السلام را به در ماه مبارک رمضان آخر روز مسجدی که تشریف داشتند ، رفتم



که ام روز بهمان آنحضرت باشیم و چون ایشان برای خود چیزی نمیگزینند بسینیم ضیافت ما چه قسم میشود. همین که مستند ملازمت شدیم، دلقی که داشتند فرش نموده مارا بر آن نشاندند و گرم گپ شدند تا نماز عصر و مغرب همراه ایشان خواندیم. اتفاقاً بعد شام عجزه خوان طعام بر سر پیرس و جو کرده و نام شریف ایشان پرسیده در آنجا رسید که فلان بی بی برای شما طعام فرستاده است. فرمودند: سبحان الله بخاطر گذشته بود که بهمانان رسیده اند و بتحقیق رزق ایشان میرسد. بهر حال آنقدر طعام بود که حضرت محذوم و خواجه ناصر دین محمدی و فقیه آرزو خوردم و بقیه بفرمان رسید. بمیست و پنج سال پیش ازین بعالم علوی فرامیدند. فقیه در مرض موت حاضر بود، بلکه در خانه که ایشان و دیعت حیات سپردند، سکونت داشت. بآن خوشی و آهنگ از امتداد ازین عالم رفتند که شاید داماد را در عروسی نباشد. مریدان صاحب احوال داشتند. یکی از آنجمله حضرت خواجه ناصر که حضرت شاه گلشن پیر صحبت ایشانند. چون دیوان آنحضرت خیلی ضمیم است. اگر تماش را انتخاب میزدیم کتاب غلظه میشد. تیمنا پاره از اشعار ایشان قلمی میگردد. از دست قدس سره:

آباد از خرابی مملکت یعنی است	قفل شکسته در میخانه ایم ما
دارد زمانه صاف دلان را به کشمکش	چون سحر شرک که دق گستن است
ز حال خاکساران منعمان را نیست آگاهی	دل دریاکی از لب خشکی ساحل خبر دارد
ز این خشکست دور افتاده از کسب کمال	چون ترشد بی رطوبت از رسیدن بازماند
بود خاموشی اهل صفا از نور آگاهی	کشاد چشم دل آینه را مهر دین باشد

### ( م )

میجا، سعد الله: از قصبه پانی پت است که در رونق و طراوت انونج شاه جهان آباد توان گفت. از هنگامیکه نامد شاه قتل عام در آن کرده، از رونق مثل شاه جهان آباد افتاده بهر حال میجا با شیدای هندی خیلی ربط داشت. قصه رام و سیتا بنظم آورده. بسیار تلاش معانی نموده از مثنوی مذکور است در لغت سرور ابنیا، علیه السلام:

دل از عشق محمدریش دارم      رقابت با خدای خویش دارم

اما لاسر خوش گفته که این معنی را ملاسحابی در رباعی بسته، چنانچه گوید: "آزاد خدا قیب باشد چه کند"

و میجو افصح تر به نیت و فقر آرزو گوید که شومیزی هرگز بپای سخا بی نرسد، زیرا که رقیب از اسماء حضرت الوصیت است و تعجب دارم که این زبان دو انگار را که رقیب و معطلی باشند، بسیار جفا صرف کرده اند و حال آنکه هر دو نام بزرگوار جناب احدیت است. الغرض سیما در مثنوی مذکور بیتی گفته در توصیف دست جیای سیتا خیلی بر تبه گفت:

تنش را پیرهن غریبان ندیده  
چو بجان اندر تن و تن جوان ندیده  
و در فرد رفتن سیتا بزمین گویند:  
گریبان زمین شد ناکهان چاک  
از غزل اوست:

در بزم عاشقان چو بر آرم ز سینه آه  
چون همیزی که دود کند دور افکند  
گراز خراش دلم منگری به بین بر خم  
که پوست کنده سخن میکند ادا ناخن

مایل، میرزا قطب الدین: جوان خوش فکر و خوش فهم بود. با حکیم صاحب و میر معز فطرت صاحب بود. و فقر آرزو در بعضی اشعار او اختراش شاگردی فطرت دیده. او آخر جنون ساخته بهم رسانیده در دارالخلافت فردکش کرده. هفت روز بعد از وفات شاه ناصر علی در گذشت. اشعارش بایران رسیده چنانچه نصر آبادی آنرا نوشته، از دست:

پاک طینت را از دنیا دوری در کار نیست  
میتوان چون آب گوهر از سر گوهر گشت  
بزم ما بر هم ز سنگ محتسب کی میشود  
تیشه ما چون غنیمت گشت کندنی میشود  
ز پیری قدرشهای جوانی میشود ظاهر  
سفیدبهای کاغذ میکند روشن سیاهی

مخلص، آنست که رام: از ایمان چپه یان است که رئیس این هند اند. از حسن اخلاق و آدمیت و فائز تا کجا نوشته آید. باعث بودن فقر آرزو در شاوهمان آباد دلی اخلاص اوست. از مدت سی سال تا ایوم سر رشته کمال محبت و مودت را از دست نداده. در عنفوان جوانی اشعار خود را از نظر میرزا عبدالقادر بیدل مرحوم گذرانیده. از آن زمان باین عاجز محشور و مربوط است. الغرض



درین جزو زمان از منتویان روزگار است - در فن شعر و انشا کتب متعدده دارد - اشعارش نهایت

مرغوب است - چنانکه در مطالع احوال آن بر سخن فهم ظاهر میشود - از دست :

بر دل مایه روزان از نصف مژگان گذشت آنچه از فوج دکن بر ملک هندوستان گذشت

دل بتاراج سپاه مژه سبزان رفت - دلی و شورش افواج دکن یا قسمت

هر کسی سودا بقدر همت خود میکند - عالمی خواهان لعل و من خریدار دلم

حقوق صحبت گل بر تو بسیار است ای بلبل - مبادا در چین غافل در ایام خزان باشی

ای جلوه گاه دادی ایمن بخود مناز - آخر دل خراب بیابان شوق کیست

جای که جرم را بکرم باز میدهند - گر طاغتی نکرده پزیرند دور نیست

معجزه نظام : افغان نژاد ، دطنش فواج کابل و پشاور است - ایامی

که عبداللطیف خان تنها دیوان صوبه کابل بود و مخد متش رسیده و اشعار خود از نظرش گذرانیده - طرز

و طور اشعار مشکله میرزا جلال اسیر شهرستانی و عبداللطیف خان که اکثر آن طرف از فهم ما ناقص

تکامل است اختیار نمود - با فقر آشنا بود - عمری در اندیافته - یک مرتبه رباعی در تعریف احقر گفته فرستاد -

پیرانه سراز حلیه بصارت غاری گشته ، بعد از آن مفلوج گردیده سال گذشته که ۱۱۶۲ هـ است ، در

شاهجهان آباد بر حمت حق پیوست - خیلی تقوی و ورع داشت - اکثر ملایان مکتبی شاهجهان آباد

ستفیدش بودند - کتب فارسیه را درس میگفت و مدعی آن بود که اشعار زلالی و اسیر را چون او کم

کن میفهمد - و اغلب که راست باشد که در دور خیالی متبع این عزیز بوده - درینو لادیوانی از او

منظر آمده - انتخاب زده پاره از آن نوشته میشود ، اگر چه بعضی جاها اندک تفاوت در وزن

بنظر آید ، محمول بر تساهل و بی پردایی نموده چنانکه از بعضی شاگردان او نیز بتحقیق پیوست که با وجود

دانستن باز متوجه اصلاح آن نشد - اگر چه دیوان عزیزان بقدر پسند خود انتخاب زده لیکن دیوان

این عزیز را بقدر فهم خود نوشته - نصرت الله خان نثار که احوالش خواهد آمد انشاء الله تعالی هم طرح

هم مذاق و هم استاد ادب بود - اینقدر هست که شعر نثار یک پرده نازکتر از د بوده - بهر حال خدای

کریم هر دو را بی مرزاد که آشنا بودند - مخفی نماند که از اشعار خوب ایشان چنان دریافت میشود

که ابیات مغلقه این عزیزان که نهیده نمیشود، از قصور ذهن ماست والا اینهمه خوب از کجا بهم میرسد -  
و این معنی بر صاحب فکر دقیق روشن است -

**مینر لا هوری**، مورانا ابوالبرکات: خیلی شاعر بر دست صاحب تلاش و پخته گویاست -  
و در تشریف داداشت دیباچه کلیات او را میرزا اجلای طباطبائی نوشته - و در تعریف و توصیف او اینقدر  
کافیست - مثنویات متعارفه دارد - یکی اذان مسمی است به چارگوهر مشتعل چارشنوی که هر یکی  
نام غلجده دارد، آب و رنگ در تعریف باغات اکبر آباد اگره، دوم "ساز و برگ" در تالش  
برگ بتول و غیره، اشیای مخصوصه هند؛ سوم "نور و صفا" در توصیف حوض آب مسجد موزون  
نموده - چهارم "درد و الم" که در بیان غشق است - و نیز مثنوی دارد در تعریف گلهای ننگاله -  
و جوان از عالم رفته - باینهمه میگوید که اشعار من قریب صد هزار بیت است - نشی سیف خان شاهجهانی  
بود - هر قسم سخن دارد مثل ادوی لفظ شعر بعد فیضی بهند وستان بهم نرسیده - و در فن انشا متبحر و طرز  
امیر خسرو است - رساله دارد مسمی به "کارنامه" مشتعل اختر افاضات بر چار شاعر که یکی اذان زلالی  
دویم عرفی، سیوم طالب آملی، چهارم ظهوریست - و فقیر آرزو جواب اکثر آن نوشته مسمی به  
"سراج مینر" - بهر حال از مسلم البشوتان اهل کمال هند و ایران است - اینقدر هست که طبعش  
بسبب ابهام و تشبیه ذایقه نمک استعاره ندارد - با آنکه مکرر مرکب این معنی گردیده - از دست:

دنیای خوابی و زندگانی در روی خوابیت که در خواب به بنی آنرا

**مشتاق**، محمدرضا: از آدمی زادگان کشمیر - مادرش به کتابت میگذشت - باینهمه

خانه بسیار رفته شسته داشته - و ادضاع خیلی شایسته - ظاهر او ادا سطر سلطنت فردوس آرا نگاه  
محر شاه بغدادس اعلی خرامیده - قصاید بسیار در مدح حضرات ائمه هدی گفته - طرز شعرش اکثر بطور میرزا  
اسیر است - و پاره تیغ میرزا صایب و میر معز فطرت و شاه ناصر علی دارد - بعد از حاجی اسلم سالم باین  
خوش زبانی دیگری از کشمیر برخاسته - منتخب دیوان او اینست:

در کف دهر چو تیغیم بدست نامرد حیف صد حیف که نشاخت کسی جوهر ما

صد قافله غم گذشت مشتاق گردی ز نشست بر دل ما



**منعم**، خانانان : نام اصلی او منعم بیگ است. پسر سلطان بیگ کو تو ال اکبر آباد بود و تحصیل علوم در مدرسه جناب افادت آاب ولایت دستگاه حضرت کلیم الله قدس سره نمود. بآردوی عالمگیری رفته داخل منصب داران گردید. و ترقیات عظیمه ادرادست داد. در اندک مدتی مشرف توپخانه بادشاهی گردید. بعد از آن بوکالت محمد معظم بهادر شاه مہین پور بادشاه مذکور سرازاز گشت. بادشاه عاقبت اندیش قدر شناسش بعد دریافت خرابی محالات جاگیر دریافت طلب نوکران ادراد یوان بادشاہ ہزادہ مسطور مقرر فرمود چون رشادت بسیار داشت کار مذکور را نہایت خوب و بہ نیک سرانجام داد. و چون در آن وقت واقعہ پایلہ بادشاہ خلد محلہ محمد ادرنگ زیب عالمگیر و داد و بعد مقابلہ و کشتہ شدن محمد اعظم شاہ بادشاہی بہادر شاہ مقرر گشت و نظر بر حقوق خدات وزارت ممالک محروسہ تمام ہندوستان بمنعم خان رسید و خطاب خانانانی و منصب ہفت ہزاری سرافتخار بفلک دوار رسانید. القصہ منعم خان مرید شیخ محمدی علیہ الرحمۃ بغایت الغایت محو تصوف بود، چنانکہ چندین رسالہ درین تصنیف کردہ. شعر اہم خوب میگفت. از دست :

رفت مجنون و خرابست بیابان جون گرد باد گران خاک خود ایجاہ کنم  
**مظہر**، مرزا جانانان : آنچه از زبانش مسموعست آنست کہ نام اصلی جان جان است چہ والدش محمد جان نام داشت نظر بر آن جان موسوم گردانیدہ و حالہ بہ جان جانان شہرت گرفتہ. از عنفوان کہ والد مرحومش و دیعت حیات سپردہ بفقر و فنا مشغولست چنانچہ در خدمت بزرگی از سلسلہ نقشبندی داخل طریقہ گشتہ. بعد از آن کسب فضایل صوری و معنوی نمودہ تا احوال کہ عمرش پنجاہ رسیدہ ہمیشہ در استحکام مراتب صوفی گری ساعیست. با اینہمہ از سوز عشق ظاہری گاہی خالی نبودہ، با وجود تقلید مذہب کمال توسعہ شرب دارند و در وقت ہم و ذکای طبع یکتای لیل و نہار بلکہ بمثل روزگار است. جدت طبیعت و جودت قریحہ مرتبہ دارد کہ بمصدق این مصرعہ است :

کہ سخن نگفتہ باشی بسخن رسیدہ باشی

از ابتدای نومشقی با فقیر کمال اخلاص و ارتباط دارند. پیشتر گاہ گاہی رنجہ کہ شعر آیمختہ ہندوی و فارسی است بطریقہ خاصہ میگفت. حالا خلاف ذی خود دانستہ ترک نمودہ. بعضی از تلامذہ خود را تربیت بسیار کردہ حتی کہ بعضی میگویند خود گفتہ داد. واللہ اعلم. ہر چند شعر دون دون مرتبہ اوست درینولا انتخاب اشعارش نداشتہ میشود.

دیدی آخر حال باغ ای بهیروت باغبان رخصت سیرچین کردن نمیدادی مرا  
 در اصل شعر سیرچین دیدن مناسب است، سیرچین کردن نیست -  
 میتوان انصاف کرد آخر که اول حق کیست در هلاک کوکهن پرویز بیتقصیر بود  
 لیکن این شعر خالی از ضعف لفظی معنوی نیست قتائل -

**متین**، شیخ عبدالرضا: گمان دارم که اصلش عرب است - فقر را بارها  
 اتفاق صحبت و ملاقات او افتاده - در دمنده شکسته دل بحال خودی بنظر آمده - اول  
 عصر دوس آرامگاه محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد درزی از باب روزگار بود -  
 بعد از آن به لکهنو پیش امارت مرتبت برهان الملک سعادت خان رفته - گویند آنجا  
 ترک لباس دنیوی نموده و او برای او وظیفه مقرر نموده و تا حال در قید حیات است بمغفله از حالات او الحال اطلاع نیست  
 ایامی که در دلی بود میر محمد افضل ثابت را با وجود کمال ربط ناخوشی با او میان آمده و ظاهراً بر شاگردی میر ابراهیم تخلصی بود  
 و میر درین باب قصیده گفته که در کلیاتش مسطور است - بهر حال شیخ بسیار خوش صحبت و با مشرب  
 کسی بود و کاری بکار کس نداشت و با موافق و مخالف گرم میجوئید از دست :  
 جز حدیث عشق هرگز نیست در دیوان ما      سوره یوسف بود هر آیت قرآن ما

## (ن)

**تذکیم**، مرزا نکی : از امر اینکه از و زرنادرشاهی است - همراه او در آیام تسخیر هندوستان  
 وارد این ملک گردیده با خان مغفرت نشان قزلباش خان امید خلی ربط و اخلاص داشت دیوان خود را  
 بوقت رفتن ایران داده رفته - چنین مسموع شده که درین آیام از نادرشاه رخصت زیارت  
 مکه معظمه گرفته خانه آخرت خود آباد نموده - اکثر اشعار در آیام تصرف و تغلب افغانه که بر ملک  
 ایران مسلط شده بودند گفته چنانکه گوید :

ای لشکر ارواح بزرگان غرب	مغلوب مخالف میسندید عجم را
مرید حضرت آخوند ملا مجلسی گشتم	ندارم رغبتی دیگر ب مجلس چیدن مینا
خط آمد کیفیت رخسار تو کم شد	تعلیقه معزولی ناز تو قسم شد



در حقیقت مآله مسجود ملایک بوده ایم      کی تسلیم را خاک ره کوشش کنیم  
در هنگامیکه از فتنه افغانه جلای وطن شده گفته :

مادل افسرده محسرت ز صفاها نرفتم      چون بجز بادل پرشیون از افغان رفتم  
حرف تکلیف توقع ز کسی نشنیدیم      تند چون سیل ازین منزل ویران رفتم

### رباعی

شاهی که در مدینه علم خداست      بنجیدن شانش بیلیمان بجاست  
بخشیدن خاتم بگدا همت اوست      بنگر که تفاوت از کجا تا کجا است

**تاجی** ، آقا محمد حسین : برادر محمد اسمعیل عاقل و والد آقا ابراهیم فیضان که احوالش گذشت - خطوط را بسیار خوب مینوشت - و از علوم ظاهری بهره وافعی داشت - در عهد عالمگیری بمقرب تولیت مزار فایض البرکات قطب الاقطاب و آبه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره از دکن بدلی آمده برناه میگذازانید - مرزا سرخوش با او خیلی مربوط و محشور بود چنانکه اوایل سلطنت محمدرخ سیر بادشاه شهید که فقر آرزو بشاهجهان آباد دلی آمده ، با مرزا سرخوش ملاقات نموده چند شری از خود خوانده بود مرزا ابغایت محفوظ شده همان روز با صبح پیش محمد حسین خان تاجی رفته ظاهر کرد که جوانی کدای بشاهجهان آباد دارد گشته که چنین شعر میگوید - بدو خیلی تعریف عاجز فرمود - خان مومی الیه را بسیار مشتاق ساخت - بعضی از چندی که باز بخدمت مرزا سرخوش رسیدم مرا بزور پیش خان مسطور برده همانروز فیضان پسرش را دیدم که پیش پدر پادراز کرده نشسته بود - از طور کیفیت و گولیش دریافت شد که خیلی بر خود چیده است و آن بر چیده گی بر خود آخر مبارک نشد و جوان از عالم رفت - الحاصل در آن ایام خان مسطور را دیوانی گویا ر وفیر را خدمت سایر آنجا مقرر شد ، بدین تقریب چند سال با هم صحبتها اتفاق می افتاد - بسیار عزیز کسی بود ، خدایش بیا مرزا را دوست :

در غمت بنخودی گشت گریبان گیرم      تا برم نام رفو پیرهن از یادم رفت

کد بتی بجلوه دل برق آب کن      ازین فرو نیامده پادر رکاب کن

## رباعی

خوش باش بنایحی و مقصد مطلب      بگذر مطلب دولت سرمد مطلب  
 از صورت این لفظ بمعنی پی بر      یعنی مطلب هر آنچه باشد مطلب  
**ندرت**، عطاء الله کشمیری: تقی اودهی گوید که رضوی تخلص میکرد - بیشتر یا مرزا غازی  
 و قاری میبود بعد از آن با گره آمد - فقر آرزو گوید که این سهواست چه درین صورت دریاب را میآورد -  
 درین ایام نیز عطاء الله کشمیر است لیکن او ندرت تخلص میکند شعری میگوید - کتاب سراج اللغه  
 و چراغ هدایت فقر آرزو را تمامه داخل کتاب لغتی که مینویسد نموده و علاوه آن بهار عجم که از مؤلفات عربی  
 انیاران فقر آرزو است، نیز داخل کتاب خود نموده و اختراعات بارده غیر دارده کرده و در اظهار  
 علم آنقدر خست دارد که رد بروی اغزه امیر زاده را که درس میگوید حرف نمیزند تا مباد دیگری  
 مستفید شود - خدایش بیامرزاد و همچنین اشعار خود را یکسی نمیدهد و گویا با نتایج طبعش بس افکنده  
 گریه است که پیوسته پنهان میدارد درین صورت این قطعه در باغی مناسب احوال اوست:

چند گوی شعر پنهان داریش از دیگران      نیست این معنی اگر چه شیوه اهل کمال  
 گوش کردی ظاهرا از صاحبان بکر فکر      آنچه میگویند بعضی شعر را خفیص الرجال

ملا که کسی نداشته شانش را      تحسین نتوان طبع سخندانش را  
 بر جسته ز بسکه بود مهر عیالش      جستم دنیا فیتیم دیوانش را

اگر چه خدمت شیوه فقر آرزو نیست اما چون هیچ بادی این وادی کشمیر نذکور شده تا چار چند حرف نوشته -  
 هر چند کشمیری گفتن در حق او کافیست احتیاج آئینه هر ره و رای نبود -

**نعمت**، نعمت خان: زبده خاندان میر میرا به و قدوه سلسله علیه روح الله خانیه است چنانکه  
 آباء ایشان را دینی با سلسله صفویه بود و همچنین ایشان و پدر ایشان را با خاندان چغتیه تیموریه سیادت و نقابت بامارت و حسن اخلاق  
 و دوستان با کثرت اتفاق جمع نموده صلاح و سداد وافی داشته و با اینهمه صحبت دوست بود - شانزده سال پیش ازین  
 بر حمت حق پیوست، از دست:

روز حشر آزادیم از آتش دوزخ بجات      بر خط پیشانی من مهر خاک کز بلاست



نسیم سید غلام نبی : از سادات صیح النسب است - از فرزندان غوث الاسلام شیخ  
 محی الدین عبدالقادر گیلانی است از مدتی وطن اسلافش قصبه امر و بهار است که شرق رویه چهار منزلی  
 از شاهجهان آباد دہلی است - آن طرف دریای گنگ - از مدت سی و چند سال با فقر رابط  
 اخلاص دارد - از چند سال بخدا آباد که وطن خدایار خان عباسی است رفته و گویا توطن اختیار  
 نموده و از آشنایان و خویشان هندوستان دلش گرفته ولی هیچ زنجیده بهر حال دقت طبع بسیار  
 داشت و خیلی ظریف و شوخ طبیعت - بسبب سودای مراقی که دارد، او را دماغ سخن گفتن نیست  
 این اشعار از دوست :

پهلوتی ز خویش نظامی که کرده شیخ      در پرده چون هلال تمام از خودی پراست  
 هر جای خویش سفل بود صاحب آبرو      تا هست در دهان تو دندان بازوست

### رباعی

هر شک بوی تو بگلزار دود      هر ناله شوق من بکھسار دود  
 سوی تو بیای مژده چشم بنگاه      مانند عنکبوت بر تار دود

نکبت ، یوسف : نکبت تخلص دو کس گذشته اند - یکی ازان عبداللہ نام داشت  
 که میرزا صایب اشعار او را در بیان خود نوشته - دوم یوسف نام داشت که در عهد محمدشاهی مخاطب به  
 سخنور خان شده بود و هم در عهد مذکور اکثر اوقات در خدمت اعماد الدوله قمرالدین خان بهادر مرحوم بسر  
 کرده - و در وقت غالمگیر بادشاه با امیر الامراء ذوالفقار خان میبود - قصاید بسیار در مدح امراء گفته -  
 خیلی شوخ طبع گرم خون بود - عزیزان تهمت دزدی معانی بردستند - گفتم که این مقتضای اسم  
 یوسف است غلیه السلام اینها برو نیز تهمت گزیده اند - بهر حال عزیز کسی بود - با فقر آرزو بسیار  
 آشنا بود - چهارده پانزده سال پیشتر رحمت حق پیوسته - چون اشعار او رواج نداشت و پیش  
 مردم کمتر میخواند، این دقت یاد نیست که نوشته آید - اگر بهم میرسد نوشته خواهد شد انشاء اللہ تعالی -  
 شرعبداللہ نکبت انیست :

پس از گل می رود بلبل ز گلشن جای ندارد      بان چشمی که گل دیده است تواند خزان دیدن

نسبتی (مولانا) : از قبیله قهاخیر است که مجدداً هندوان که پنج منزلی طرف لاهور است  
از دوازده فرزند پسران ابدی برادرزاده آن که غیرت تحصیل میکرد، باقی را شنا بود، میگفت که مولانا از  
سادات است و پدرش از دلاست آمده در قبیله نرگور توطن اختیار نموده - با جمله دیوان از رانما، طالع  
زرم قریب پانزده شانزده هزار بیت خواهد بود و سی برده و موزه حرف میزند - محمد علی که بنویسد در عمل صالح  
که هم شاهد جهان بود است، میگوید که با ما نسبتی اتفاق افتاد در بیرون قبیله مستور تکیه بسیار  
زنند شسته داشت - و هرگاه شعر بخواند آب در چشم میگرداند - بهر حال غیر آنرا از دنیا میبرد و قدر حق و طرد سخن  
است و اعتقاد دارد که در کلام دیگری اینقدر سخن در دنیا ندارد و معنیهای تازه داد که پسندمانین میزد  
بود آنچه صاحب کلمات الشرائع شده که شعر بطرز قدما میگوید، اصلاً ندارد - بیست سال پیش ازین دیوانش  
را ورق ورق گشتم سی صد بیت تخمیناً انتخاب زده بر ماغذی نوشته بودم - شاه مبارک آبرو و تخلص که  
همقرات و هم شاگرد غیر آنرا زود بود، در دین ریخته گویی استاد بی مثل است، از من برده بود - بسبب وفات  
آن مرحوم آن پاره کاغذ با من نرسید - بسیار تأسف دست میداد اتفاقاً بعد پانزده سال بعضی شیخ مبارک  
محمی الدین که خمیرایه نوشتن این تذکره است همان منتخب بدست آمده و از اینجا اشعارش نوشته شد -  
راستی آنکه طرز و طور نسبتی تازه نیست - سابق استادان دیگر نیز داشته اند، لیکن اینقدر اشعار را  
نیچکس ندارد - از دست :

خانوش میثوم که پسر تراچه شد شاید خموشیم سبب گفتگو شود  
نشار میرزا السلف الشراعت الشخان) : یکی از اجدادش از ایران به هند آمده - او  
خود را از شاگردان عبداللطیف خان تنها که همیشه زاده و شاگرد میرزا جلال شهرستانی است، میگرفت -  
اغلب که باشد چرا که طرز سخن و ترکیب الفاظ هر دو عزیز بسیار ماناست - بهم مدتی ملازم سلطان رفیع الشان  
بهادر پسر سیموی بهادر شاه بادشاه خفجور بود - بعد از کشته شدن او در عهد بادشاه شهید مرحوم محمد نرنگ میر  
داخل جبرگه ملازمان بادشاهی شد - و چون بادشاه بعد غارت هندوستان بایران مراجعت نمود،  
بیست گری نواب مغفرت کاب مؤتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر مرحوم بخد مت دارد و غنی قورخانه سرفرازی  
یافته - دیوانی نیم دارد - بعضی گویند قریب صد هزار بیت است - چون خیلی طبیعت روان داشت،  
بعید نیست که باشد - چون چاشنی کلام او تندتر از شعر میرزا اسیر است، اکثر ابیات او نمیدانمشود -



و با اقتدار آفرین شاعرانه بی معنی نمی باشد. مقرر نمود اگر اشیاء معنی بعضی از بیست او زو پسیده  
 میشود، آنقدر از کم نیست که بعد تقریب هم خوب. دریافت نیز گردید. بهر حال بی ریز و بزرگ کسی بود و مطلق  
 سر بر خاش نداشت. بعضی از شوخ طبعان شعر او را در بردی او بی معنی می گفتند، و او شوق قبول بحواب نمیداد.  
 درین سه هزار و یکصد و پنجاه و نه بصری است بر حمت ایزدی پیوست. دیوان ششتری که عشر عشر کلیات آدم  
 نیست، بهر دست آمده.

**نزدت دامغانی :** دامغان ولایتی است از خراسان. فکرش خالی از معنی نیست.  
 محضی نماند که نزدت تخلص دیگر بود از کشامه شاعر عبد الغنی بیگ قبول بسیار گر خوش زبان او را از شاعران  
 سال پیش ازین رخت به نام باقی بسته شعر خوانده میگفت، تا این وقت بدست نیامده.

## (۵)

**واضح، مرزا مبارک الله :** مخاطب بارادت خان، از اُم ازادگان قدیم هندوستان است  
 جدش نیز ارادت خان خطاب داشت، و از امرای کلان جهانگیر است. و واضح بمبته زاده مرزا جعفر قزوینی  
 ملقب باصف خان است که نام نامی او میر سید است و او از سلسله نقشبندی و دختر مذکور در حباله  
 نکاح ارادت خان مزبور بود. از نبیست بعلم معرفت و تصوف بسیار اشتغال داشت. و خیلی تحقیق آن در زیاده.  
 آخر صحبتش با منم خان خانان که وزیر صاحب اقتدار بهادر شاه بادشاه بود. از جهت آشنائی قدیم  
 فالگیری و مناسبت علم تصوف که وزیر مذکور را بان کمال مناسبت بود، بر آو گشت. و طرز خیال که طریقه  
 متأخر است منظور کلی او بود. و بامدعا مثل که طرز میرزا صاحب است بسیار ناخوشی داشت. با وجود  
 اکتساب فضایل خیلی پیش خود بر پا میبود. و در مقابل کمالات خویش خصومتها شعر و تصوف میچکس را  
 وجود نمیکذاشت. کلیاتی دارد ضخیم مشتمل بر غزلیها و قصاید و رباعیات و مثنویات. اراده داشت که  
 جواب خمسة گوید. چند مثنوی شروع کرده. اما پیش نیامد. لیکن مثنوی "آئینه راز" که در بحر پیست زینجا  
 با تمام رسانیده خیلی بقدرت گفته. اما بهمان طور خیال که در از فهم سلیم است. قصیده در جواب قصیده  
 میرزا معز موسوی که شمس المناقب نام است و خیلی بزور گفته و بفنک المعاری موعوم نموده، مطلع آن قصیده اینست:

کی گردد از غریبت من سست نیم تار  
 نه بختی فلک گماند اگر مهار

و نیز کتابی دارد مسمی به "کلمات طیبات" که شرح رباعیات خودش است، بسیار دقیق و مملو از نواید. و از آنجا دریافت میشود که صاحب مذهب است و با هر یکس نمیدهد. بهر حال در اهل کمال بودن او شکلی نیست. اینقدر هست که در ترکیبات ذریه، تشریفات نمایان داشت. و در عیش این بود که اهل زبایم و قادر سخن، هر چه مایگویم، برای دیگران سزا است، نه قول دیگران برای ما و در بند خیالی بر تنه رسیده که بسیار اشعارش همیده نمیشود. چنانکه درین باب خود گفته:

فهمیدن شعر با کمال است،  
پنجشما که اعمال است

در عهد محمد فرخ میرزا شاه شهید مرحوم بر حمت حق پیوسته. درینو انتخاب دیوانش نوشته میشود. میرزا یان او این بیت است که باب زر نوشته: خیال عرش کمال است که کلا خدا شدش ز آیه فاتو بسو طرا  
مخفی نماند که ارادت خان داغ هر چند رباعیات بسیار دارد و اکثر مطالب تصوف در آن مندرج و نثری نوشته که شرح رباعیات مذکور است.

این قطعه از مثنوی ادست که مسمی است به "مرآت دیدار" که بسیار بطور گفته لهذا در اینجا ثبت شد:  
صبحی بتسکده یافتم رشته ز نارنگه یافتم

**وفا**، میرزا شرف الدین علی قلی: مشهور به قاسمی بیگ. از بزرگان زادگان ایرانش.

از طرف پدر میرزا هاشم حبیبی مشهور از طرف والدۀ مولانا عبد الرزاق فیاض لاهیجی میرسد. و شرافت از جانبین باور رسیده. شرارتی اوست. در سنه ۱۱۶۲ هجری وارد هندوستان گردیده. در خانه عالیه شفقت دستگاه علی قلی خان داغستانی و آله تخلص که امردز ملجی و کاتب ایران بودند. و از این بزرگ زاده میسر میآمد. منبع اخلاق پسندیده و جامع اوصاف حمیده است. در وسعت مشرب با وجود تقید مذهب در کمال شرم دار و منت است. با فیر آرزو یک گوشه چشم لطفی دارد و از بالقوه اش دریافت میشد که اگر چندگاه مشق شعر میکند، بوالا پایۀ کمال استادی میرسد. هر چند الحال هم کم از بالفعل دیگران نیست.

**و امق**، اخلاص خان: اصلش کهتری است که قومیت از شرفای هندو و طننش

قصبه کلانور. بهمن صحبت بزرگان و صفای ذهن خودش دین اسلام پسند او آمده، مشرف بایمان گردید و تمام عمر در کتاب فضایل و صحبت فضلا و اهل کمال بسر کرده. اوایل در عهد عالمگیری که بدست مولوی عبداللہ



ولد مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی کہ از فحول علماء بود، مسلمان گشته، با خلاص کیش موسوم گردیده۔ واد آخر بحملہ اخلاص۔

و در عهد بہادر شاہ بادشاہ سرش ہیچ فرو نیامده با امرای آنوقت معظم خان خانان وزیر و دیگر امراء مساوات میزد۔ بسبب نفس فروتنی نکشید۔ تا آنکہ نوبت سلطنت بادشاہ شہید محمد فرخ میر رسید۔ پس صحبتش بائید عبدالشرخان و سید حسین علی خان کہ یکی وزیر اعظم و دومی میر بخشی و امیر الامراء بود، بکدی برابر شد کہ اُردا عمر شدی میر رسیدند۔ و بعد از قتل این دو برادر در غمہ زدوس آرام گاہ بر حمت حق پیوست۔ فقیر آرزو چند بار اُردا نظر بر آشنائی والد مرحوم دیدہ۔ بسیار بر خود چیدہ مردی بنظر آمدہ۔ انصاف آلت کہ خود بسیار قابل و قابل دوست بود و در نثر پید بیضا داشت، چنانکہ درین فن اُردا صاحب طرز نہ توان گفت اذرنقائش واضح میگردد۔ ادایل جوانی فکر شعر ہم میکرد۔ واد آخر مطلقاً نمیکفت :

**و جبران ، میر محمد معصوم :** مخاطب بعالی نسب میر محمد معصوم خان پسر میر محمد زمان راسخ کہ سابق اصل و نسب او نوشته آمد۔ ملت مدیر رفیق نواب سیف الدولہ عبدالصمد خان بہادر صاحب لاہور و ملتان بود۔ و بعد از فوت او بزرگوار یا خان بہادر پسر خان مذکور در آنجا می بود۔ بادوستی داشت کہ ہر چہ بدستش میآمد، در اندک مدتی صرف مینمود۔ ازین وجہ اکثر قرضدار میبود۔ سیف الدولہ مرحوم سوی ما و حب و در ماہہ رعایتہای دیگر نیز مینمود۔ بہر حال چند سال پیش ازین بر حمت حق پیوست پسرش میگویند در شاہجہان آباد است و سند تخلص میکند۔ لیکن پریشان احوال است بہر حال میر و جبران خالی از تلاش نیست۔ شاہ آفرین دیر محمد علی راجع ہم طرح بود۔

**واقف ، نورالعین :** از شرفای پنجاب است۔ پدر یا جدش قاضی تبالہ بود۔ و تبالہ قصبہ ایست از مضافات لاہور۔ از علوم بہرہ دارد، و تتبع بسیار نمودہ۔ شعر را خوب میگوید۔ پیش ازین معرفت محمد علی بنجر اخلاص غایبانہ با فقیر آرزو بہم رسانیدہ و مکرر درخواست اصلاح اشعار خود نمودہ، و چون این غاصی ناقص را از تربیت خود فرصت نیست و خود حق استادی ندارد، چند بار ابا نمودہ لیکن بسبب آنکہ آنمزد غریز بسیار بجد شدہ، یکمرتہ ہر چہ ہر جا بہ خاطر رسیدہ نوشتہ بہم رسیدہ کہ اگر چندی دیگر بہمین وضع مشق بر خود وادار دگمان دارم کہ بیایہ اعلیٰ رسد۔ چون در گوشہ ملک واقع شدہ و بقول خودش در تمام غم صحبت بہ از خودی را ادراک نکردہ آنچہ میگوید از مغنمات است۔ پس اگر اتفاق صحبت بزرگان فن اُردا دست میدہد ترقیات نمایان خواهد نمود۔ الغرض غنیمت کسی است خدائش سلامت



دارد - از دوست :

در غم نهم بهر تو صد زخم ملامت دارم      کس نیاید ب سرم بیتی که شمشیر نشد  
 واله ، علی قلی خان بهادر :      از ادلا حضرت عباس عم پیغمبر است - در سلطنت کفره  
 چنگیزی یکی از اجدادش بداغستان دارد میشد - مردم آنجا که الحال تمام خوانج اند ، آردا جادانه حکومت  
 خود برگرفتند ، تا آنکه دولت سلطنت بسلاطین صفویه رسید - و چون داغستان سرحدی ایران است -  
 در میان بادشاهان ایران و داغستان همیشه نزاع بود - پس ناچار یکی از سلاطین صفویه به یکی از شخان  
 داغستان پیغام کرد که فرزندی را از خود بفرستد تا آردا بسز اتر بیت کرده آید - لهذا یکی از آبای  
 خان مذکور بایران آمده بوالا پای امارت رسید و داغستان چنان ملکی است قهرمان ایران نادر شاه  
 با آنکه بر تمام مملکت ایران دتوران داکتر از روم را بیک عثمان گردش بخاک سیه برابر کرد - با وجود  
 سیاق سه خوب از عهده داغستان بر نیامد - الحاصل خان مذکور از یک زادهای ایران است - عموی آرد  
 فتح علی خان در عهد شاه سلطان حسین مرزای صفوی اعتماد الدوله وزیر الممالک کل ایران و والدش محمد علیخان  
 بیگلربیگی که ایردان که سرحد روم است ، بودند - بعد کجول نمودن و قید کردن این دو شخص مملکت مذکور عشر  
 فتنه و آشوب گشت ، تا رسید کارش بجای که رسید - و خان مذکور بعد فوت پدر طفل بود که در مکتب با  
 خدمت سلطانی عموزاده خود درس میخواند - پس مانند لیلی و مجنون عاشقی بهم رسید - و چون بعنفوان رسیدند ،  
 در ایام تغلب در تصرف افاغنه بر ایران بسبب تعرض بعضی موانع مواصلت دست بهم نداد ، و خان مذکور  
 از آن ملک بهندوستان آمده داخل جرگه امر شد - هر چند از علوم ظاهر بهره دانی ندارد اما از جهت  
 صفای ذهن و تتبع کتب از اکثر مطالب آگاهی دارد و بیشتر مقدمات سخنراوست - علی الخصوص تصوف  
 که از برکات تصفح و تفحص اولیا بوحید حقیقی پی برده و عالم را حقیقت واحد شمرده در مقدمه صحابه " تِلْكَ  
 اَمْنَةُ قَدْ خَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ "  
 گویان دست از تعصب و تعنت شیعه دست برداشته ، بزرگان هر دو طریقی را بزرگی و خوبی یاد کرده  
 میکنند - از طعن و تشنیع که شیوه قشریان بهیوده گوشت مدام به عذر میباشند - شاید احوال او دست مقال او:

کاموخته اند کیش جمل از ام داب

دیدم ز نزل سستی و شیعه لقب

هر جا که سگیست سنیش هست لقب

هر جا که خریست کنیش شیوه بود



خلاصه کلام چون در عشق که مبدأ معرفت و لب لباب دنیا و آخرت است، مستهلک و منهک است، تمام دیوانش از وقایع عشق و اسرار غرغان مملو است. در آشنای دوستی و جانبداری اخلاص یکروزگار است و در میدان شجاعت و دلاوری بی همتا شهسوار. با وجود آنکه با فقر آرزو چندان اخلاص ندارد. درین بکسی پاک، هجوم آورده آنقدر عطف و نیت فرموده که از حین تقریر و تحریر بیرون است. اشعارش با کمال سلاست و بلاغت اکثر تتبع با باغالی است، بلکه اگر بچشم دقت نظر کرده آید چاشنی که در کلام اوست، در شعر با بانیست زیرا که اینهمه مقدمات تصوف با بار اکم دست داده، چنانکه آگاه را بعد مطالعه کلیاتش ظاهر میگردد. تذکره شعری متقدم و متأخر نیز نوشته قریب پچهل هزار بیت نهایت مضبوط و مربوط. و فقر آرزو را بعد نوشتن این نسخه تذکره مذکور بنظر آمد والا اینهمه در دسر نمیکشید. لیکن واقعی اینست که اذواق مختلف است. بهر حال انتخاب کلیات دالّه مسطور قلمی میگردد:

بیا زاهد خدارا ترک ایون کن شراب آمد تیمم گشت باطل جانم اکنون که آب آمد

فقر آرزو پانزده سال تخمینا پیش ازین این معنی چنین بسته :

برفت زاهد خشک تا شراب آمد تیمم از چه نجز در جا که آب آمد

این ابیات که پسند بنده شده بود دالّه مسطور بدست خود نوشته داده :

دل فراموش کرده ام پیشش باز کردم بهسان دارم

جان و دل صبر از توام نیست دریغ غیر از غم خویش بر چه خواهی بردار

( ۵ )

هممت، محمد عاشق : هممت شاگرد شاه ناصر علی است و متبع طرز او، در خدمت هممت خان

بهادر سپر خاچهان بهادر کوکلتاش عالمگیری که راس در رئیس امراء آن عصر بود، بسر کرده. با اتفاق بر زنی که منو نام داشت عاشق میشود و قصیده در ردیف منو میگوید و این بیت اذان قصیده است :

ز هممت خان بهادر اینقدر چشم طمع دارم رساند دست کوتاه مرا تا دامن منو

خان بنحو دشمنیدن این بسیار آزرده میشود که ما را میا بنحو قرار داده. الغرض خیلی خوش فکر است که در الّه آباد و محمد آباد بارس توطن اختیار کرده بهما نجافوت شد. از دوست :



زمان گفت و گو پیوسته خاموشی بود اینجا      پتیدنهای دل با یار سرگوشی بود اینجا  
 ز وصل و هجر از خود زفتگان او چه میپرسی      هتی از خویش گردیدن هم آغوشی بود اینجا

(ی)

یکتا، محمد اشرف: از سکنه کشمیر بود شعر را خوب میگفت تا عهد فردوس آرامگاه  
 محمد شاه زنده بود. از دوست:-

کی ترک سجده تو بت دلر با کنم      کاری که کافری نکنند من چرا کنم  
 تجلی جلوه از وصف رخت کردم قسم هارا      ترا شنیدم به تیغ کوه طور امشب قلمهارا  
 گردیده سبز چون فی زرگس درین چمن      از زهر چشم او قلم استخوان مرا  
 ملک کاتب تن بمو چون ملک صورت گرداد      صاحب معنی نبو شد خرقه پشمینه را  
 نالد از سخت سیه هر که ز اهل رقم است      حجت ناطق این حرف صریح قلم است  
 دل شد شگفته، بچو دل زعفران مرا      جانب میخانه ها پیوسته باشد رو مرا

WASHIR UNIVERSITY

Iqbal Library

Acc. No. 2271.90

25.8.83

5664



THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY  
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. \_\_\_\_\_ Book No. \_\_\_\_\_

Vol. \_\_\_\_\_ Copy \_\_\_\_\_

Accession No. \_\_\_\_\_

_____	_____	_____	_____
-------	-------	-------	-------